



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی

www.roshdmag.ir

رشد آموزش

۵۶

فصلنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی
دوره شانزدهم، شماره ۱، صفحه
پاییز ۱۳۹۳، ۱۱۰۰۰ ریال

نتایج

● گفت‌وگو با دکتر

عبدالرسول خیراندیش

● روابط سامانیان با صفاریان

تألیفات ایرانیان در آسیای صغیر ● آیین

پهلوانی در دوران باستان ● از چاپارخانه تا پست

الکترونیکی ● آموزش تاریخ با روش‌های فعال تدریس



باغ‌های ایرانی، میراثی برای جهانیان (باغ فین، کاشان)

باغ فین کاشان، نام یک باغ ایرانی است که حمام فین نیز در آن قرار دارد. سابقه و قدمت باغ فین و بناهای آن به دوره صفویه بازمی‌گردد. وسعت باغ بالغ بر ۲۳ هزار مترمربع و شامل یک حیاط مرکزی است که به وسیله دیوار، بارو و برجهای استوانه شکل محصور شده است. در مقایسه با بسیاری از باغ‌های ایرانی مشابه، باغ فین با آب قابل توجهی مشروب می‌شود. در طراحی اولیه باغ، حفظ تقارن اهمیت ویژه‌ای داشته است. به تدریج و با دخالت شاهان، از این تقارن کاسته شده است. باغ فین و مجموعه بناهای آن در کاشان، واقع شده و در تاریخ ۱۵ آذر ۱۳۱۴ به عنوان یکی از آثار ملی ایران به ثبت رسیده و چند سال است که به ثبت جهانی یونسکو نیز رسیده است.



باغ فین کاشان، در زمان قاجار

برخی منابع تاریخی قدمت این باغ را به دوران سلطنت آل بویه می‌رسانند. اما ساختمان باغ فین فعلی به دوران شاه‌عباس اول نسبت داده شده و میراث فرهنگی ایران طراح باغ را غیاث‌الدین جمشید کاشانی می‌داند. با این وجود منابع برخی طراح باغ را شیخ بهایی معرفی می‌کنند

کار ساخت و توسعه عمرانی باغ در دوره شاه صفی و شاه‌عباس دوم نیز ادامه می‌یابد. بناهای سردر ورودی، کوشک صفوی و یکی از حمام‌ها محصول این دوره هستند. در دوره کریمخان زند خلوت کریمخانی به آن افزوده گشت. در دوره سلطنت فتحعلی‌شاه قاجار، بخش‌هایی زیادی به ابنیه باغ افزوده شد. تقریباً مابقی ابنیه موجود در باغ، همگی محصول این دوران است.

وجود عناصر آب و درخت که عناصری پویا هستند در کنار ابنیه که عناصر ثابت معماری هستند، هویتی زنده به این اثر فرهنگی و تاریخی بخشیده است. باغ فین یکی از مهمترین نمونه باغ‌های ایرانی است که همچنان زنده و پابرجاست. همچنین این باغ به خوبی روش ایجاد منظر فرهنگی را معرفی می‌کند.

عنصر آب

در طراحی باغ فین، آب، اساسی ترین عنصر بوده است. آب در باغ فین به صورت‌های راکد (در استخر مقابل کوشک و حوض خانه صفوی)، روان (در جوی‌ها)، فورانی (فواره‌ها) و جوششی (ظهور آب از حفره‌های منظم کف حوض در حوض جوش و حوضخانه صفوی و شترگلوی فتحعلی شاه) حضور دارد.

نمایی از باغ فین کاشان

نقاشی سقف عمارت باغ فین کاشان





وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی

مدیر مسئول: محمد ناصری

سر دبیر: مسعود جوادیان

مدیر داخلی: زهره خداجوی

هیئت تحریریه: دکتر فرج الله احمدی

مسعود جوادیان

دکتر عطاء الله حسینی

دکتر عبدالرسول خیراندیش

دکتر نیره دلیر

دکتر نصر الله صالحی

دکتر طوبی فاضلی پور

دکتر حسین مفتخری

ویراستار: جعفر ربانی

طراح گرافیک: مهسا قباچی

نشانی مجله:

تهران صندوق پستی ۶۵۸۵-۱۵۸۷۵

تلفن امور مشترکین: ۷۷۲۳۵۱۱۰ و ۷۷۳۳۶۵۶

نمابر: ۸۸۳۰۱۴۷۸

تلفن مجله: ۸۸۸۳۱۱۶۱-۹

داخلی: ۴۳۶

پیام گیر نشریات رشد:

۸۸۳۰۱۴۸۲-۸۸۸۳۹۲۳۲

مدیر مسئول: ۱۰۲

دفتر مجله: ۱۱۳

امور مشترکین: ۱۱۴

پیم نگار: tarikh@roshdmag.ir

وبگاه: www.roshdmag.ir

چاپ: شرکت افست (سهام عام)

شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه

حکایت سردبیری استاد خیراندیش/۲

ناگفته‌ها؛ اندیشه‌های بلند و نوشته‌های کوتاه (گفت‌وگو با دکتر عبدالرسول خیراندیش) / مسعود جوادیان/۳

آسیب شناسی آموزش تاریخ در بوته نقد آرای تربیتی / طیبه عاصمی /۶

آیت الله مؤسس کیست؟ / عبدالرضا آقایی /۱۰

روابط سامانیان با صفاریان / دکتر تهماسب طالبی /۱۶

نقد و بررسی کتاب تاریخ معاصر ایران / موسی سفری شبان /۲۱

تألیفات ایرانیان در آسیای صغیر / دکتر فاطمه تقوایی /۲۴

حج در دوره قاجار / علی اکبر زوار /۳۰

آیین پهلوانی در دوران باستان / شهرزاد ماشینچی ماهری /۳۶

از چاپارخانه تا پست الکترونیکی / امیرالله امینی سمیرمی /۴۱

مردی از پاریز؛ در فقدان استاد باستانی پاریزی / زهرا مروتی /۴۶

دو وزیر ناشناخته عصر صفوی؛ خواجه میرزا حاتم بیگ و میرزا طالب خان اردوبادی / دکتر فریدون شایسته /۴۹

میرزا نصر الله خان مشیرالدوله / جعفر ربانی /۵۳

آموزش تاریخ با روش های فعال تدریس / فرهاد پروانه /۵۶

«فرای» هم درگذشت /۶۳

اعتذار /۶۴

قابل توجه نویسندگان و مترجمان:

● مقاله‌هایی که برای درج در مجله می‌فرستید، باید با اهداف و رویکردهای آموزشی تربیتی فرهنگی این مجله مرتبط باشند و نباید قبلاً در جای دیگری چاپ شده باشند. ● مقاله‌های ترجمه شده باید با متن اصلی همخوانی داشته باشند و متن اصلی نیز همراه آن باشد. چنانچه مقاله را خلاصه می‌کنید، این موضوع را قید بفرمایید. ● مقاله یک خط در میان، در یک روی کاغذ و با خط خوانا نوشته یا تایپ شود. مقاله‌ها می‌توانند با نرم افزار word و بر روی CD و یا از طریق رایانامه مجله ارسال شوند. ● نشر مقاله باید روان و از نظر دستور زبان فارسی درست باشد و در انتخاب واژه‌های علمی و فنی دقت لازم مبذول شود. ● محل قراردادن جدول‌ها، شکل‌ها و عکس‌ها در متن مشخص شود. ● مقاله باید دارای چکیده باشد و در آن هدف‌ها و پیام نوشتار در چند سطر تنظیم شود. ● کلمات حاوی مفاهیم نمایه (کلید واژه‌ها) از متن استخراج و روی صفحه‌ای جداگانه نوشته شوند. ● مقاله باید دارای تیتراژ اصلی، تیتراژ فرعی در متن و سوتیتر باشد. ● معرفی نامه کوتاهی از نویسنده یا مترجم پیوست شود. ● مجله در رد، قبول، ویرایش و تلخیص مقاله‌های رسیده مختار است. ● مقالات دریافتی بازگردانده نمی‌شود. ● آرای مندرج در مقاله ضرورتاً مبین رأی و نظر مسئولان مجله نیست.

حکایت سردبیری استاد خیراندیش

سال ۷۷ بود یا ۷۸، یادم نیست. روزی آقای **گلدان‌ساز**، مدیرکل وقت دفتر انتشارات کمک آموزشی مرا خواست. نزد او رفتم. رابطه‌ام با برویچه‌های دفتر مذکور بد نبود؛ برای نشریات مختلف، از رشد دانش آموز تا رشد معلم مطلب می‌نوشتیم. آقای گلدان‌ساز موضوع انتشار رشد آموزش تاریخ را مطرح کرد و نظرم را جویا شد. گفتم که ضروری است و توضیح دادم که وقتی در نشست‌های دبیران تاریخ شرکت می‌کنم، از جمله درخواست‌های آنان، انتشار رشد تاریخ است و گله‌مندند از نبودن چنین نشریه‌ای!

چندی بعد، دوباره مرا خواست و نظرم را درباره سردبیر چنین مجله‌ای جویا شد. آقای دکتر عبدالرسول **خیراندیش** در ذهنم بود، اما بهتر دیدم فقط او را مطرح نکنم. چند اسم به ایشان دادم که یکی از آن‌ها هم اسم دکتر خیراندیش بود. آقای گلدان‌ساز گفت که درباره آن‌ها پرس و جو خواهد کرد و چندی بعد پیغام داد که ترتیب جلسه‌ای را با حضور دکتر خیراندیش بدهم. بدین ترتیب، رشد آموزش تاریخ که چند سال پیش از آن، قبل از تولد به کام مرگ رفته بود! متولد شد. دکتر خیراندیش که استاد دانشگاه و ساکن شیراز بود (و هنوز هست) کارها را از دور مدیریت می‌کرد و من در تهران با مساعدت دوستان تحریریه پیگیر امور بودم. در سال‌های نخست، دکتر برای رشد آموزش تاریخ بیشتر وقت می‌گذاشت؛ سرمقاله‌ها را به موقع به دست من می‌رساند. گاه دو سرمقاله را یک جا می‌فرستاد و من مشکلی از این حیث نداشتیم اما کم کم، کار سخت و سخت‌تر شد. گذشت تا سال قبل.

روزی که دکتر به تهران آمده بود، به دفتر مجله آمد. نشستیم به گفت‌وگو و احوال‌پرسی. برخی مشکلات مجله را مطرح کردم.

گفت:

– جوادیان... دیگر توانایی سابق را ندارم. شبکه چشم‌دچار مشکل شده و پزشکان از مطالعه و پژوهش پرهیز می‌دهند. دانشگاه هم نسبت به همکاری استادان، نهادها و مراکز آموزشی سخت می‌گیرد و مقررات خود را دارد.

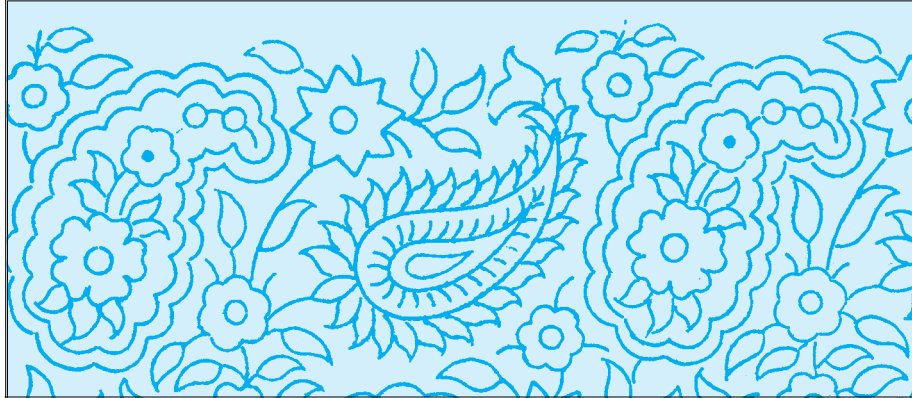
– خب، به نظر شما چکار می‌توان کرد؟

– اگر یاد باشد، از اول هم قرار نبود من تا این مرحله در مجله حضور داشته باشم. در این مدت هر وقت از استعفا حرف زدم، مخالفت کردی و من به خاطر تو ماندم؛ ولی الان بهتر است کنار بروم. قبول؟

تصمیم دشواری بود. در این مدت، از دکتر خیراندیش خیلی چیزها آموخته بودم اما چه باید می‌کردم؟ سکوت سنگینی میان ما برقرار شد... دوباره تکرار کرد:

– قبول؟

ناچار پذیرفتم. نزد جناب **ناصری** مدیرکل رفتیم و موضوع را مطرح کردیم. دو سه ماه بعد، آقای ناصری مرا خواست...



ناگفته‌ها؛

اندیشه‌های بلند و نوشته‌های کوتاه

چند و چون سر مقاله‌های مجلهٔ رشد آموزش تاریخ در گفت‌وگو با استاد عبدالرسول خیراندیش

مسعود جوادیان

اشاره

برای کار دیگری نزد دکتر خیراندیش رفته بودم، اما بی طرح و نقشهٔ قبلی، سخن از سر مقاله‌هایی به میان آمد که طی این سال‌ها نوشته بود. وقتی گرم سخن شدیم، بهتر دیدم آن را پیش ببرم؛ چون به نظرم دکتر خیراندیش مطالبی را مطرح و تشریح می‌کرد که حتی برای خود من نیز بیان نکرده بود. این شما، این هم حاصل آن گفت‌وگو.

کلیدواژه‌ها: آموزش تاریخ، تاریخ، ژورنالیسم



● آقای خیراندیش، یک بخش از مجله، سخن سردبیر است، من به عنوان کسی که در جریان بازخورد مطالب مجله است (تماس می‌گیرند، نامه می‌آید، مقاله می‌دهند، حضوری دوستان را می‌بینم) این جور فهمیده‌ام که خوانندگان، مصاحبه‌های مجله و سر مقاله‌های شما را بیشتر از مطالب دیگر می‌خوانند و از آن‌ها راضی‌اند.

شما برای «کتاب‌ماه» هم همین‌طور سخن سردبیر می‌نوشتید و تا ۱۰۰ شماره چاپ کردید یعنی ۱۰۰ سخن سردبیر! برای رشد تاریخ هم به جز یک شماره که خارج از کشور بودید، سخن سردبیر نوشتید. بحث‌های مطرح در سرمقاله‌ها را معمولاً دبیرها خیلی دوست دارند و خیلی برایشان آموزنده است. تا آنجا که در مقالاتی که آن‌ها در باب آموزش تاریخ تهیه می‌کنند، یکی از منابع آن‌ها همین سرمقاله‌های مجله است. حالا می‌خواهم بپرسم شما این‌ها را چگونه می‌نوشتید؟

○ من کمی به نزدیک به پنجاه سال است مشغول مطالعهٔ تاریخ هستم! یعنی همین کارهای تاریخ و این چیزها، از دورهٔ ابتدایی، تاریخ خوانده یا نوشته‌ام، یادداشت کردن هم همیشه جزو عاداتم بوده. چند دفتر مخصوص این کار دارم. مدام یادداشت می‌کنم و



شده، معلوم است که از آن استقبال می‌کند. چه بسیار موضوع‌ها و سؤره‌هایی که افرادی دارند ولی کسی آن‌ها را طرح نکرده است. مقداری از مباحث مطرح در سرمقاله‌ها هم، به عقیده من، همان چیزهایی است که باید قبلاً گفته می‌شده ولی گفته نشده و آن این است که در پشت مباحث تاریخی چه جنبه‌های نظری‌ای وجود دارد. این‌ها گفته نشده! البته نمی‌شود گفت که با آن به کلی آشنا نبوده‌اند، ولی کمتر گفته شده، یا ظرفی برایش نبوده، وسیله‌ای برایش نبوده که گفته شود. بعضی از مطالب هم باید الان گفته شود؛ چون نیاز روز است. بعضی‌ها هم به عقیده من مربوط به زمان‌های دیگری است. مربوط به آینده‌ای است که بایستی ما الان به فکرش باشیم.

● یعنی چه؟ حرف‌هایی که زده شده یا زده نشده؟

○ آنچه من نوشته‌ام، این طور معنی شود که می‌تواند برای آینده باشد؛ یعنی در این صدسال خیلی بحث‌های نظری که باید گفته می‌شد خیلی محدود گفته شد، یا لازم ندانسته‌اند گفته شود. یک مقدار این‌ها در عالم تاریخ‌نگاری ما، بدهی به گذشته است. یک مقدار ضرورت تاریخی اکنون ماست، و لازم است گفته شود. یک مقدارش هم برای آینده است. مثلاً گاهی من راجع به آموزش تاریخ و زنان یا مسائل مربوط به خاطره تاریخی ایرانی‌ها مطالبی نوشته‌ام؛ یعنی اولاً چیزهایی جنبه آسیب‌شناسی و برنامه‌ریزی دارد. این‌ها تا حدی هم از نیازهای ملموس فعلی هم فراتر می‌رود. مثلاً در یک سخن سردبیر، بحثی کردم با عنوان «تاریخ‌نگاری و جمعیت‌شناسی»؛ شاید این بتواند در آینده در حوزه‌ای قرار گیرد. از این جهت، خوب است که جوان‌ترها وقتی می‌خوانند، نوعی هدایت علمی برایشان پیش می‌آید. چطور می‌شود به سمت مباحثی از تاریخ‌نگاری و امور تألیفی و هر چیزی رفت که مطابق نیازهای آینده باشد؟ فرض کنید آنجا که من راجع به دیاسپورای در تاریخ یا سوبالتر بحث کرده‌ام اگر بخواهید صرفاً علمی نگاه کنید این‌ها بدهی ما به گذشته است. ۵۰ سال از تاریخ‌نگاری سوبالتر گذشته هیچ‌کس در ایران طرحش نکرده! یا بحث دیاسپورا تاریخی خیلی وقت است که در دنیا مطرح است ولی طرحش نکرده‌اند. من در حدی که دستم رسیده بود و توانستم طرح کرده‌ام ولی از این به بعد می‌تواند برای یک عده جوان، انگیزه‌ای باشد که به تاریخ‌نگاری، آن گونه نگاه کنند و آن را دنبال کنند تا بازده و نتیجه‌ای داشته باشد. من این خصوصیات را معمولاً در نوشته‌ای که شما یا خواننده‌ها به آن توجه کرده‌اید، می‌بینم.

● البته اگر با نگاه ژورنالیستی به این سرمقاله‌ها نگاه کنند، به آن‌ها ایراد می‌گیرند؛ ژورنالیست‌ها می‌گویند سخن سردبیر باید کوتاه و جمع‌وجور باشد، پیامی کوتاه به خواننده باشد و لزومی ندارد که حتماً یک مطلب سه تا چهار صفحه‌ای باشد. آیا جوابی برای این دسته از افراد دارید؟

○ آن‌ها که می‌گویند از دید ژورنالیستی، مشکلشان این است که ژورنالیسم را فقط روزنامه‌نگاری ساده می‌دانند. در حالی که ما ژورنالیسم علمی هم داریم؛ ژورنالیست می‌تواند علمی هم باشد. متأسفانه در کشور ما تصور عمومی از ژورنالیسم یا روزنامه‌نگاری، تصویری ابتدایی است. این هم به دلیل آن است که روزنامه‌نگاری هنوز هم با عدم دستیابی به علم روزنامه‌نگاری

بعداً برای نوشتن مدام به آن یادداشت‌ها مراجعه می‌کنم. مطالبی را در نظر می‌گیرم که بنویسم، بعضی اوقات هم یک‌بار نوشته نمی‌شود و باید بازنویسی کنم؛ چون باید مطلب در حجم کوتاهی بیان شود. از نظر مدت هم بعضی از آن‌ها تا سه ماه هم طول کشیده! زحمتی است که باید کشیده شود تا کار شکل بگیرد. این به نظر من طبیعی و عادی است. راستش این کار، مرا از خیلی کارهای دیگر بازداشت ولی انجام آن را لازم می‌دانستم و هیچ اشکالی نمی‌دیدم که این همه وقت صرف آن کنم. به هر حال کار است و باید انجام شود. ولی از جنبه‌هایی که می‌توانم از محتوای این بحث‌ها خدمت شما بگویم، دو نکته است: یکی اینکه اگر می‌گویید که مثلاً دیگران می‌خوانند، به نظرم یکی به دلیل سادگی مطالب است و اینکه در حجم کم به نحو ساده‌ای یک مطلب مهم مطرح می‌شد. من در تجربه معلمی خودم دریافته‌ام، که اگر کسی چیزی را که می‌خواهد بگوید خودش فهمیده باشد، می‌تواند به ساده‌ترین زبان بیانش کند و برعکس، هر قدر که شخص در فهم یک موضوع ناتوان باشد و ضعف داشته باشد، در بیان آن هم ناتوان‌تر است و پیچیده و غیرقابل فهم صحبت می‌کند!

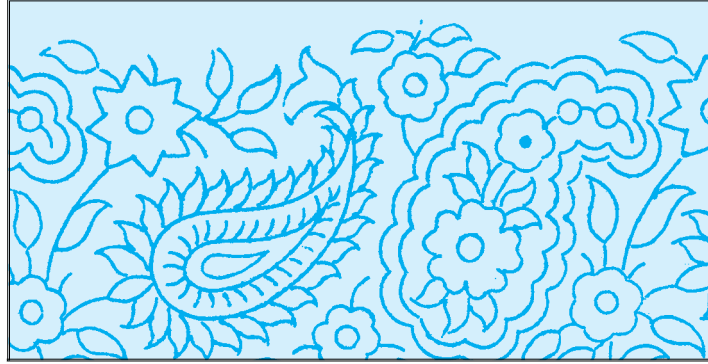
● آیا این راه به هر زمینه و حوزه‌ای می‌شود تعمیم داد؟

○ بله، به هر زمینه و حوزه‌ای، حتی پیچیده‌ترین بحث‌های فلسفی از زبان و قلم کسی که کاملاً بر آن بحث‌ها مسلط است و مطلب را فهمیده، بسیار ساده خواهد بود.

● ممکن است یکی دو مثال از نویسندگانی بزنید که خودتان قبولشان دارید که مطلب را فهمیده و ساده بیان می‌کنند؟

○ مثلاً نوشته‌های مرحوم عبدالجواد فلاطوری. من چند مقاله از او در مورد فلسفه تاریخ دیده‌ام که بسیار ساده‌اند. در عین حال که عمیق و معنادارند، خیلی ساده‌اند. این تجربه زندگی من است؛ چه درس داده باشم و چه درس خوانده باشم. کسی که مطلبی را فهمیده سؤال می‌کند؛ چون فهمیده است که نفهمیده. معلمی که خیلی ساده صحبت می‌کند و طرف مقابلش هم می‌فهمد دلیلش تسلط زیاد او بر مطلب است. علت اینکه بعضی معلم‌ها در خانه‌شان کلاس دارند یا کلاس‌های خصوصی دارند، چیست؟ خیلی ساده است: یعنی طرف حرف آن‌ها را می‌فهمند. این یک نکته.

نکته دیگر اینکه ما یک رشته بحث‌های تاریخی ضروری داریم، (چه به لحاظ علمی، چه آموزشی و چه پژوهشی) که هنوز بومی نشده‌اند. می‌توانم بگویم که این کار از مهم‌ترین فعالیت‌ها برای بومی‌سازی هر بحث علمی راجع به تاریخ است. خیلی از بحث‌های داخل و خارج و قدیم و جدید را من دیده‌ام اما اینکه ما کدام یک از این بحث‌ها را لازم داریم و به چه زبانی لازم داریم و حوزه «نظری» و «کاربردی» اش تا کجا باشد، برای من مهم بوده است. هدف من در سخنان سردبیر دقیقاً بومی کردن این بحث‌ها بوده، نه اینکه صرفاً یک بحثی را مطرح کنم. حتی اگر آن بحث بریده از واقعیت بوده باشد. لذا فکر می‌کنم اگر بعضی‌ها هم پسندیده‌اند و می‌گویند به آن‌ها علاقه دارند، علتش این است که با موضوع و مطلب احساس ارتباط می‌کنند. نه اینکه حالا حتماً قوت اصلی بحث مدنظرشان باشد. طرف نیازی و خواسته‌ای داشته و حال می‌بیند اینجا طرح



● آقای دکتر، رشد تاریخ زمانی پا گرفت که خیلی از مجلات تاریخی که الان چاپ می‌شوند، نبودند. الان مجلات زیادی اضافه شده‌اند، هم مجلات استانی که خود دبیرها چاپ می‌کنند هم مجلات دانشگاهی و همین‌طور مجلاتی که عده‌ای جمع شده‌اند و تأسیس کرده‌اند. شما که بیش از امثال من در فضای دانشگاه و کتاب هستید، فکر می‌کنید الان رشد تاریخ چه جایگاهی دارد؟ البته در زمان خودش پاسخ به یک نیاز بوده است؛ نیازی همراه با عطش. فکر می‌کنید الان هم صرف‌نظر از شمارگان، اصلاً ضرورت انتشار این مجله وجود دارد؟

○ حتماً نیاز است؛ شما، آموزش و پرورش رو به رشد از نظر کیفی دارید. با دبیران آموزش و پرورش؛ در هر رشته شغلی که در نظر بگیرید یک سازمان باید پیش‌رونده باشد؛ در هر برنامه و در هر قسمت. یعنی نه فقط با زمان، جلو برود که حتماً باید جلوتر هم برود. وجود یک مجله مثل مجله رشد، یک وسیله ارتباطی یا فضایی هم‌فکری جمعی است که آموزش و پرورش را می‌تواند با هم به جلو ببرد. من نمی‌گویم الان مجلات رشد دقیقاً این کار را می‌کنند. چون هر قدر که ما بحث علمی و منطقی با این‌ها داشته باشیم، واقعیتش این است که مجلات رشد تا حدی به‌صورت پدیده‌ای کمک‌آموزشی برای آموزش و پرورش درآمده است. یا ممکن است گاهی بر سر فعالیت‌های خاصی دقیقاً در متن کارهای درسی و امتحانی و امثال این‌ها متمرکز شوند و جلو بروند. مجلات رشد می‌تواند ظرفیت‌های بیشتری را پوشش دهد؛ یعنی نه یک چیز فوق برنامه، بلکه خود برنامه باشد. نه اینکه بگوییم الان هست، ولی می‌تواند باشد. الان هم مجله رشد تاریخ دارد این نقش را بازی می‌کند که معلمان تاریخ و درس تاریخ در مدارس مجله خاص خودشان را داشته باشند؛ یعنی این خاصیت را الان دارد.

امروز تعداد مجله‌های دیگر زیاد شده ولی این بدان معنا نیست که لزوماً آن‌ها برای معلمان منتشر می‌شوند. تعدادی از مجلاتی که الان در کشور چاپ می‌شوند پیرو یک بخش نامه اداری متولد شده‌اند. نه اینکه از دل یک شرایط علمی جوشیده باشند و تابع یک اندیشه علمی باشند. اول از هر چیز، تابع یک نظام اداری برای پاسخگویی به نیازهای افراد در مجامع دانشگاهی بوده‌اند. من مجله‌ای که غیر از این باشد، ندیده‌ام. این مجلات عموماً آیین‌نامه‌هایی هم دارند مثلاً فرض کنید طرف باید عضو هیئت علمی باشد تا مقاله‌اش چاپ شود یا باید دانشجوی دکترا باشد تا در کنار استادی، مقاله‌اش چاپ شود یا مجله‌ای خاص انجمن‌های علمی دانشجویی است. روشن است که دبیران تاریخ در این مجلات چندان مجالی برای عرضه مقالاتشان ندارند. پس خودبه‌خود چنین مجله‌ای، مثل رشد تاریخ را لازم دارند که به‌طور خاص به کار آن‌ها بیاید و حاصل کار خودشان باشد و کار آن‌ها را منعکس کند. من زمانی که سردبیر رشد تاریخ بودم حداکثر تلاشم این بود که به این معنا نزدیک باشم.

● ممنون دکتر! بحث‌های دیگری هم درباره رشد تاریخ هست که امیدوارم در آینده در خدمت شما مطرح کنیم و استفاده ببریم.

صورت می‌گیرد. یعنی فرض کنید در یک شهرستان کسی که تا حدودی روزنامه فروش است ممکن است خبرنگار همان روزنامه هم باشد. در صورتی که خبرنگاری خودش یک کار علمی و فنی خاص است. می‌دانید، بعد از اینکه چند دهه در ایران روزنامه منتشر شد، رشته روزنامه‌نگاری به دانشگاه‌ها راه پیدا کرد یا خبرنگاری پیدا شد یا مثلاً الان دانش‌هایی که مربوط به رسانه‌هاست، و از جمله جامعه‌شناسی رسانه‌ها مطرح شده است. به هر حال، ژورنالیسم علمی هم داریم که خاص مجلات علمی است. در کشور ما فعالیت روزنامه‌نگاری کمتر یک قاعده برنامه‌ریزی شده و حساب شده بوده است. خوشبختانه در سال‌های اخیر گرایش‌های مشخص حرفه‌ای در این قسمت دیده می‌شود؛ چون بحث تاریخ است، این‌طور خدمتان عرض می‌کنم که در بحث‌های تاریخی بحثی داریم با عنوان ژورنالیسم تاریخی؛ یعنی یک نفر اگر می‌خواهد در مجلات (در هر سطحی که می‌خواهد باشد، بومیه باشد، هفتگی باشد، سالانه باشد، کودکان باشد، بزرگسالان باشد) به‌عنوان تاریخ‌نگار ژورنالیست کار کند، چه باید کند. روی دیگر این بحث آن است که حالا که مباحث تاریخی، دارند در مجله‌ها شکل می‌گیرند، این مباحث چگونه می‌توانند بعداً مآخذی در تاریخ باشند. این بحث‌ها زیاد مطرح شده.

یک کار علمی رسانه‌ای باید از طریق سرمقاله یا سخن سردبیر ارتباط بین خود و مخاطب یا بین اجزای مختلف مجله را، در زمینه اهداف علمی، تربیتی، آموزشی و... تداوم بخشد. در غیر این صورت، مجله به‌صورت جُنْگی از مطالب بی‌ارتباط با هم و بدون استمرار در می‌آید. یعنی خودبه‌خود این چنین معنا پیدا خواهد کرد. تا حدی هم که من می‌دانم در خارج از ایران، اینکه سردبیر بتواند مثلاً مدام این ارتباط و فضای مجله و هدف اصلی‌اش را با جنبه‌های حرفه‌ای کار را از بعد علمی تداوم بخشد، نه تنها ضعف نیست که مزیت هم هست. در هر شماره از مجله هم ستون‌های متعدد باز می‌کنند که خوانندگان موافق یا مخالف مطالب سؤال طرح کنند و جواب بدهند یا جواب بشنوند. در ایران، تصور بر این شده که مجله‌ای که علمی و پژوهشی است نباید به چنین مباحثی بپردازد.

● البته آن کسانی که پایبند ژورنالیسم هستند، این حرف را نمی‌زنند. آن‌ها می‌گویند برعکس، شما سرمقاله‌های کوتاه بنویسید یا یک مطلب را به نظر خواهی بگذارید.

○ آن سرچایش است. اما اینکه ما در جمله‌ای چیزی بنویسیم و بعد جوابش را بنویسیم، بعد ردش کنیم، این غیر از اقتراح است. ولی خوب آنکه سر جای خودش بود. اما اینکه مثلاً بحثی از بُعد علمی مطرح شود، از خصوصیات اصلی مجله‌های معتبر دنیاست. مثلاً شما فرض کنید «الاهرام» را با چه کسی می‌شناختند؟ با محمد حسنین هیکل، لوموند را با اریک رولو؛ یعنی آن جنبه‌ای که آن مجله یا روزنامه برایش به‌وجود آمده است، باید در سخنان سردبیر شکل بگیرد.

آسیب شناسی آموزش تاریخ در بوته نقد آرای تربیتی

طیبه عاصمی

سرگروه تاریخ شهرستان فردوس

نگاهی به شیوه تدریس
تاریخ در مدارس ما،
نشان می دهد که از نظر
اغلب دبیران این رشته
دانش آموز خوب کسی
است که درس را حفظ
کند یا به خاطر بسپارد
و بتواند به پرسش های
کلاسی و امتحانی پاسخ
دهد

چکیده

تاریخ یکی از دروس مهم در رشته علوم انسانی محسوب می شود. دلیل این اهمیت، صرف نظر از اینکه این درس از درس های اصلی این رشته است، نقش انسان ساز آن در پرورش مهارت های تربیتی از جمله قدرت تفکر و خلاقیت و تعقل است. لازمه اثربخش بودن این درس بر ذهن و زبان دانش آموزان، ارائه طرح های جدید برای تغییر در وظایف و عملکرد آموزشی آن و دگرگونی محتوا و روش ها می باشد. برای تربیت نسل حاضر به منظور زندگی در جامعه متحول و در حال تغییر کنونی، این دگرگونی نه تنها لازم بلکه ضروری است. سنجش میزان انطباق پذیری اصول فعلی آموزش در این

رشته با معیارهای علمی و استاندارد، همچون تفکر انتقادی، مسئله محوری، یادگیری معنادار و پرورش خلاقیت از اهداف مقاله حاضر است.

کلیدواژه ها: آموزش تاریخ، آسیب شناسی، تعلیم و تربیت، مهارت های فکری

آموزش مهارت های فکری

یکی از عرصه های مهم تغییر در امر آموزش و تقویت آن به وسیله شیوه های نوین، آموزش مهارت های فکری است. این امر در بسترهایی که در زیر به آن ها پرداخته می شود تحقق می یابد:



ایجاد تفکر انتقادی

دگرگونی‌های وسیع و سریع در کلیهٔ شئون جامعه، پیامی برای تمامی دست‌اندرکاران تعلیم و تربیت دارد و آن این است که هدف یادگیری باید آموزش مهارت‌های فکری، از جمله **تفکر انتقادی** باشد. زیرا تفکر، به معنی سازماندهی مجدد ذهنی، اساس هر نوع یادگیری است، و رشد و گسترش هر مهارت یا دانشی بر آن استوار است. اهمیت تفکر در امر آموزش تا حدی است که صاحب‌نظرانی چون جان دیویی آن را محور آموزش و پرورش می‌دانند. دیویی معتقد است روش‌های آموزش و پرورش باید مبتنی بر جریان تفکر باشد و هر روشی که بهتر از روش‌های دیگر فراگیرندگان را به تفکر وادار کند، باارزش‌تر است. (دیویی: ۱۳۴۱: ۱۱۴) به اعتقاد پیازه نیز، هدف اصلی آموزش و پرورش تربیت افرادی نوآور است که می‌توانند فکر کنند.

نگاهی به شیوهٔ تدریس تاریخ در مدارس ما، نشان می‌دهد که از نظر اغلب دبیران این رشته دانش‌آموز خوب کسی است که درس را حفظ کند یا به‌خاطر بسپارد و بتواند به پرسش‌های کلاسی و امتحانی پاسخ دهد. به عبارت دیگر، دانش‌آموز موفق و هوشمند کسی است که از حافظهٔ خوبی برخوردار باشد و آنچه را در کلاس آموخته است عیناً به معلم پس دهد. کتاب‌های درسی ما هم تقریباً براساس همین شیوه و هدف تدوین شده‌اند، و امتحانات نهایی نیز براساس همین باور طرح و اجرا می‌شوند اما در کلاس درس ما معلمان واقعاً چه هدفی را باید دنبال کنند؟ محصول درازمدت فرایند یاددهی-یادگیری ما چیست؟ آیا ما باید فقط به قصد امتحان و نمره و حفظ پاره‌ای اطلاعات کتب درسی تلاش کنیم یا اینکه باید به دانش‌آموزانمان، روش‌های اکتشاف، حل مسئله، استدلال، انتقاد، ابتکار عمل و... را بیاموزیم؟

واقعیت این است که از دانش‌آموزان امروز، دیگر نمی‌توان انتظار داشت همانند گذشته به محفوظات اکتفا کنند و عناصری بی‌اختیار و فاقد استدلال و ابتکار عمل باشند. نیازهای رو به‌تزايد جامعهٔ کنونی، می‌طلبد که یادگیری مهارت‌های فکری جانشین حفظ جزئیات شود. (شریعتمداری، ۱۳۴۲: ۱۶) اگر مطالبی بدون ارتباط با یکدیگر و به صورت اجزایی بی‌معنی، به‌منظور موفقیت در امتحان به دانش‌آموزان تحویل داده شود یادگیری امری مکانیکی، بی‌هدف و حتی تنبیه‌کننده می‌شود. به عبارت دیگر اگر یادگیری با هدف فکر کردن، استدلال درست، نظم داشتن، اخلاقی شدن، همدلی و هم‌احساسی

با دیگران، مسائل زندگی را عاقلانه حل کردن، خود مدار نبودن، سعهٔ صدر پیدا کردن و فرهیخته شدن، همراه نباشد، فراموش می‌شود. (کدیور، ۱۳۸۲: ۱۶)

مسئله محوری

یکی دیگر از عناصر مهم در آموزش هر درس، از جمله درس تاریخ، این است که موضوع یادگیری به صورت «مسئله» برای یادگیرنده مطرح شود. نگاهی به علل پیدایش اختراعات و اکتشافات بشری نشان می‌دهد که هر کدام از آن‌ها در بستری از مسائلی پدید آمده‌اند که گذشتگان، با آن روبه‌رو بوده‌اند. برخورد کردن با مسئله و سپس تلاش برای یافتن راه حل، موجب تکامل علوم مختلف شده است. به گفتهٔ ژان فوراستیه، نادانی ناشی از دانش، نیرویی است که آدمی را به کشف برمی‌انگیزد و خلئی است که فرد در وجود خود احساس می‌نماید. همین امر، میزان بسیار دقیق و معتبری برای سنجش درجهٔ تربیت یافتگی قلمداد می‌شود. (مهرمحمدی، ۱۳۷۹: ۵۰) پیازه در نظریهٔ رشد شناختی خود، علاوه بر تعیین مراحل آن، به تعیین سازوکار رشد نیز پرداخته است. وی به‌طور خلاصه رشد را در جریان برهم خوردن تعادل میان فرد و محیط جست‌وجو می‌کند؛ به این معنا که «ساختار شناختی» موجود در فرد، تا زمانی که او بتواند کلیهٔ محرک‌های محیطی را جذب و هضم نماید و از این جهت دچار سؤال یا ابهام نشود، دست نخورده باقی می‌ماند اما زمانی که همین ساختار شناختی، از درک و هضم برخی محرک‌ها عاجز می‌ماند، تعادل آن به هم می‌خورد، و لازم است برای ایجاد انطباق، تغییراتی در این ساختار به وقوع بپیوندد. (رایینوویتس و شوبرت، ۱۳۶۹: ۴۷) به همین دلیل پیازه معتقد است که موقعیت‌های آموزشی باید به گونه‌ای طرح‌ریزی و عرضه شوند که تعادل فراگیرندگان را در هم ریزند؛ زیرا یادگیری شامل کسب ساخت ذهنی جدید، از طریق فرایند تعادل‌یابی است. (سیف، ۱۳۸۲: ۲۱۵) اکنون این سؤال اساسی را مطرح می‌کنیم که نحوهٔ تدریس کنونی ما دبیران تاریخ، تا چه اندازه در ذهن دانش‌آموزان سؤال ایجاد می‌کند و کلاس‌های درس ما، تا چه حد دانش‌آموزان را برمی‌انگیزند؟ واقعیت این است که، تا زمانی که ما فکر کنیم تدریس یعنی انتقال اطلاعات و معلومات از سوی ما (معلم) و حفظ کردن و به‌خاطر سپردن کورکورانهٔ مفاهیم از سوی دانش‌آموز، هیچ‌گونه انگیزه‌ای برای ایجاد پرسش و عطشی برای دانستن بیشتر ایجاد نخواهد شد. از طرفی، محتوای کتاب‌های

در نظر آژوبل
یادگیری معنادار
زمانی حاصل
می‌شود که مطالب
جدید در بین
تجارب گذشته
یادگیرنده جایی
بیابد و به آن
پچسبد



برخی از کتاب‌های درسی تاریخ شاهدهای مناسبی از بی‌توجهی به ساخت نظام فکری دانش‌آموزان و یادگیری سازمان‌یافته‌اند



درسی ما نیز، بیش از آنچه در صدد ایجاد پرسش و سؤال در مخاطب خویش باشند، پاسخ‌مدارانه‌اند و ذهن دانش‌آموز را با انبوهی از وقایع و رویدادها انباشته می‌سازند. برای تغییر این وضع، مسئله محور کردن مطالب تاریخی (چه در تدریس و چه در تألیف کتاب‌های درسی) یکی از راه‌های اساسی است.

یادگیری معنادار

یکی از روش‌های مهم آموزش، برخلاف یادگیری طولی‌وار، یادگیری معنادار است. علم تاریخ، همچون پاره‌ای از رشته‌های علمی دیگر، مجموعه‌ای از اطلاعات و مفاهیم و تعاریف است. یادگیری معنادار در تاریخ، تنها به معنای ذخیره‌سازی این مفاهیم و اطلاعات و تعاریف نیست بلکه ایجاد رابطه و وحدت میان آن‌ها و تشکیل طرح‌ها و سازمان‌های کلی و در نتیجه پایدار است. دیوید آزوبل روان‌شناسی است که از روش سخنرانی در تدریس حمایت کرده است. به‌نظر او در صورتی که یادگیرنده زمینه لازم برای فراگیری را داشته باشد و مطالب ارائه شده نیز دارای سازمان لازم باشند، یادگیری معنادار می‌شود و قدرت یادگیری فرد افزایش می‌یابد. به‌نظر آزوبل استفاده از پیش‌سازمان‌دهنده‌ها، یعنی چارچوب‌های ارائه شده قبل از مطالب اصلی، می‌تواند وسیله‌ای برای معنادار کردن اطلاعات یادگیرندگان باشد. (کدیور: ۱۳۸۲: ۱۵۷) به عبارت ساده‌تر، در نظر آزوبل یادگیری معنادار زمانی حاصل می‌شود که مطالب جدید در بین تجارب گذشته یادگیرنده جایی بیابد و به آن‌ها بچسبد. بنابراین وظیفه معلم از یک سو آشنایی خودش با تجارب گذشته و تقویت آن، و از طرف دیگر ارائه مفاهیم جدید به دانش‌آموز به صورت منظم و متوالی است، تا هرم یادگیری در ذهن مخاطب شکل گیرد. با توجه به اینکه حافظه کوتاه‌مدت، قدرت نگهداری محدودی دارد و باید اطلاعات آن به حافظه درازمدت وارد شود، ایجاد رابطه معنادار بین آن‌ها به معنی ایجاد نوعی تداعی یا رابطه بین اطلاعات قبلی موجود در حافظه درازمدت است. (سیف، ۱۳۸۲: ۲۹۳ و ۲۹۴)

یادگیری تاریخ، به عنوان یک جریان منظم و پیوسته و مستمر، اتخاذ شیوه‌ای مناسب با تعلیم خاص خود را می‌طلبد و آن عبور از اندیشه‌های کلی و عام به اطلاعات جزئی و خاص در فرایند آموزش و تأکید بر وحدت بین تمام اجزا، در عین گریز از جزئی‌نگری‌های مفرط، بدون توجه به پیش‌سازمان‌دهنده‌های کلی‌تر است. در این

صورت، یادگیری را تسریع می‌کند و بینشی علمی و دقیق‌تر به فرد ارائه خواهد کرد. برخی از کتاب‌های درسی تاریخ، شاهدهای مناسبی از بی‌توجهی به ساخت نظام فکری دانش‌آموزان و یادگیری سازمان‌یافته‌اند. بسیاری از مطالب این کتاب‌ها فاقد چینش منطقی مطالب‌اند و لذا میزان ماندگاری اطلاعات حاصل از آن‌ها در ذهن دانش‌آموزان (بعد از امتحانات) بسیار اندک است. از طرفی، اتخاذ شیوه‌های نادرست امتحانی، مخصوصاً امتحان نهایی، یکی دیگر از معضلات در امر یادگیری معنادار محسوب می‌شود؛ زیرا دانش‌آموز را وادار به تلاش وسواس برانگیزی برای حفظ بسیاری از جزئیات می‌کند؛ تلاشی بی‌حاصل، که به قیمت تلف شدن بهترین لحظات عمر وی تمام می‌شود.

پرورش خلاقیت

از خلاقیت تعریف‌های گوناگونی شده است؛ از جمله دو تعریف زیر:

۱. خلاقیت عبارت است از قدرت بیان، انعطاف‌پذیری و توانایی ابتکار؛
۲. خلاقیت مستلزم تفکر متفاوت یا متفاوت اندیشیدن است؛ توانایی اینکه به همه چیز آن چنان نگاه کنیم که دیگران نگاه می‌کنند اما در آن‌ها چیزهایی ببینیم که دیگران نمی‌بینند. (شعاری‌نژاد، ۱۳۸۰: ۳۵۱)

آیا خلاقیت را می‌توان آموخت یا استعدادی فوق‌العاده است که به‌طور طبیعی فرد با آن زاده می‌شود؟ و یا اینکه ترکیبی از هر دو مورد



نکته اساسی در پرورش خلاقیت در دانش آموزان این است که فرصت‌های مناسب جهت تفکر واگرا را درک کنیم و نسبت به آن حساس باشیم

معلم باید آزادی عمل ایجاد کند. البته این به معنای بی‌دقتی و بی‌توجهی به صحت پاسخ‌ها نیست بلکه درگیر کردن دانش‌آموزان با موضوع و مسئله مورد بحث و ایجاد چالش و برانگیختن خلاقیت آنان و سرانجام راه نشان دادن به آن‌ها در جهت یافتن پاسخ صحیح است. اما شیوه کنونی تدریس تاریخ در مدارس ما، غیر خلاقانه و اغلب همان روش تکرار و حفظ است. روابط معلم و شاگرد نیز رسمی است و براساس احترام آمیخته به ترس بنا شده است. روشن است که این روش تنها به انباشتن حافظه می‌انجامد و لاغیر. مفاهیم حفظ شده در این روش، ارتباطی با دنیای کار و فعالیت ندارد، یادگیری براساس تمرین و تکرار صورت می‌گیرد و در نهایت انسانی خلاق و مبتکر و کارآمد و نقاد، که هدف اصلی آموزش و پرورش در جهان امروز است، تربیت نمی‌کند.

پیشنهادهای

۱. لازمه هر گونه تغییر و تحول در شیوه کنونی آموزش درس تاریخ در مدارس و هدایت آن در جهت صحیح و مطابق با الگوهای یادگیری، بازنگری و تجدیدنظر در تمامی عرصه‌ها، از کتب درسی گرفته تا شیوه تدریس و روش طراحی سؤالات امتحانی (مخصوصاً امتحانات نهایی) است.

۲. استفاده از شیوه‌های نوین تدریس یکی از راهکارهای مهم در تحول شیوه یادگیری محسوب می‌شود اما کافی نیست. شرط اثربخشی این روش‌ها، افزایش ساعات تدریس هفتگی درس تاریخ و کاهش حجم کتاب‌ها می‌باشد.

۳. اتکای غیرمنطقی به کتاب و حفظ طوطی‌وار مطالب توسط دانش‌آموزان سبب فاصله گرفتن آن‌ها از شیوه‌های علمی آموزش و یادگیری است. باید تفکر انتقادی را به دانش‌آموزان بیاموزیم؛ زیرا به تعبیر **وایتهد**، فیلسوف و ریاضی‌دان بنام انگلیسی، یادگیری شاگردان بی‌فایده است مگر اینکه کتاب‌های خود را گم کنند، جزوات خود را بسوزانند و جزئیات از بر شده برای امتحان را فراموش کنند. منظور وایتهد این است که محصلان افکار موجود در کتاب‌ها را بخوانند و دریابند نه اینکه آن‌ها را در ذهن خود گرد آورند و برای روز امتحان حفظ کنند و عملاً ضبط صوت متحرک باشند. دانش‌آموز باید بتواند افکار صاحبان آن نوشته‌ها را بخواند و به بازاندیشی و فراتراندیشی درباره آن‌ها بپردازد. (شعاری‌نژاد، ۱۳۸۰: ۳۴۶ و ۳۴۷)

است؟ یک دیدگاه در این زمینه خلاقیت را نوع به‌خصوصی از تفکر می‌پندارد که الگوهای موجود را در هم می‌ریزد و الگوهای جدیدی عرضه می‌کند، که در اصطلاح «تفکر واگرا» نامیده می‌شود؛ پس تفکر واگرا عبارت است از توانایی خلق رشته‌ای از راه‌حل‌های ممکن برای مسئله‌ای معین، به‌ویژه مسئله‌ای که برای آن تنها یک جواب مستقیم وجود ندارد. نقطه مقابل تفکر واگرا، «تفکر همگرا» است. در این نوع تفکر فرد، افکار خود را برای حل مسئله فقط روی یک پاسخ پذیرفتنی متمرکز می‌کند نه اینکه فکر خود را آزادانه در جهات مختلف سیر دهد و تا جایی که بتواند به تعداد راه‌حل‌های متعدد بیفزاید. (فونتانو، ۱۳۸۲: ۲۵۶ و ۲۵۷) نکته اساسی در پرورش خلاقیت در دانش‌آموزان این است که فرصت‌های مناسب جهت تفکر واگرا را درک کنیم و نسبت به آن حساس باشیم. برونر می‌گوید که گرایش ما عموماً آن است که تنها به پاسخ‌های درست پاداش دهیم و در مقابل پاسخ‌های نادرست از شیوه‌های تنبیهی استفاده کنیم؛ و این روشی است که دانش‌آموزان را نسبت به کوشش برای یافتن راه‌حل‌های جدید و خلاق و اندیشیدن به روشی مبتکرانه برای حل مسائل بی‌میل می‌کند. در نتیجه، آن‌ها دیگر خطر نمی‌کنند و در حل مسائل با احتیاط عمل می‌کنند؛ در حالی که خیز تخیل، به‌منظور یافتن پاسخ‌هایی متفاوت با پاسخ‌های مألوف و رایج، و آمادگی برای آنچه شاید بتوان آن را خطرپذیری شناختی نامید، از اجزای جدایی‌ناپذیر کوشش خلاق هستند. (همان: ۲۶۴) در واقع، برای تربیت ذهن خلاق،



- منابع
۱. دیویی، جان؛ مقدمه‌ای بر فلسفه آموزش و پرورش با دموکراسی و آموزش و پرورش، ترجمه و تلخیص امیرحسین آریان‌پور، انتشارات کتابفروشی تهران، تهران، ۱۳۴۱.
 ۲. رابینو ویتس و شوبرت؛ «دانش پیش‌نیاز در برنامه درسی» ترجمه محمود مهر محمدی، فصل‌نامه تعلیم و تربیت، شماره ۲۲ و ۲۳، ۱۳۶۹.
 ۳. سیف، علی‌اکبر؛ روان‌شناسی پرورشی، آگاه، چاپ ششم، تهران، ۱۳۸۲.
 ۴. شریعتمداری، علی؛ روان‌شناسی تربیتی، انتشارات مشعل، تهران، ۱۳۴۲.
 ۵. شعاری‌نژاد، علی‌اکبر؛ نگاهی نو به روان‌شناسی آموختن یا روان‌شناسی تغییر رفتار، چاپ بخش، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۰.
 ۶. فونتانو، دیوید؛ روان‌شناسی در خدمت معلمان و شناخت، ترجمه جواد قهرمانی، مؤسسه فرهنگی منادی تربیت، چاپ اول، ۱۳۸۲.
 ۷. کدیور، پروین؛ روان‌شناسی تربیتی، سمت، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۸۲.
 ۸. لفرانسوا، گای آر؛ روان‌شناسی برای معلمان، ترجمه هادی فرجامی / استان قدس، چاپ اول، مشهد، ۱۳۸۰.
 ۹. مهر محمدی، محمود؛ بازاندیشی فرایند یاددهی-یادگیری و تربیت معلم / مدرسه، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۹.

آیت الله مؤسس کیست؟

بررسی زندگی آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی

عبدالرضا آقایی

دبیر تاریخ، ازنا

مقدمه

حوزه‌های علمیه، به‌ویژه حوزه علمیه قم، در پیروزی انقلاب اسلامی ایران نقش مهمی دارند. به‌ویژه که بنیان‌گذار انقلاب اسلامی ایران، امام خمینی (ره)، در این حوزه به تحصیل پرداخته است. پس شناخت مؤسس حوزه علمیه قم اهمیت دارد و آن آیت الله شیخ عبدالکریم حائری یزدی معروف به «آیت الله مؤسس» است.

کلیدواژه‌ها: آیت الله حائری، حوزه علمیه قم

حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی در سال ۱۲۷۶ ق در روستای مهرجرد بخش میبد در نزدیکی شهر اردکان متولد شد. پدرش، **محمدجعفر**، کشاورزی متدین و پرهیزگار بود. عبدالکریم تا شش سالگی در روستای مهرجرد زندگی کرد. تحصیلات مقدماتی را در اردکان یزد نزد **مجدالعلماء اردکانی** گذراند. سپس با جلب نظر مادرش، برای ادامه تحصیل به یزد رفت و در مدرسه محمدتقی خان سکونت گزید و نزد استادانی چون **حاج میرزا حسن وامق** و **آقا سید یحیی مجتهد یزدی**، به تحصیل و مطالعه علوم اسلامی پرداخت. در این دوران بود که کم‌کم شخصیت اجتماعی و معنوی وی شکل گرفت.

وی در ۱۸ سالگی برای ادامه تحصیلات خود به عراق مهاجرت کرد. در آن سال‌ها معمولاً افراد برای تحصیلات حوزوی به عتبات عالیات می‌رفتند و در حوزه‌های علمیه شهرهای کربلا، نجف، سامرا و کاظمین به تحصیل می‌پرداختند.

شیخ عبدالکریم ابتدا دو سال در کربلا نزد **آیت الله فاضل اردکانی** به تهذیب و تحصیل پرداخت. سپس به سامرا رفت و ۱۲ سال از محضر استادانی چون **میرزا محمدحسن شیرازی**، **شیخ فضل الله نوری**، **سید محمد طباطبایی فشارکی اصفهانی** و **آیت الله مجد** بهره برد.

عبدالکریم بعد از فوت **آیت الله میرزای شیرازی**، همراه با آیت الله فشارکی اصفهانی به نجف رفت و از محضر درس این استاد استفاده کرد. بعد از فوت ایشان نیز از درس **آخوند خراسانی** صاحب «کفایه» و **آیت الله سیدمحمد کاظم طباطبایی یزدی** صاحب «عروه» استفاده کرد تا به درجه اجتهاد نائل آمد. پس از آن در کربلا ساکن شد و به تدریس به طلاب پرداخت. (رازی، ۱۳۵۲، ج ۱: ۲۸۳) وی از نظر علمی به حدی رسید که **آیت الله محمدتقی شیرازی** به ایشان توجه کامل داشت و ارجاعات و احتیاطات خود را بر عهده او گذاشت.

سفر شیخ عبدالکریم به ایران

شیخ عبدالکریم حائری یزدی تا سال ۱۳۱۶ هـ ق در عتبات عالیات بود. در این سال به دعوت **حاج آقا محسن عراقی**، به سلطان آباد عراق (اراک امروزی) آمد و در آنجا مشغول به تدریس شد. (حائری، ۱۳۶۴: ۱۷۹)

فرزند حاج شیخ عبدالکریم، درباره سفر اول پدرش به اراک معتقد است که حاج شیخ یکبار زمانی که آخوند خراسانی در قید حیات بود، به



↑ آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی

**آیت‌الله حائری در
سفری بادعوت
علما «به‌ویژه
آیت‌الله بافقی»
برای ماندن در
قم روبه‌رو شد.
بنابراین، پس از دو
ماه تصمیم گرفت
در قم بماند و
حوزه علمیه قم را
تأسیس کند**

(۱۳۶۵: ۲۶).

آیت‌الله حائری بعد از مراجعت به نجف، چون آن شهر را نیز درگیر حوادث انقلاب مشروطیت دید، به کربلا عزیمت کرد. دوری کردن او از سیاست و مشروطیت به گونه‌ای بود که حتی در مهاجرت ضد خارجی علمای نجف و کربلا به کاظمین (علیه اولتیماتوم روسیه) در سال ۱۳۳۰ ق/ ۱۹۱۲ م شرکت نکرد. (حائری، ۱۳۶۴: ۱۷۹)

عبدالهادی حائری در کتابش می‌نویسد: «ناظم‌الدین زاده نام ۲۹ مجتهد از آن مهاجران را در کتابش می‌آورد، ولی با آن که چند تن از هم‌درسان حائری مانند: **نائینی، سید ابوالحسن اصفهانی و آقاضیاء عراقی** نیز در صف آنان بودند، نام حائری در میان علمای مهاجر دیده نمی‌شود.» (پیشین). بنابراین، مشخص می‌شود که آیت‌الله حائری نسبت به حوادث انقلاب مشروطیت در ایران و نجف خود را بی‌علاقه نشان داد. ویژگی‌های شخصی، ایشان را وادار می‌کرد که از سیاست کناره گیرد. (پیشین)

آیت‌الله حائری در مدت اقامت در کربلا در مباحث درسی **مرحوم آیت‌الله کمپانی** شرکت کرد. وی در سفر خود به ایران تمام دارایی پدر خود را در یزد فروخت و در کربلا خانه‌ای خرید و قصد داشت برای همیشه در آنجا بماند اما پس

اصرار آقای **حاج میرزا محمود**، (فرزند **حاج آقا محسن عراقی**) به اراک آمده بود، از این رو بین فرزندان حاج آقا محسن و آیت‌الله حائری رابطه دوستی برقرار شد (کریمی جهرمی، ۱۳۷۲: ۵۶). حاج شیخ مدت هشت سال در حوزه علمیه اراک به تدریس پرداخت. (رازی، ۱۳۲۲، ج ۲: ۲۰۸) بعد از چند سال که حاج شیخ در اراک اقامت داشت، ایران درگیر انقلاب مشروطیت شد. تحولات سیاسی تهران بر اراک نیز تأثیر گذاشت و مردم اراک با **حاج آقا محسن عراقی**، که از روحانیون ضد مشروطه بود، درگیر شدند. «این وضع البته با ذوق حائری هماهنگ نبود و بنابراین برای دوری از درگیری، در سال ۱۹۰۶ م (۱۳۲۴ ق) یعنی درست هم‌زمان با اعلام مشروطیت در ایران، به نجف بازگشت.» (حائری، ۱۳۶۴: ۱۷۹)

آیت‌الله اراکی نیز در این زمینه می‌گوید: «مرحوم حاج شیخ عبدالکریم دو دفعه به اراک تشریف آوردند. یکی در سنه ۱۶ تا ۲۴ قمری که تقریباً این سفر هشت سال طول کشید. ایشان به جهت اینکه در امورات سیاسیه مداخله نمی‌کرد، در سنه ۲۴ قمری که طلوع مشروطیت شد، خفّیتاً از حاج آقا محسن، که اگر می‌دانستند جداً جلوگیری می‌کردند، از اراک تنها و بدون خانواده‌اش به عتبات عالیات رفت.» (مجله یاد،

از هشت سال زندگی در کربلا دوباره در سال ۱۳۳۲ ق به ایران آمد. آیت‌الله حائری زمانی که در کربلا بود، لقب حائری را برای خود برگزید. «حائر» در لغت به گودالی گفته می‌شود که در آنجا آب جمع می‌شود. از این‌رو زمین کربلا و قتلگاه شهدا را نیز حائر گفته‌اند. (عباس‌زاده، ۱۳۷۳: ۳۷)

درباره علل ورود آیت‌الله حائری برای بار دوم به ایران، دلایل مختلفی وجود دارد:

۱. در مجله همایون آمده است: «برای اینکه دچار حوادث آن وقت (مشروطه و استبداد) نگردد، برحسب مسلک دیرینه خود که مداخله در این‌گونه کارها ندارد، از آنجا برای زیارت مشهد به ایران حرکت نمود و پس از زیارت ارض اقدس، در عراق (اراک) توقف نموده و حوزه علمیه را تأسیس فرمودند.» (مجله همایون، آبان ۱۳۱۲: ص ۴)

۲. برخی معتقدند که «آیت‌الله حائری به دعوت حاج سید اسماعیل عراقی، فرزند آیت‌الله حاج‌آقا محسن عراقی، در سال ۱۳۳۲ ق به اراک آمد و حوزه درس تشکیل داد و به مدت هشت سال این حوزه را اداره کرد.» (رازی، ۱۳۵۲: ۲۸۳) **میرزا محمدتقی شیرازی**، استاد آیت‌الله حائری، با این مهاجرت مخالف بود و اظهار می‌داشت که می‌خواهم حاج شیخ را جانشین خود کنم، اما با اصرار حاج‌آقا اسماعیل عراقی و به عذر اینکه دوری حاج شیخ برای وی قابل تحمل نیست، تعهد می‌کنند تا تابستان به کربلا بازگردند و **میرزا محمدتقی** نیز با این شرط موافقت کرد. حاج شیخ به همراه فرزند حاج‌آقا محسن، ابتدا راهی مشهد شد، اما وقتی خبر وفات **میرزا محمدتقی** به آنان رسید و در اراک حاج شیخ با استقبال شدید مردم روبه‌رو شد، در آنجا ماندگار شد.» (فیاضی، ۱۳۷۸: ۷۹)

۳. از دیگر دلایل آمدن آیت‌الله حائری به ایران این بود که می‌خواست به اسلام و مسلمانان خدمت کند. **شیخ مرتضی حائری**، فرزند آیت‌الله حائری، می‌گوید: «مرحوم آقا سید جمال‌الدین گلپایگانی می‌فرمودند که با آقای حاج شیخ در قطار مسیر سامرا هم‌سفر بودیم. ایشان می‌خواستند به ایران بیایند. من به ایشان گفتم: شما از کسانی هستید که بعد از آقا **میرزا محمدتقی شیرازی** مورد توجه و مطرح هستید (برای مقام مرجعیت) آیت‌الله حائری گفت: می‌خواهم بروم به ایران، اگر از دستم برآید، خدمتی به اسلام و مسلمانان بکنم.» (امامی، ۱۳۸۲: ۳۳).



آیت‌الله حائری زمانی
که در کربلا بود،
لقب حائری را برای
خود برگزید. حائری در
لغت به گودالی گفته
می‌شود که در آنجا
آب جمع می‌شود. از
این روزمین کربلا و
قتلگاه شهدا را حائری
گفته‌اند

تشیع و مشروطیت
در ایران
 و نقش ایران‌های معین عراق

عبدالهادی حائری



مؤسسه انتشارات امیر کبیر
 تهران، ۱۳۹۳

دیگر رها کردن حوزه جدیدالتأسیس را صلاح نمی‌بینند، تکلیف شرعی او را مجبور به توقف می‌کند؛ در صورتی که قبلاً هیچ قصد توقف در ایران را نداشته است (مجله یاد، ۱۳۶۵: ۲۶).

۶. یکی دیگر از دلایل آمدن آیت‌الله حائری به اراک، پذیرفتن شرط او بود. حاج شیخ در نامه خود به آقا شیخ محمد قاضی، پدر استاد آیت‌الله ستوده، از مدرسان طراز اول قم، نوشته بود: «من در صورتی به اراک خواهم آمد که به هیچ وجه زندگی روحانیون وابستگی به آقایان - یعنی پسرهای حاج آقا محسن - نداشته باشد. نخستین حوزه‌ای که در اراک تشکیل شد، مورد رضایت من نبود و به شرطی که بتوانیم خودمان حوزه را اداره کنیم، به اراک می‌آیم.» (منظورالاجداد، ۱۳۷۹: ۳۱۵). بنابراین، چون آیت‌الله حائری به اراک آمد، به نظر می‌رسد این شرط تحقق یافته است.

آیت‌الله حائری پس از سکونت در اراک، حوزه علمیه این شهر را پایه‌گذاری کرده و بعد از آن از اطراف و شهرهای مختلف طلبه‌هایی برای تحصیل به اراک آمده‌اند؛ به طوری که در ابتدا حدود ۳۰۰ طلبه در حوزه علمیه اراک درس می‌خواندند (مهدوی، ۱۳۶۷: ۱۶۵). بر اثر تلاش‌های آیت‌الله حائری، دیری نگذشت که اراک «مجمع علمی بزرگ ایران» شناخته شد. (نیکی‌برش، ۱۳۸۱: ۲۶)

در مورد حوزه علمیه اراک می‌توان گفت، جامعه آن روز ایران به یک پایگاه علمی احتیاج داشت؛ به طوری که قبل از آن طلبه‌های ایرانی برای ادامه تحصیل به عراق (کربلا، نجف، کاظمین و سامرا) می‌رفتند. با اینکه راه دور بود و سختی‌های زیادی داشت، طلاب برای استفاده از درس استادان بزرگ رنج سفر را تحمل می‌کردند. با توجه به تحولات سیاسی که در عراق به وجود آمده بود (جنگ جهانی اول)، رفت‌وآمد طلاب با مشکلاتی روبه‌رو شد. پس به محض ورود آیت‌الله حائری به ایران، طلبه‌های علوم دینی از فرصت استفاده کردند و جلسات درس را برپا کردند. بنابراین، می‌توان گفت «تأسیس حوزه علمیه اراک مقدمه و طلیعه‌ای برای تأسیس حوزه علمیه قم بود.» (فیاضی، ۱۳۷۸: ۷۹).

آیت‌الله حائری در سال ۱۳۴۰ هـ. ق (۱۳۰۰ هـ. ش) همراه پسر بزرگ خود، شیخ مرتضی حائری، برای زیارت حضرت معصومه (س) در هنگام تحویل سال نو - که مصادف با عید مبعث هم بود - به قم رفتند. این دوران مصادف با اوایل

۴. برخی معتقدند به علت بروز جنگ جهانی اول و مشکلات داخلی کشور عراق، عرصه بر بسیاری از علما تنگ شد و برخی از آن‌ها مجبور به مهاجرت به ایران شدند. (مهدوی، ۱۳۶۷: ۱۶۴).

۵. بعضی تنها دلیل آمدن دوباره حاج شیخ به اراک را نذر واجب او و زیارت امام رضا (ع) ذکر کرده‌اند اما بعد از آن، حوادث طوری رقم خورد که آیت‌الله حائری در اراک ماندگار شد و حوزه‌ای در آنجا تأسیس کرد.

آیت‌الله اراکی، که از شاگردان و نزدیکان آیت‌الله حائری بوده، معتقد است: «خداوند در دل حاج شیخ عبدالکریم که ساکن کربلا بوده‌اند، می‌اندازد که نذر کند به زیارت حضرت امام رضا (ع) برود. حاج شیخ عبدالکریم در انتظار تهیه اسب بوده، بالاخره وسیله فراهم می‌شود که فقط تا نصف راه می‌رود. ایشان قبول کرده تا - سلطان آباد اراک - می‌آید و منتظر وسیله بعدی می‌شود و تصمیم داشته بعد از زیارت برگردد به منزل خودش کربلا و ابتدا قصد اینکه در ایران توقف و یا توطن نماید، نداشته است تا اینکه وارد سلطان آباد اراک می‌شود.

طلاب آنجا به ایشان عرض می‌کنند که یک هفته کمتر، بیشتر، هر چند روز که در اینجا هستید، شروع به درس کنید تا بیکار نباشید. ایشان قبول می‌فرمایند. چون شروع به درس می‌کنند، به اطراف خبر می‌رسد که حاج شیخ عبدالکریم، که محبوبیت بسزایی بین فضلا و استادان آن زمان داشته، در سلطان آباد اراک مشغول تدریس شده است. از جانب خدا، از اطراف همدان، کاشان، تهران، کرمانشاه، شیراز و سایر شهرهای دیگر، جمعیت بسیاری در

سلطان آباد جمع می‌شوند؛ به طوری که درس گفتن در منزل میسر نبود و ایشان را به مدرسه می‌بردند و سپس به خاطر کثرت جمعیت، درس گفتن نشسته میسر نبود و ایشان مجبور می‌شد بالای منبر بروند، تا اینکه سرانجام حوزه‌ای در آنجا منعقد می‌شود.

پس از تشکیل حوزه مذکور، وسایل سفر به مشهد فراهم می‌آید و ایشان زیارت را به عمل می‌آورند و این در موقعی بود که آقای سید طباطبایی [آیت‌الله کاظم طباطبایی یزدی] مرحوم شد و بیشتر مردم مقلد مرحوم سید بوده‌اند. پس از مراجعت از مشهد به سلطان آباد، حاج شیخ با این مسئله مواجه می‌شود که به کربلا برود و یا در ایران بماند. از یک طرف موطن اصلی او کربلا بود و از طرف

کودتای ۱۲۹۹ش (رضاخان و سید ضیاءالدین طباطبایی) بود.

آیت الله حائری در این سفر با دعوت علما به ویژه **شیخ محمدنقی بافقی** برای ماندن در قم روبه‌رو شد. بنابراین، پس از دو ماه تصمیم گرفت در قم بماند و حوزه علمیه قم را تأسیس کند. طی ۱۵ سال زندگی در قم (از سال ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۵ق/۱۳۰۰ تا ۱۳۱۵ش)، آیت الله حائری تمام تلاش خود را برای تقویت حوزه علمیه به کار برد. وی در اواخر عمر خود با اوج قدرت رضاخان و اقدامات ضد مذهبی او روبه‌رو شد. **آیت الله گلپایگانی** درباره اواخر عمر شیخ عبدالکریم چنین می‌گوید: «مرحوم آقای شیخ در اواخر عمر بسیار ناراحتی کشید؛ زیرا فشار [رژیم] پهلوی زیاد شده بود و همچنان که ایشان راه بین مدرسه فیضیه تا منزل را طی می‌کرد و از درس برمی‌گشت، عده‌ای اهل علم را می‌دید که به دست مأموران [رژیم] افتاده و این‌ها را می‌بردند تا خلع لباس کنند و از آن طرف گاهی می‌شنید که عده‌ای از روحانیون بعضی از بلاد، در جلسه‌ای که به دستور پهلوی برای بی‌حجابی منعقد شده،



آیت الله اراکی

شرکت کرده‌اند. خلاصه در این ناراحتی‌ها، گاهی از منزل ایشان، به من و یا آقای حاج میرزا مهدی بروجردی سفارش می‌شد که شب‌ها ایشان را تنها نگذارید، که بسیار ناراحت‌اند و گاهی گریه می‌کنند.» (امامی، ۱۳۸۲: ۳۳).

آیت الله عبدالحسین غروی، در این زمینه می‌گوید: «آن بزرگوار بر گردن همه ما و حوزه‌های علمیه حق دارد؛ خیلی رنج کشیده. کشف حجاب، جلوگیری از مراسم عزاداری و مجالس مذهبی، سخت‌گیری بر طلاب و مؤمنین، ظلم و اجحاف به مردم و صدها کار خلاف دیگر، آن بزرگوار را از پای درآورد و دق مرگش کرد. غصه او را کشت. در اواخر عمرش این شعر را زمزمه می‌کرد: «خرم آن روز کزین منزل ویران بروم.» (مجله حوزه، شماره ۶۲).

سرانجام آیت الله حائری در ۱۷ ذی‌القعدة ۱۳۵۵ق (۱۳۱۵ش) در ۷۹ سالگی دعوت حق را لبیک گفت و به دیار باقی شتافت. او را در قسمت بالا سر **حضرت معصومه (س)** در شهر قم به خاک سپردند. رژیم پهلوی در برگزاری مجالس ترحیم آیت الله حائری سخت‌گیری بسیاری کرد. از جمله اینکه رضاشاه مانع برگزاری مجلس فاتحه برای شیخ شد. در قم، مراسم تشییع جنازه و کفن و دفن بیش از نصف روز طول نکشید و در تهران نیز از طرف دولت، مجلس ترحیمی در مسجد شاه گرفته شد [کرباسچی، ۱۳۸۰: ۱۸۹].

آیت الله العظمی اراکی نقل می‌کند: «سخت‌گیری رژیم در مورد مراسم ترحیم حاج شیخ به اندازه‌ای بود که نزدیکان وی مجبور شدند در منازل شخصی خود و به صورت مخفی مراسم را برگزار کنند.» (مجله یاد، ۱۳۶۵: ۲۶). حتی در تلگراف دولت اعلام شده بود که «در هر شهری فقط یک مجلس ترحیم کافی است.» (نیکویرش، سند شماره ۴۵).

بنابراین، مشخص می‌شود که رژیم پهلوی تا آنجا که توانسته مراسم رحلت آیت الله حائری را محدود کرده است. **آیت الله پسندیده**، در این باره می‌نویسد: «پس از فوت حاج شیخ، دستوری از طرف دولت به تمام شهرهای ایران صادر شد که برای فوت ایشان فقط دو ساعت مجلس گرفتیم. بعد از اینکه تلگراف به حکومت رسید، حکومت هم مجلس ترحیمی تشکیل داد و به ما اطلاع دادند و به مجلس ترحیم رفتیم. در همین حال، تلگرافی بدین مضمون رسید که فقط یک مجلس ترحیم باشد «نه دو مجلس». در همان وقت، حکومت مجلس ترحیم را تعطیل کرد.»



امام خمینی (ره) و آیت الله پسندیده

(پسندیده، ۱۳۸۴: ۸۵).

رضاخان با سرکوب مخالفان و حمله به اعتقادات مذهبی و دینی و کاهش قدرت روحانیون، در اوج قدرت به سر می‌برد (۱۳۱۵ ش). هنگامی که خبر رحلت آیت الله حائری منتشر شد، از ترس اینکه ممکن است رحلت عالمی بزرگ، خود عاملی برای استفاده مخالفان شود و از سوی دیگر، برگزاری مجالس ترحیم از سوی مردم خطری برای حکومت داشته باشد، سعی کرد جلوی آن را بگیرد.

جلوگیری از برپایی مجالس ترحیم توسط مردم، نشان‌دهنده نارضایتی رژیم پهلوی از عملکرد سیاسی و موضع‌گیری ایشان علیه رژیم پهلوی بود. آیت الله حائری تا زمانی که در قید حیات بودند، با روشی خاص، نوعی تعادل میان حکومت پهلوی و حوزه علمیه قم به وجود آورده بودند که رژیم نمی‌توانست دست به اعمال خشونت‌آمیز علیه حوزه علمیه بزند اما با رحلت ایشان، فشار رژیم بر روحانیون و حوزه علمیه قم افزوده شد. **محمدشرف رازی** در این باره می‌نویسد: «دولت پس از مرگ حاج شیخ... به اهل علم کنایه می‌زدند که چرا شما معطل هستید، بزرگتان مرد. دیگر چه می‌خواهید؟ بروید از قم و متحدالشکل شوید و متفرق گردید. دوره آخوندی تمام شد.» (رازی، ۱۳۲۲: ۷۰).

شاگردان آیت الله حائری

آیت الله حائری در دوران زندگانی خود، شاگردان

بسیاری را تربیت کرد. وی به افراد با استعداد توجه بسیاری می‌کرد و آنان را بیشتر مورد توجه قرار می‌داد. به همین علت، بسیاری از شاگردان ایشان از بزرگان علم و فقه و مبارزان زمان خود بودند. از میان شاگردان وی می‌توان به **امام خمینی (ره)**، **آیت الله اراکی**، **آیت الله مرعشی نجفی**، **آیت الله گلپایگانی**، **آیت الله میرزا آقا ترابی**، **حاج سید حسن اصفهانی** و **حاج میرزا خلیل کمرهای** اشاره کرد. با توجه به حوادث بعدی که پیش آمد، می‌توان گفت مهم‌ترین شاگرد وی، که موجب تحولی عظیم در ایران شد، **امام خمینی (ره)** بود. به طوری که در منابع ذکر شده است، آیت الله حائری بیش از ششصد تن شاگرد تربیت کرده است. (عقیقی بخشایشی، ج ۳، بی تا: ۴۳).

تألیفات آیت الله حائری

از مهم‌ترین تألیفات آیت الله حائری برجای مانده است، می‌توان به این کتاب‌ها اشاره کرد:

۱. **کتاب الصلوة**: کتاب مفصلی است در مورد نماز.
۲. **ذُرر الاصول**: این کتاب تقریرات درس **آیت الله سید محمد فشارکی** است.
۳. **مجموعه رسائل** که در مورد مسائل فقهی مانند احکام ارث، احکام شیر دادن، مسائل ازدواج و طلاق، به رشته تحریر درآمده است. (نیکوبرش، ۱۳۸۱: ۳۰).

منابع

۱. امامی، محمد مهدی؛ **زندگی نامه آیت الله العظمی گلپایگانی**، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۸۲.
۲. ستوده، امیر رضا، **پایه پای آفتاب**، (ج ۱)، پنجره، تهران، ۱۳۷۳.
۳. حائری، عبدالهادی؛ **تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق**، امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۴.
۴. **خاطرات آیت الله پسندیده**، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، ۱۳۸۴.
۵. رازی، محمدشرف، **آثار الحجه** (دایرة المعارف حوزه علمیه قم) (ج ۲)، کتابفروشی برقی قم، قم، ۱۳۲۲.
۶. _____، **گنجینه دانشمندان** (ج ۱)، کتابفروشی اسلامی، تهران، ۱۳۵۲.
۷. عقیقی بخشایشی، عبدالرحیم؛ **یکصد سال مبارزه روحانیت مترقی** (ج ۳)، نوید اسلام، تهران، بی تا.
۸. _____، **فقه‌های نامدار شیعه**، انتشارات کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی، قم، بی تا.
۹. عباس زاده، سعید؛ **شیخ عبدالکریم حائری، نگهبان بیدار**، سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، ۱۳۷۳.
۱۰. فیاضی، عمادالدین؛ **حاج شیخ عبدالکریم حائری**، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۸.
۱۱. کریمی جهرمی، علی؛ **آیت الله مؤسس مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری**، دارالحکمه، قم، ۱۳۷۲.
۱۲. کرباسچی، غلامرضا؛ **تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی** (تاریخ حوزه علمیه قم) (ج ۱)، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۸۰.
۱۳. مهدوی، مصلح‌الدین؛ **تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر** (ج ۲)، چاپ خیام، قم، ۱۳۶۷.
۱۴. منظورالاجداد، محمدحسین؛ **مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست**، شیرازه، تهران، ۱۳۷۹.
۱۵. نیکوبرش، فرزانه؛ **بررسی عملکرد سیاسی آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی**، امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۱.
۱۶. **مجله حوزه**، سال یازدهم، ش ۶۲، خرداد و تیر ۱۳۷۳.
۱۷. **مجله همایون**، سال اول، آبان ۱۳۱۲.
۱۸. **مجله یاد**، سال اول، ش ۴، پاییز ۱۳۶۵.

روابط سامانیان با صفاریان

دکتر تهماسب طالبی
مدرس دانشگاه فرهنگیان قزوین

اشاره

با ورود اسلام به ایران و پذیرش آن از سوی ایرانیان دوران نویدبخش و جدیدی در تاریخ کشور ما آغاز شد. اما چیزی نگذشت که با روی کار آمدن امویان دورانی سخت برای ایرانیان پدیدار گردید. ظلم و جور امویان در نهایت به روی کار آمدن بنی عباس، به کمک ایرانیان، منجر شد. در این دوره شاهد ظهور حکومت‌های نیمه‌مستقل ایرانی همچون طاهریان، صفاریان و... می‌باشیم. خلفای عباسی برای تضعیف حاکمیت‌های ملی ایرانی، سیاست «تفرقه و حذف یک سلسله توسط سلسله دیگر» را تقویت نمودند. در این پژوهش به روابط میان صفاریان و سامانیان خواهیم پرداخت.

کلیدواژه‌ها: سامانیان، صفاریان، خلیفه عباسی

برآمدن یعقوب لیث صفاری (۲۴۵-۲۵۳)

یعقوب لیث در قریه‌ای به اسم قرنین، واقع در بین زرنج و بُست به دنیا آمد. (اصطخری، ۱۳۶۸: ۱۹۷) حمدالله مستوفی، لیث، پدر یعقوب، را روگر (رویگر) می‌داند و اینکه پسرش «چون در خود نخوتی می‌دید به روگری ملتفت نشد و به سلاح‌ورزی و عیاری و راهزنی افتاد اما در آن راه انصاف سپردی و مال کس به یکبارگی نبردی....» (مستوفی، ۱۳۸۱: ۳۷۰). در زمان مورد بحث ظهور و رشد خوارج در سیستان یکی از علل عمده قدرت‌گیری



**عمروبن لیث، در
جبهه شرق - که
بنابه تشویق خلیفه،
به سرکوب رافع بن
هرثمه از مدعیان
و یاعیان پرداخته
بود - موفقیت زیادی
به دست نیاورد و
این باعث ایجاد
بی نظمی های فراوان
در منطقه گردید**



ناهمگونی و ناهماهنگی سپاه خود او بود که از عناصر مختلف عیاران، اسیران جنگی، سربازان درم خرید و چریک های مزدور تشکیل می شد.» (زرین کوب، روزگاران، ۱۳۷۵، ج ۲، ۷۸)

آغاز تصادم میان صفاریان و سامانیان

با استقرار سامانیان در ماوراءالنهر، در زمان مأمون عباسی، به مرور بر قدرت آنان افزوده شد. یعقوب لیث با تصرف نیشابور در سال ۲۵۹ به حکومت طاهریان پایان داد. اندیشه رویارویی با خلافت عباسی و نیز استحکام حکومت امیر نصر سامانی در ماوراءالنهر، یعقوب را از اندیشه تصادم با حاکم سامانی بر حذر می داشت؛ چنان که خلیفه عباسی، موفق بالله مدتی بعد با تأیید حاکمیت سامانیان بر خراسان، دستور داد نام یعقوب را از خطبه بپندازند. با فوت مؤسس سلسله صفاری در سال ۲۶۴ برادرش **عمروبن لیث** بر مسند حاکمیت تکیه داد. او در آغاز نامه ای به معتمد عباسی نوشت و اظهار انقیاد نمود؛ خلیفه که در این زمان هنوز دغدغه سرکوب فتنه **صاحب الزنج** را داشت (زرین کوب، ایران بعد از اسلام، ۱۳۶۳: ۵۴۰) از اقدام عمرو بسیار خوشنود شد و حکومت فارس و کرمان و اصفهان و طبرستان و سیستان و عراق عجم و نیز شجنگی بغداد را به اسم او صادر کرد. (نرشخی، ۱۳۶۳: ۱۱۰).

عمروبن لیث، در جبهه شرق - که بنابه تشویق خلیفه، به سرکوب رافع بن هرثمه از مدعیان و یاعیان پرداخته بود - موفقیت زیادی به دست نیاورد و این باعث ایجاد بی نظمی های فراوان در منطقه گردید. مطلب فوق بهانه ای برای یکی از عمال عمرو در فارس شد که نزد موفق خلیفه عباسی برود و او را به عزل عمرولیث تشویق نماید. علاوه بر مورد فوق، آنچه موفق را در انجام عزل عمرو تشویق نمود دشواری های عمرو در خراسان بود. به رغم این، عمروبن لیث توانست بر مشکلات فوق فائق آید و آن ها را از سر راه خویش بردارد و حتی آماده اعزام نمودن سپاهی به بغداد گردد. این تصمیم عمرو باعث وحشت خلیفه و سازش دوباره با وی شد که علت این امر را گرفتاری دستگاه خلافت از جانب طولونیان مصر و هم زنگیان خوزستان دانسته اند. مدتی بعد دوباره با سرکوب زنگیان و نیز گسترش تعرضات **رافع بن هرثمه**، موفق دستور داد نام عمروبن

صفاریان و نزول طاهریان بود. خوارج بر توده های مردمی در منطقه سیستان نفوذ داشتند و آنان را به نپرداختن خراج و مالیات به دستگاه خلافت تشویق می کردند. یعقوب توانست خوارج را شکست دهد و آن ها را به زیر اطاعت خویش درآورد (مفتخری، ۱۳۸۱: ۱۱۲). عیاران گروهی دیگر بودند که به یعقوب در رسیدن به قدرت یاری رسانیدند. افراد این طبقه اساس کار خود را بر آداب جوانمردی نهاده و در جنگ های محلی معمولاً به عنوان مزدور یا به جهت رعایت حقوق دوستی و نعمت مداخله می کردند. (زرین کوب، ۱۳۶۳: ۵۲۱) یعقوب پس از سرکوب شورش های داخلی مانند سرکوب عمّار خارجی، به تصرف هرات، فارس، کرمان و کابل پرداخت و در نهایت به حکومت طاهریان پایان داد. نابسامانی خلافت عباسی به واسطه فزون طلبی سران ترک، شجاعت و درایت یعقوب، ضعف و سستی طاهریان و نیز تحریک اعیان نیشابور و دعوت از یعقوب را باید از مهم ترین عوامل پیروزی او دانست.

یعقوب در ادامه اقدامات خود در صدد حمله به بغداد، مرکز خلافت بنی عباس، برآمد: «اما مقاصد یعقوب همین نبود که فرمان ولایت از خلیفه عباسی گیرد، بلکه کوشید تا بغداد را بگیرد و خلیفه را مطیع خویش سازد.» (حسن ابراهیم، ۱۳۷۱: ۱۴) خواجه نظام الملک یعقوب را متهم به تمایلات اسماعیلی کرده است (نظام الملک، ۱۳۷۱: ۱۴). به نوشته «تاریخ سیستان»: «یعقوب مکرر می گفت دولت عباسیان را بر غدر و مکر بنا کرده اند. نبینی که به بوسلمه و بومسلم و آل برامکه و فضل سهل، با چندان نیکویی که ایشان را اندر آن دولت بود، چه کردند؟ کس مباد برایشان اعتماد کند.» (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۲۶۷) به هر حال، جنگ میان یعقوب و دستگاه خلافت در رجب سال ۲۶۲ ه.ق در «دیرالعاقل» به وقوع پیوست و نتیجه آن شکست سپاهیان یعقوب بود. با این شکست خطر بسیار بزرگی از سرخلافت رفع شد. به نظر می رسد عدم آمادگی سپاه یعقوب و شگرد خلیفه در برگرداندن آب نهر از مهم ترین علل شکست یعقوب بوده است. (مسعودی، ۱۳۷۰: ۶۰) **زرین کوب** می نویسد: «علت عمده در ناکام ماندن یعقوب تا حد زیادی

لیث از منابر و لواها و خطبه‌ها انداخته شود ولی عمرو بدون توجه به اقدام خلیفه سعی در سرکوب مخالفان کرد و حتی در نزدیکی اصطخر فارس، سردار موفق را شکستی سنگین داد و در محرم ۲۷۷ به شیراز وارد شد و امر داد نام خلیفه را از خطبه بیندازند و در صدد حمله دوباره به بغداد برآمد. این بار **معتضد**، خلیفه عباسی، (۲۸۹-۲۷۹) رویه خود را نسبت به او تغییر داد و دوباره امارت‌های فارس و کرمان و خراسان و سیستان و کابل و شحنگی بغداد را به امیر صفاری واگذاشت اما از سوی دیگر، غافل ماندن عمرو بن لیث از اوضاع ماوراءالنهر به دلیل شورش‌های داخلی باعث قدرت‌گیری **امیر اسماعیل سامانی** (۲۷۹-۲۹۵) شد تا آنجا که در سال ۲۸۰ منشور امارت ماوراءالنهر از سوی خلیفه **المعتضد بالله** برای امیر اسماعیل ارسال شد. (ابن اثیر، ۱۳۶۴: ۲۹۱) فرمانبرداری **امیر اسماعیل** از خلیفه عباسی و نیز فتوحات وی در جنگ با کفار که به تأمین امنیت مناطق مرزی شمال شرقی ماوراءالنهر انجامید باعث دلگرمی خلیفه نسبت به وی شد و از این زمان رود جیحون، مرز دولت صفاریان با سامانیان گردید.

سامانیان که از حضور صفاریان در خراسان بیمناک بودند در ایجاد بحران برای دولت صفاری پیش‌قدم شدند. اولین دخالت امیر اسماعیل سامانی حمایت از سردار شورشی **ابو طلحه منصور** بود که در سال ۲۶۷ از سوی عمرو بن لیث به سپهسالاری خراسان برگزیده شده بود. ابو طلحه بر عمرو شورش کرد و به امیر اسماعیل پناه برد و با کمک او بر مرو تسلط یافت (ابن اثیر، ۱۳۶۴: ۲۹۴).

دومین دخالت امیر سامانی را در امور داخلی صفاریان در جریان رافع بن هرثمه می‌توان دید که وقتی تحت تعقیب عمرو قرار گرفت نزد امیر نصر بن احمد رفت و از او کمک خواست. نصر هم برادر خود، اسماعیل بن احمد را با چهار هزار سوار به یاری وی فرستاد. سومین مداخله در سال ۲۸۰ روی داد. در این سال عمرو لیث به خراسان رفت و بر نیشابور مسلط شد. در این حال، علی بن حسین مرو رودی که تحت تعقیب عمرو بود به امیر اسماعیل پناهنده شد. دخالت چهارم نیز پس از قتل رافع بن هرثمه پدیدار شد؛ به این ترتیب که محمد بن عمرو خوارزمی در ازای قتل رافع به دریافت خلعت و حکومت خوارزم منصوب شد. از سوی امیر اسماعیل سامانی عراق بن منصور



**خلیفه عباسی
که ایجاد تفرقه
در میان بزرگان
سیاسی و
نظامی ایرانی را
بهترین راه حفظ
یکپارچگی ظاهری
قلمرو اسلامی
می دانست و
از سوی دیگر
اعتمادی به عمرو
لیث صفاری
نداشت، خاندان
سامان را بر او
ترجیح داد**

به دستور خلیفه عباسی به بغداد فرستاده شد و به دستور قاسم بن عبدالله به قتل رسید. به نظر اشیولر علت سقوط عمرو را باید نتیجه توقعات بی اندازه خود او دانست: زیرا عمرو از خلیفه خواست که ماوراءالنهر را رسماً به او واگذار نماید. همان طور که برادرش، یعقوب، زمانی نظیر همین خواسته گستاخانه را داشت و (خلیفه) با برآوردن آن او را از حمله بین النهرین منصرف کرده بودند. این بار نیز المعتضد به همین جهت با خواست عمرو موافقت کرد. (اشیولر، ۱۳۶۹: ۱۴۰)

رابطه جانشینان عمرو بن لیث با سامانیان

بعد از اسارت عمرو لیث، ابوالحسن طاهربن محمد بن عمرو لیث (۲۸۷-۲۹۶) به فارس رفت تا نفوذ خاندان خود را دوباره به دست آورد و پس از تعیین عمالی برای فارس به سیستان بازگشت. او در سیستان دست به ریخت و پاش های فراوان زد و از امور حکومت غافل ماند. در سال ۲۸۸ طاهربن محمد به فارس لشکر کشید و والی خلیفه را که فارس را به چنگ آورده بود اخراج نمود اما با تهدید سامانیان طاهربن محمد دوباره آن را به حاکم خلیفه واگذار کرد. (ابن خلدون، ۱۳۶۴: ۵۴۸)

ابوعلی محمد بن علی بن لیث در سال ۲۹۸ قدرت را به دست گرفت. خلیفه عباسی نامه ای به احمد بن اسماعیل بن احمد نوشت و حکومت ماوراءالنهر و خراسان و سیستان را به او داد و فرمان داد که سپاه به سیستان بفرستد. (ابن اثیر، ۱۳۶۴: ۱۱۳) در درگیری هایی که میان دو سپاه واقع شد، ابوعلی محمد بن علی بن لیث دستگیر شد. امیر احمد سامانی خبر این فتح را به مقتدر، خلیفه عباسی، نوشت. با دستگیری ابوعلی محمد بن علی بن لیث سیستان از دست آل صفار بیرون رفت و سیمجور از طرف امیر احمد سامانی به حکومت آن منصوب گردید. ابوصالح که به علت جور و ستم سیمجور بر مردم سیستان و خوارج سرانجام اهالی سیستان دست به شورش زده و حاکم سامانی پس از سیمجور به حاکمیت سیستان گماشته شده بود، بنای ظلم و ستم به مردم آنجا را نهاد. این امر باعث طغیان مردم سیستان گردید و آنان با فرزند یعقوب بن عمرو بن لیث، یعنی ابوحفص عمرو که بیش از ۱۰ سال نداشت، بیعت کردند اما مدتی بعد دوباره سیستان به تصرف سامانیان

به عنوان حاکم خوارزم تعیین گردید و این امر موجبات رودرویی مستقیم دو حکمران ایرانی را فراهم ساخت.

خلیفه عباسی که ایجاد تفرقه در میان بزرگان سیاسی و نظامی ایرانی را بهترین راه حفظ یکپارچگی ظاهری قلمرو اسلامی می دانست و از سوی دیگر اعتمادی به عمرو لیث صفاری نداشت، خاندان سامان را بر او ترجیح داد. سیاست های دوگانه خلیفه عباسی مبنی بر فرستادن عهد حاکمیت بر ماوراءالنهر به دو حاکم ایرانی در یک زمان حاکی از سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن دستگاه خلافت عباسی است. عمرو بن لیث برای حل این گرفتاری بر آن شد تا با ارسال فرستاده ای قضیه را با حاکم سامانی حل و فصل نماید اما اسماعیل، که حکم خلیفه را در دست می دید، با قاطعیت تمام عمرو را به نبرد فراخواند. عمرو بار دیگر از امیر اسماعیل خواستار همراهی و دوستی گردید و به او نوشت: «باید که ماوراءالنهر را نگاه داری تا هیچ بدگوی میان ما راه نیابد... و باید که ماوراءالنهر را نگاه داری که سرحد دشمن است و رعیت را تیمار داری و ما آن ولایت را به تو ارزانی داشتیم و جز خشنودی و آبادانی خان و مان تو نخواهیم.» (نرشخی، ۱۳۶۳: ۱۲۱). اما امیر اسماعیل بار دیگر التفاتی به درخواست های عمرو بن لیث نکرد و ماوراءالنهر را از آن خود خواند. در سال ۲۸۶ سپاه اعزامی عمرو بن لیث توسط امیر اسماعیل در هم شکسته شد. یک سال بعد، عمرو بن لیث برای جبران شکست خود برخلاف توصیه بزرگان که مخالف رهبری او در همراهی بودند، به سوی قوای امیر اسماعیل حرکت کرد. در این میان نامه ای از امیر اسماعیل به عمرو بن لیث بدین مضمون رسید: «تو جهانی پهناور به دست داری تنها ماوراءالنهر به دست من است و من در یک مرز هستم. به آنچه در دست توست، قانع باش و مرا بگذار در این مرز مقیم باشم.» (طبری، ۱۳۶۴: ۶۴۴) عمرو بن لیث پیشنهاد امیر اسماعیل را نپذیرفت. امیر سامانی نیز برای جلب کمک های مردمی منادی کرد که: «عمرو آمد ماوراءالنهر بگیرد و مردمان بکشد و مال ها غنیمت کند و زنان و فرزندان برده کند.» (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۲۵۵) با این اقدام بسیاری از مردمان ماوراءالنهر به یاری او شتافتند. در نبردی که روز سه شنبه ۲۹ ربیع الآخر سال ۲۸۷ روی داد لشکریان عمرو بن لیث متواری شدند و خود او به اسارت درآمد؛ مدتی بعد نیز

منابع

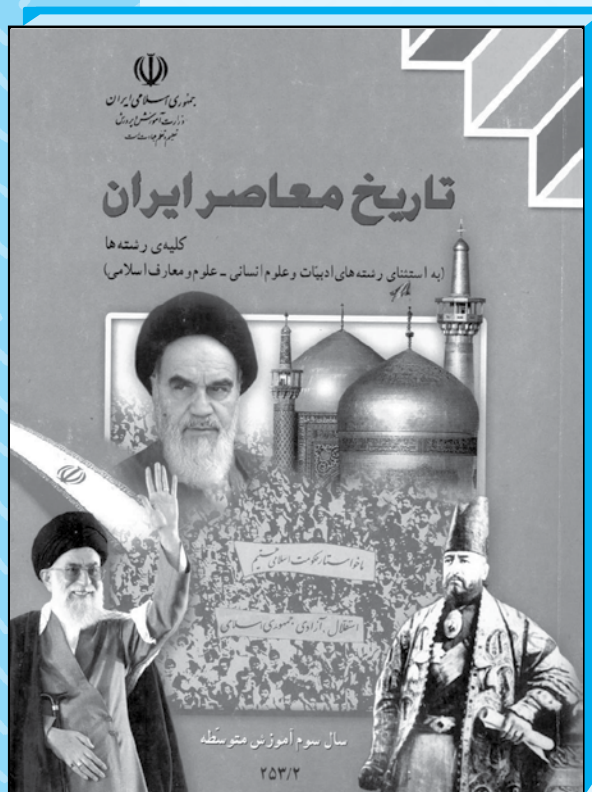
۱. ابن حوقل؛ **صورة الارض**، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۵.
۲. عزالدین علی؛ ابن اثیر، **تاریخ ابن اثیر**، ج ۱۲، ترجمه عباس خلیلی، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۶۴.
۳. ابن خلدون؛ **تاریخ ابن خلدون**، ج ۴، ترجمه عبدالمحمد آیتی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۴.
۴. اشپولر، برنولد؛ **ایران در قرون نخستین اسلامی**، ج (۱)، ترجمه جواد فلاطوری، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۹.
۵. ابواسحاق ابراهیم؛ **اصطخری، مسالك و ممالك**، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۸.
۶. احمدبن یحیی؛ **بلذری، فتوح البلدان**، سروش، تهران، ۱۳۶۴.
۷. بی‌نا؛ **تاریخ سیستان**، خاور، تهران، ۱۳۶۶.
۸. زرین کوب، عبدالحسین؛ **تاریخ ایران بعد از اسلام**، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳.
۹. زرین کوب، عبدالحسین؛ **روزگاران**، سخن، تهران، ۱۳۷۵.
۱۰. محمدبن جریر، طبری، **تاریخ طبری**، ج ۵، ترجمه ابوالقاسم پاینده، اساطیر، تهران، ۱۳۶۴.
۱۱. لسترنج؛ **جغرافیای تاریخی سرزمین‌های شرقی**، تهران، ترجمه محمود عرفان، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.
۱۲. حمدالله، مستوفی، **تاریخ گزیده**، امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۱.
۱۳. مفتخری، حسین؛ **تاریخ ایران از ورود مسلمانان تا پایان طاهریان**، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۸۱.
۱۴. ابوالحسن؛ **معدودی، مروج الذهب**، ج ۲، ترجمه ابوالقاسم پاینده، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۰.
۱۵. محمدجعفر، نرشخی؛ **تاریخ بخارا**، ترجمه ابونصر قبادی، توس، تهران، ۱۳۶۳.

در آمد و ابوحفص نیز دستگیر شد. سیستان از سال ۳۰۰ ق مجدداً به تسخیر سامانیان درآمد؛ با این حال مردم غیور آن سامان همواره از استیلای بیگانگان بر سرزمین خود ناراضی بودند و چه بسا گاه و بی‌گاه و در مواقع مقتضی بر عمال خارجی می‌شوریدند چنان‌که در محرم سال ۳۱۱ عامل سامانی سیستان را اخراج نمودند و پسر **محمدبن خلف لیث** سابق‌الذکر، یعنی **ابوجعفر احمد** را که مادرش دختر محمدبن عمروبن لیث بود، به امارت خود برداشتند. این امیر احمدبن محمد که از سال ۳۱۱ تا ۳۵۲ در سیستان امارت کرد روابط حسنه‌ای با سامانیان داشت و مردی اهل علم و دانش بود. سامانیان نیز با توجه به آنکه آل‌بویه کرمان را تسخیر کرده و با سیستان هم مرز شده بودند برای آنکه امیر جعفر با آل‌بویه متحد نشود با او روابطی مسالمت‌آمیز برقرار کردند.

در سال ۳۵۲ امیر ابوجعفر توسط غلامان خود کشته شد و فرزندش **امیرخلف** با حمایت مکحول (والی بست) فرمانروای سیستان گردید. در همان زمان، داماد امیر ابوجعفر، که **طاهر** نام داشت و یکی از اعضای دودمان صفاری بود، از شهر «بُست» به محل حکومت خویش ظره وارد شد و پس از آنکه بسیاری به او پیوستند از آنجا به سوی «زرنج» (زرنگ) پایتخت امیرخلف راهی شد. در آن احوال، **امیرخلف** که توان مقابله با طاهر را نداشت مسالمت‌جویانه از او استقبال کرد و او را در حکومت سیستان با خویش سهیم کرد. امیرخلف سپس **امیرطاهر** را به نیابت خود در سیستان باقی گذاشت و خود برای انجام حج به‌سوی حجاز روانه شد (۳۵۳ هـ ق جمادی‌الاول) پس از آنکه امیرخلف از سفر حج بازگشت، امیرطاهر که در غیاب امیرخلف بر تمامی امور سیستان مسلط شده بود از ورود امیرصفاری به پایتخت خودش جلوگیری کرد. از آنجا که امیرطاهر با سامانیان سابقه روابطی دوستانه داشت، به‌نظر می‌رسد او با تشویق سامانیان به این کار دست زده است. علت آن بود که امیرخلف در ضمن سفر حج در سال ۳۵۴ هـ ق برای دیدار خلیفه به بغداد رفت و معزالدوله (احمدبن بویه) فرمان حکومت سیستان را از خلیفه برای امیر گرفت. مسلم است که اطاعت امیرخلف صفاری از خلیفه‌ای که توسط آل‌بویه روی کار آمده بود (و از نظر سامانیان رسمیت نداشت) خشم امیرسامانی را برانگیخت. در نتیجه، سامانیان در واکنش به اقدام امیرخلف که در پی کسب حمایت خلیفه و

آل‌بویه برای جلوگیری از دخالت سامانیان در امور حکومت سیستان بود، از امیرطاهر حمایت کردند. در هر صورت، امیرخلف که از ورود به زرنج ناامید شد، برای جلب امیرمنصور سامانی به بخارا روی آورد. وی پس از مذاکره با دولت سامانی با دریافت کمک نظامی از سامانیان به سیستان رفت. از سوی دیگر طاهر نیز، چون از حمایت نظامی امیرمنصور سامانی از امیرخلف باخبر شد سیستان را ترک (۳۵۸) و در واقع عقب‌نشینی کرد. امیرخلف به زرنج وارد شد. پس از استقرار در آنجا، سپاهیان امیر خراسان را باز گردانید، اما با حمله غافلگیرانه امیرطاهر روبه‌رو شد و ناچار به بادغیس فرار کرد. احتمالاً این‌بار نیز سامانیان در تشویق امیرطاهر به حمله بر ضد امیرخلف دست داشته‌اند؛ زیرا در همین زمان امیرخلف، برخلاف میل سامانیان، با **عصداالدوله بویه**، که کرمان را گشوده بود، قرارداد صلح امضا کرد. در عین حال، بار دیگر امیرخلف با کمک سامانیان وارد سیستان شد و هنگامی به پایتخت خویش رسید که طاهر از دنیا رفته و فرزند او **حسین** به قدرت رسیده بود. نبردی حادث شد و امیرخلف رقیب را در جمادی‌الآخر ۳۶۰ شکست داد و وارد پایتخت شد. وی پس از استقرار در سیستان به تحکیم قدرت خویش پرداخت. او به موازات تحکیم قدرت خویش در سیستان در صدد کسب استقلال برآمد و به مرور از انجام تعهدات خود در برابر سامانیان شانه خالی کرد و از ارسال اموال مقرر به دربار بخارا خودداری نمود. این وضع تا پایان حکومت امیرمنصور ادامه داشت.

امیر نوح (۳۸۷-۳۶۶) کمی پس از استقرار بر تخت حکومت، نیرویی به رهبری **حسین‌بن طاهر** فرستاد. امیرخلف پس از نبرد به طرف زرنج عقب‌نشینی و در ارگ تا سه سال دست به مقاومت زد و با این امر به توان اقتصادی دولت سامانی صدمات بسیاری را تحمیل نمود. از آن مهم‌تر، این ناتوانی حیثیت و اعتبار سامانیان را مورد تردید قرار داد و آثار ضعف و عجز لشکر خراسان شایع و منتشر شد و رونق سامانیان مورد تردید قرار گرفت. بالاخره با تلاش **ابوالحسن سیمجوری**، که از دوستان قدیم خلف نیز بود، پیمان صلحی بسته شد و قضیه پس از مدت‌های طولانی خاتمه یافت. خلف‌بن احمد تا ماه صفر سال ۳۹۳ بر سیستان امیر بود لیکن در سه سال آخر امارت خود با سلطان محمود غزنوی درگیر و سرانجام به محمود غزنوی تسلیم شد.



قسمت‌های «بیشتر بدانید» و «برگی از تاریخ»، انگیزه مطالعه را در دانش‌آموز افزایش می‌دهد.

ب: نقاط ضعف ظاهری کتاب

- عکس سید عبدالله بهبهانی، که از رهبران برجسته مشروطه است، در کنار عکس‌های شیخ فضل‌الله نوری و سید محمد طباطبایی دیده نمی‌شود. - با توجه به تصاویر پشت جلد کتاب این ذهنیت در خواننده ایجاد می‌شود که هدف مؤلفان این بوده که تصاویر شخصیت‌های مؤثر در مقاطع تاریخ معاصر ایران مثل نهضت مشروطه و ملی‌شدن صنعت نفت را در کنار هم و در یک‌جا بیاورند. در این صورت چه خوب بود تصاویر بعضی از شخصیت‌های مؤثر در انقلاب اسلامی ایران چون شهید مطهری و شهید بهشتی نیز به آن افزوده می‌شد.

- برخی از تصاویر به کار رفته در داخل کتاب چندان واضح نیست؛ مانند تصاویر صفحات ۳۳ (آیت‌الله شیرازی)، ۶۷ (آیت‌الله آخوند خراسانی) ۱۱۳ (آیت‌الله کاشانی) و... که بهتر است از تصاویر واضح‌تر استفاده شود.

۲. بررسی کتاب از نظر محتوا الف: نقاط قوت کتاب

- وجود بخشی با عنوان «مروری بر پیشینه و تاریخ ایران از آغاز تا دوران قاجار»؛ این قسمت در ایجاد ارتباط بین گذشته‌های دور تاریخ ایران و تاریخ معاصر نقش اساسی دارد. به علاوه، ارتباطی ذهنی بین مطالب دوره راهنمایی و کتاب حاضر ایجاد کرده و گسستگی‌ای را که در کتاب‌های قبلی در ارتباط با تاریخ ایران قبل از قاجار وجود داشت، از بین برده است.

- توضیحات مندرج در پاورقی‌های کتاب، که اطلاعات بیشتر و سودمندی در مورد برخی از شخصیت‌ها و حوادث متن کتاب در اختیار دانش‌آموز می‌گذارد، مانند پاورقی‌های صفحات ۱۷ (کلمه قاجار)، ۱۹ (علت نام‌گذاری

عهدنامه گلستان) ۲۱ «دلایل دیگر شکست ایران از روسیه» که به‌ویژه برای دبیران غیرتخصصی بسیار مفید است.

- بیان توضیحاتی درباره نقش روشنفکران، در کنار روحانیون، در بیداری مردم ایران هر چند به‌صورت مختصر (صفحه ۴۰-۴۱ آثار روشنفکران و سفرنامه‌های دوره قاجار) بسیار مفید است.

- بررسی برخی از جریان‌های تاریخ معاصر ایران به‌صورت تحلیلی (علت-معلولی) از نکات مهم دیگر این کتاب است.

- آوردن قسمت‌هایی چون «نتایج تحریم توتون و تنباکو» در صفحه ۳۵ و اختصاص دادن درسی با عنوان «بررسی زمینه‌های پیدایش نهضت مشروطه ایران» و نیز درس بیست‌وپنجم با عنوان «دستاوردها و آرمان‌های انقلاب اسلامی».

- نثر روان و ساده کتاب که درک آن برای دانش‌آموزان، به‌خصوص در مناطق محروم و روستایی، آسان‌تر است. - گنجاندن قسمت‌هایی با عنوان «برگی از تاریخ» و «بیشتر بدانید» که باعث جذابیت بیشتر کتاب شده است.

ب. نقاط ضعف و کاستی‌ها

۱. نبودن فهرست اعلام و اصطلاحات در پایان کتاب. با توجه به وجود اسامی و کلماتی چون کمونیسم، سوسیالیسم، حکومت سوسیال دموکرات، فراقسیون و کمیسئون وجود این فهرست می‌توانست بسیاری از مشکلات درس‌ها را برطرف کند. به‌خصوص اینکه تدریس این کتاب در بسیاری از مناطق، توسط دبیران غیرمتخصص صورت می‌گیرد.

۲. در صفحه ۶۵ کتاب، هشتم ربیع‌الاول ۱۲۸۸ هـ ق نوشته شده که صحیح آن سال ۱۳۲۷ هـ ق است.

۳. در صفحه ۷۳ عکس کلنل پسیان دیده می‌شود اما هیچ توضیحی در مورد شخصیت او در کتاب نیامده است.

۴. در همان صفحه ۷۳، برگه از تاریخ، به زندگی میرزا کوچک خان اختصاص یافته ولی عکسی از او چاپ نشده است.



↑ محمدتقی پسیان



↑ میرزا کوچک خان

۵. **سیدحسین مدرس** یکی از مؤثرترین شخصیت‌های تاریخ معاصر ایران است که در بخش‌های مختلف کتاب از نقش او در حوادث گوناگون سخن به میان آمده ولی در مورد زندگی‌نامه و نحوه شهادت وی مطلبی در کتاب گنجانده نشده است.

۶. استفاده از برخی واژه‌ها و عبارات که درک آن‌ها برای دانش‌آموزان سخت است؛ مثل عبارت‌های: **أعقاب ذکور** (ص ۸۵) و **خلع ید شرکت نفت** (ص ۱۱۵). در صفحه ۱۱۴ بند دوم سطر دوم جمله‌ای به این ترتیب آمده: «این طرح در مجلس طرح نشد»، که بهتر است به جای کلمه «طرح» دوم کلمه «مطرح» استفاده شود.



↑ شهید آیت‌الله مدرس

۷. آوردن نام **کلنل پسیان** در ماجرای قیام‌های مردمی که علیه استعمار در ایران صورت گرفته است، شاید چندان مناسب نباشد؛ چرا که **علی اصغر شمیم** نویسنده کتاب «**ایران در دوره سلطنت قاجار**» و **ملک‌الشعرا بهار** در کتاب «**تاریخ احزاب سیاسی**» علت قیام پسیان را نتیجه اختلاف او با **قوام‌السلطنه**، نخست‌وزیر، و بدبینی پسیان به قوام- که قصد انتقام گرفتن از او را دارد- می‌دانند.

۸. توجه صرف به حوادث سیاسی و غفلت از جنبه‌های دیگر تاریخ مثل تاریخ اجتماعی- فرهنگی و...

۹. نوشته‌های موجود در برخی تصاویر کتاب خوانا نیست؛ مثلاً در عکس **احمد شاه قاجار** (ص ۶۱) متن بالای سر او درست خوانده نمی‌شود یا در عکس آزادسازی خرمشهر (ص ۲۱۳) جمعیت شهر ۳۶ میلیون نفر نوشته شده که برای دانش‌آموز ابهام دارد. در این مورد بهتر بود توضیحی کوتاه نوشته می‌شد. در صفحه ۲۱۲ نیز تصویر مسجدی (احتمالاً مسجد جامع خرمشهر) درج شده که هیچ توضیحی در معرفی آن نیامده است.

۱۰. در صفحات مربوط به ارتحال **امام خمینی (ره)** (ص ۲۱۸-۲۱۷) هیچ عکسی از حضور گسترده و حماسی مردم در مراسم تشییع پیکر ایشان وجود ندارد که با توجه به روحیه پرسشگر و کنجکاو دانش‌آموزان وجود چنین عکسی در این صفحات ضروری است.

۱۱. تصویر موجود در صفحه ۱۵۴ کتاب، که احتمالاً مربوط به تظاهرات ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ ه.ش است، وضوح ندارد و بیان‌کننده حضور مردم در آن روز نیست. ۱۲. در درس‌های سیزدهم و چهاردهم از دو حادثه مهم، یعنی قیام ۳۰ تیرماه ۱۳۳۱ ه.ش و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ه.ش، سخن گفته شده ولی هیچ تصویری از آن‌ها آورده نشده است.

۱۳. در درس بیست‌وپنجم کتاب «**آرمان‌ها و دستاوردهای انقلاب اسلامی**» هیچ مطلب و تصویری از دستاوردهای مهم دانشمندان ایرانی در زمینه علوم هسته‌ای و هوافضا آورده نشده است.

۳. پیشنهادها

۱. اضافه کردن تصویرهایی از شخصیت‌های مؤثر در انقلاب اسلامی ایران به تصاویر پشت جلد کتاب و تصویر سید عبدالله بهبهانی به سایر رهبران مذهبی نهضت مشروطه.

۲. چاپ عکس‌هایی که دارای وضوح و کیفیت بهتری هستند به جای عکس‌های با کیفیت پایین مثل تصاویر

صفحات ۳۳، ۵۸، ۶۷ و... ۳. آوردن بخشی با عنوان «**فهرست اعلام و اصطلاحات**» در پایان کتاب و توضیح برخی اصطلاحات مانند کمونیسم، سوسیالیسم، سوسیال دموکرات، فراکسیون و...

۴. اصلاح برخی از تاریخ‌ها که اشتباه نوشته شده‌اند.

۵. آوردن چند سطری در کنار عکس **کلنل پسیان** با عنوان برگي از تاريخ.

۶. آوردن عکس **میرزا کوچک خان جنگلی** در صفحه ۷۳ در قسمت «**برگی از تاریخ**» که زندگی‌نامه اوست.

۷. آوردن مطلبی در معرفی بیشتر **شهید سیدحسین مدرس** با عنوان «**برگی از تاریخ**».

۸. استفاده از کلماتی که مفهوم آن‌ها برای دانش‌آموزان بیشتر قابل درک باشد؛ مثلاً در صفحه ۸۵ به جای ترکیب «**أعقاب ذکور**»، «**فرزندان پسر**» و در صفحه ۱۱۵ به جای «**خلع ید**»، «**کوتاه کردن دست**» آورده شود.

۹. آوردن حکایت‌ها و جملات عبرت‌آمیز از برخی شخصیت‌های معروف تاریخ معاصر ایران؛ تا کتاب از جنبه سیاسی صرف خارج و نقش تربیتی اخلاقی آن برای دانش‌آموزان بیشتر شود.

۱۰. اضافه کردن توضیح بیشتر برای بعضی تصاویر کتاب که در آن‌ها متن داخل عکس واضح نیست (صفحه ۶۱) یا عکس صفحه ۲۱۳ که در آن جمعیت خرمشهر ۳۶ میلیون نفر ذکر شده است. ۱۱. اضافه کردن تصاویر تاریخی مرتبط با متن کتاب در درس‌های سیزدهم و چهاردهم قیام ۳۰ تیرماه ۱۳۳۱ و مرداد ۱۳۳۲ و در صفحات ۲۱۸-۲۱۷

ارتحال امام خمینی (ره) و حضور مردم در آن مراسم تاریخی که واقعاً حماسه‌ای دیگر برای ملت ایران بود.

۱۲. در درس آخر کتاب بهتر است **تصاویری** از توانمندی‌ها و دستاوردهای هسته‌ای و هوافضا و پرتاب ماهواره‌های ایرانی برای ایجاد و تقویت حس غرور ملی در دانش‌آموزان، افزوده شود.

تألیفات ایرانیان در آسیای صغیر

از نبرد ملازگرد تا قرن نهم هجری

دکتر فاطمه تقوایی

پژوهش سرای خوارزمی پاکدشت

اشاره

مهاجرت ایرانیان به آسیای صغیر که با فتح بزرگ آلبارسلان در جنگ ملازگرد روبه ازدیاد نموده بود، از قرن هفتم و با شروع حملات مغول گستردگی بیشتری پیدا کرد. شکل‌گیری دولت سلجوقیان روم، به زودی آناتولی را نه تنها به عنوان پایگاه جدید قدرت و ثروت، بلکه به مثابه کانون تحولات فرهنگی مطرح کرد که در آن، نشانه‌های فرهنگ ایرانی بیش از همه جلب نظر می‌کرد. مسئله اساسی در تحقیق حاضر بررسی میزان تأثیر ایرانیان در توسعه فرهنگ ایرانی در آسیای صغیر، در زمینه آثار تألیفی است. یافته‌های این پژوهش بر این نکته تأکید دارد که ایرانیان مهاجر به همراه خود نشانه‌های بارزی از فرهنگ و هنر رایج در ایران عصر سلجوقی را به آسیای صغیر بردند و خود نیز آثار بسیاری را خلق کردند. در این میان، شرایط مناسب فراهم شده توسط حاکمان سلجوقی روم نیز زمینه را برای رشد و شکوفایی فرهنگ ایرانی در این حوزه فراهم نمود.

کلیدواژه‌ها: سلجوقیان روم، آسیای صغیر، ملازگرد، فرهنگ ایران

نخستین آثار علمی و حمایت پادشاهان سلجوقی

تولید نخستین آثار علمی مکتوب در آناتولی، در شهر قیصریه آغاز شد. ابن کمال الیاس بن احمد که نخستین اثر را در آناتولی به جا گذاشت، محافظ شهر قیصریه در دوره آل دانشمند بود و کتابی به نام «کشف‌العقبه» در هیئت و حکمت تألیف نمود و آن را به گومیش تکین احمد غازی، مؤسس دولت آل دانشمند، تقدیم کرد. (بایرام

و اوجاق ۱۳۷۸: ۱۹۷) نکته‌ای که ذکر آن در اینجا ضروری به نظر می‌رسد، علاقه‌مندی سلاطین و شاهزادگان سلجوقی به تولید این آثار و حمایت از آنهاست. چنان‌که بسیاری از افراد این دودمان از خود اشعاری فارسی بر جای نهاده‌اند، از جمله سلطان غیاث‌الدین کیخسرو اول، (۵۸۸ هـ ق/ ۱۱۹۲م - ۵۹۲ هـ ق/ ۱۱۹۶م)؛ مثنوی، سلطان رکن‌الدین سلیمان دوم، (۵۹۲ هـ ق/ ۱۱۹۶م، ۶۰۰/ ۱۲۰۴) رباعی،

و شاهزاده **ملک ناصرالدین برکیارق شاه** - که منظومه حورزاد و پری نژاد از اوست. همچنین **سلطان عزالدین کیکاوس اول** (۶۰۷ هـ ق/ ۱۲۱۰م - ۶۱۷ هـ ق/ ۱۲۲۰م) دو بیتی، **سلطان علاءالدین کبکباد اول** (۶۱۶/۱۲۱۹ - ۶۳۴/۱۲۳۷) رباعی و شاهزاده **ملک علاءالدین داوودشاه**، دو بیتی می‌سروده‌اند. (ابن بی‌بی، صص ۲۲۸-۱۹۹-۲۲-۵۹-۹۱-۳۵۸) چند تن از پادشاهان و امیرزادگان شعردوست این دودمان نیز ممدوح بعضی از گویندگان معاصر خویش بوده‌اند. **علاءالدین کبکباد اول**، که خود صاحب ذوق و هنر بود و در بسیاری از علوم و فنون دست داشت، همواره کتاب **کیمیای سعادت** غزالی و **سیرالملوک** (سیاست‌نامه) خواجه نظام‌الملک را مطالعه می‌کرد (ابن بی‌بی، ۱۹۵۷م: ۲۲۸). از همین رو بود که علما و دانشمندان در این دوره به تألیف و استنساخ کتب، به‌ویژه استنساخ کتاب‌هایی به زبان فارسی همت گماشتند و در موارد متعددی آن‌ها را به سلاطین و بزرگان سلجوقی تقدیم کردند.

تألیفات عالمان و دانشمندان
از **کمال‌الدین ابوالفضل حبیب‌بن ابراهیم تغلیسی**، دانشمند معروف و پرکار نه کتاب فارسی در دست است که همگی در آسیای صغیر تألیف شده‌اند:

۱. کامل‌التعبیر که به قلیچ ارسلان‌بن مسعود تقدیم گردیده است (۱۲۰۳/۶۰۰م)؛
۲. بیان‌النجوم، ۳. قانون‌الادب، ۴. کفایة الطب یا بیان‌الطب، ۵. اصول‌الملاحم یا ملحمت دانیال، ۶. بیان‌الصناعات، ۷. ترجمان‌القوافی، ۸. وجوه‌القرآن، ۹. جوامع‌البیان. وی روزگار خود را در آسیای صغیر، به‌ویژه قونیه، سپری می‌کرده است و به همین دلیل، زبانی که در آثار فارسی خود به‌کار برده به احتمال زیاد تحت‌تأثیر فارسی متداول در غرب ایران و آسیای صغیر بوده است. بنابراین، بررسی آثار او به منظور شناخت بهتر ویژگی‌های گویش‌های

غرب ایران حائز اهمیت است. (صادقی: ۱۹۹)

اثیرالدین المفضل الابهری (متوفی ۱۲۶۴/۵۶۶۳م) نیز بیش از ۳۰ اثر در حوزه‌های مختلف علوم چون فلسفه منطق، کلام، هیئت، نجوم، ریاضیات و طبیعیات، به زبان‌های عربی و فارسی دارد و کتاب «المنطق» مشهور به ایساغوجی، و «الهدایه» و «کشف الحقایق فی تحریر الدقایق» نیز از آثار مهم اوست. رساله‌ای هم با نام «المطامع» به فارسی نوشته است. کتاب‌های ابهری به‌خصوص «الهدایه» و «المنطق» (ایساغوجی) مدت‌ها در ممالک اسلامی مشهور بود و به‌عنوان کتب درسی خوانده می‌شد. (صفا، ۱۳۷۳، ج ۳: ۲۴۷). نجم‌الدین کاتبی قزوینی از شاگردان بنام ابهری بوده که شرحی به نام «جامع الدقایق فی کشف الحقایق» بر کتاب استاد خود نوشته است. ابهری دیوان شعری نیز دارد که شامل ۳۰۰۰ بیت است. این رباعی منسوب به اوست:

تا کی مدد نفس بد آموز کنم
خلقی ز وجود خود غم اندوز کنم
من بعد برآنم که به قرصی چو فلک
روزی به شب آرام و شبی روز کنم
قطب‌الدین محمودبن مسعود شیرازی «علامه» (۷۱۰/۱۳۱۰م) که روزگاری در رصدخانه مراغه و نزد خواجه نصیرالدین بود نیز از دانشمندان است که مدتی را در آسیای صغیر به‌سر برد و در آنجا خلاصه‌ای از کتاب «نهاية الادراک» خود را، که به عربی بود، به نام «اختیارات مظفری» به فارسی نوشت و آن را به **یولق ارسلان**، حکمران قسطنطنیه، هدیه کرد. (ریاحی، ۱۳۵۰: ۴۲) قطب‌الدین در این کتاب اشکالات مجسطی و دیگر متقدمان را حل کرده است. از دیگر آثار او به فارسی کتاب «مکاتیب» است. **قطب‌الدین شیرازی** در مقدمه «اختیارات مظفری» می‌نویسد: «از حضرت یولق ارسلان اشاراتی رفت که فصلی چند در شرح اوضاع و افلاک و اجرام پردازد... و تعبیر آن به الفاظ فارسی طراز تا عواید فواید او خاص و عام را شامل بود.»

یوسف‌بن محمد نوری، کتاب «لسان الطیور و الازهار» را به‌نام عیسی بیگ، که در سال‌های ۷۹۳-۷۴۹ در آیدین در مغرب آسیای صغیر، حکومت می‌کرد، ترجمه نموده است و از قول ممدوح می‌گوید: «می‌فرمود اگر چه کتابی است به این شریفی، فاما فوائد معانی او مخصوص است به طایفه اعراب که عاری نباشند از علم اعراب، و طوایف دیگر محرومند از جواید فواید این کتاب، پس به بنده حقیر اشارت فرموده تا لباس آن کتاب شریف را به خلعت فارسی مبدل سازد.» نگارنده در باب احوالات مؤلف کتاب «لسان‌الطیور» نتوانست بیش از این اطلاعاتی کسب کند اما چنانچه از نام وی مشهود است احتمال می‌رود خود و یا خاندانش از اهالی نور مازندران بوده‌اند. ولی در آن زمان در آسیای صغیر می‌زیسته‌اند.

جمال‌الدین آقسرائی (بین ۸۰-۵۷۷۰/۱۲۶۸م) او نیز یکی از علمای دوران بود که احفادش به چهارپشت فخرالدین رازی می‌رسیدند. از وی اجوبه و اسئله‌ای به زبان فارسی باقی است که در مقدمه آن می‌گوید: «اسئله و اجوبه‌ای چند از علم تفسیر به زبان پارسی که اهل این دیار را از لغت تازی و عبارت حجازی انفع و استفهام دقایق را بر افهام حدائق اوقع است، تحریر کنم.» (ریاحی، ۱۳۵۰: ۴-۴۲)

تألیفات شاعران و اهل طریقت

شیخ نجم‌الدین ابوبکر عبدالله‌بن محمد رازی، معروف به نجم‌الدین دایه (متوفی ۵۶۵۴/۱۲۵۶م) نیز صاحب کتاب‌های مشهور مرصادالعباد، رساله الطیر و رساله‌العشق می‌باشد (ریاحی، ۱۳۵۰: ۲۹) که همگی به فارسی فصیحی نگارش یافته‌اند. علاوه بر این‌ها اشعاری به پارسی دارد. مهم‌ترین اثر او همان «مرصادالعباد من المبدء الی المعاد» است که تألیف آن را نویسنده در رمضان ۱۲۲۱/۵۶۱۸م در قیصریه (قیساریه) آغاز کرد و در دوشنبه اول ماه رجب سال ۱۲۲۳/۵۶۲۰ در شهر

سیواس به اتمام رسانید و سپس آن را به **علاءالدین کیکباد سلجوقی** تقدیم کرد. این کتاب که به درخواست شاگردان نجم‌الدین نوشته شده، در تصوف و سلوک است و خود در فصل دوم از باب اول آن در باب آنکه سبب نهادن این کتاب خاصه به زبان پارسی چه بوده تصریح کرده است که: «پارسی زبانان را آنچه به زبان تازی است فایده‌ای نیست.»

اثر دیگر او رساله «معیار الصدق فی مصداق العشق» یا «رساله عشق و عقل» است. (ریاحی، ص ۲۹) تألیف مهم دیگرش «مرموزات اسدی در مزمورات داودی» است که به نام علاءالدین داود شاه‌بن بهرام شاه، پادشاه ارزنجان نوشته است نیز در حقیقت خلاصه‌ای از همان مرمضادالعباد و «متضمن ابوابی است در معرفت سلوک، سلوک ملوک با آیین جهان‌داری، نصیحت و مواعظ‌الملوک، تواریخ‌الملوک از عهد آدم و... در کتاب «مرصادالعباد» گذشته از مضامین مهم و متنوع که از تصوف گرفته شده، شواهد باارزشی از شعرا نقل می‌گردد که از آن جمله است کهن‌ترین اشارات به رباعیات عمر خیام، که در نوع خود بسیار جالب است.» (تاریخ ایران کمبریج، ج ۵: ۵۸۳)

بهاءالدین محمد بن حسین بلخی
یا بهاء ولد (متوفی ۱۲۳۰/۵۶۲۸م)
پدر مولوی، اثری دارد به نام «کتاب المعارف» که مجموع مواعظ او و شامل مباحثی است در توحید، اسماء و صفات الهی و دیگر موعظت‌های مربوط به کلام و تصوف و نیز نکاتی در تفسیر قرآن البته با تعبیراتی شاعرانه و الفاظی دلنشین. مولانا در محاورات خویش غالباً از این کتاب به تعبیر «فوائد والد» یاد می‌کند و تأثیر مضامین و مطالب معارف در آثار مولوی مشهود است. (زرین کوب، ۱۳۶۳: ۲۷۹ و صفا، ۱۳۷۳، ج ۲: ۱۰۲۲) مولوی در مثنوی و غزلیات خود از معانی این کتاب اقتباس بسیار کرده است.

حضور اوحالدین کرمانی (متوفی ۱۲۳۷/۵۶۳۵م) نیز در این دوران حائز اهمیت است. کتاب «مصباح‌الارواح» از جمله منظومات بلاغت آیین شیخ

اوحالدین است (خواندمیر، ۱۳۵۳، ج ۳: ۱۱۶). این کتاب شرح تمثیلی سفری زیارتی به شهرهای خیالی است و در ابراز اندیشه‌های بنیادی شباهت نزدیکی با کمدی الهی دانته دارد (تاریخ ایران کمبریج، ج ۵: ۵۶۹). البته رباعیات پراکنده وی نیز پس از مرگش توسط یکی از نزدیکان وی با نام «فوائد شیخ اوحالدین کرمانی» روی موضوعات مختلف تنظیم و در ۱۲ باب تصنیف شده است. از شیوه و زبان آن به‌راحتی می‌توان تعلق آن را به اخی اورن (شیخ نصیرالدین محمود الخویی) مشخص نمود. (بایرام و اوجاق، ص ۱۷)

برهان‌الدین محقق ترمذی نیز از خود اثری مهم برجای نهاده است به‌نام «معارف» و اثر کوچک دیگری به‌نام «تفسیر سوره فتح». **سید سردان** در این رسالات بسیاری از مسائل عرفانی را به مناسبت مطالبی که در پیش داشته، مورد بحث قرار داده و عقاید خود را به سادگی و صراحت بیان نموده است. معارف، مجموعه تقریرات محقق ترمذی است که در مجالس بیان کرده و به شیوه صوفیان جمع‌آوری شده است و از قبیل همان مباحث معارف بهاء ولد و فیه ما فیه و مجالس مولانا جلال‌الدین را در آن می‌یابیم و چون در این بیانات بسیاری از مسائل عرفانی حل می‌شده بدین جهت دارای اهمیت از حیث تحقیق در تصوف و عرفان و وضع خاص آن در آغاز قرن هفتم هجری دارای اهمیت وافری است.

مولانا جلال‌الدین محمد بن بهاء‌الدین بلخی (مولوی متوفی ۱۲۷۳/۵۶۷۲م) نیز اظهر من الشمس است. مثنوی معنوی و دیوان شمس تبریزی از معروف‌ترین آثار منظوم وی است. «تعداد ابیات کلیات شمس که مجموعه اشعار غنایی مولاناست به ۳۶۳۴۹ بیت بالغ می‌گردد. این اشعار از آغاز تا پایان مشحون از اندیشه عرفانی اتحاد عاشق و معشوق است. کتاب اصلی جلال‌الدین که دایرة المعارف تصوف و عرفان می‌باشد، دیوان مثنوی معنوی است. این دیوان در ۶ دفتر فراهم آمده است و مجموع اشعار آن

به ۲۷۰۰۰ بیت می‌رسد. دفتر ششم آن ناتمام است. دفتر هفتمی نیز دارد که بر ساخته و جعلی است. شور و حال مثنوی کمتر از غزلیات است اما قطع نظر از اهمیتی که برای فلسفه و اخلاق و تصوف دارد، دارای زیبایی‌های شعری زیاد و دیگر اصالت‌های هنری است.» (لمبتون، ۱۳۷۱، ج ۵: ۶۰-۵۵۹)

«از **فریدون بن احمد سپهسالاری** (متوفی اوایل قرن ۱۴/۸م) اثری باقی است به‌نام رساله فریدون سپهسالار» که مانند کتاب «مناقب‌العارفین» **افلاکی** از کتب بسیار مهم در بیان احوال پیشروان سلسله مولویه است و چون گذشته از بیان احوال مولانا، در مورد بسیاری از حوادث و نیز شرح حال عده‌ای از معارف آسیای صغیر در قرن ۷ اشاراتی در آن کتاب دیده می‌شود آن را باید از مأخذ مهم در تاریخ تصوف و علوم و آداب شمرد. اصطلاحات و تعبیرات صوفیانه کتاب و شرح و تفسیر آن‌ها جالب توجه است و بسیاری از کلمات و ابیات مولانا در جای جای آن تکرار شده است. انشای کتاب استوار و استادانه است و به اقتضای زمان، همراه با استفاده فراوان از ترکیبات و عبارات عربی است.» (صفا، ۱۳۷۳: ۱۲۵۴)

فخرالدین ابراهیم بن بزرجمهر عراقی (۱۲۸۹/۵۶۸۸م) از دیگر شاعرانی است که مدتی را در آناتولی سپری نموده است. دیوان قصاید و غزلیات وی شامل ۴۸۰۰ بیت است. همچنین منظومه‌ای بر وزن «حدیقه» سنایی به نام «عشاق نامه» یا «ده‌نامه» برای **شمس‌الدین صاحب دیوان** سروده است که مجموعاً ۱۰۶۳ بیت است. در نثر فارسی نیز کتاب بسیار معروفی در تصوف تألیف کرده است به اسم «لمعات» که در نهایت شور و لطف نگاشته شده و انشای عاشقانه و بسیار لطیفی دارد. وی این کتاب را پس از درس خواندن نزد **صدرالدین اسحق قونیوی** نوشته و به استاد خود اهدا نموده و از او اجازه انتشار گرفته است. این کتاب از بهترین آثار متصوفه در زبان فارسی است و شرح‌های متعدد بر آن نوشته‌اند که از آن جمله است



شرحی که **عبدالرحمن جامی**، شاعر معروف قرن نهم هجری، به اسم اشعة اللمعات در سال ۱۴۸۴/۵۸۸۹ پرداخته است. (اقبال: ۵۳۸ و صفا ج ۳: ۵۵۷ و هدایت: ۱۶۳)

سیف‌الدین ابوالحماد محمد الفرقانی آقسرائی (بعد از ۷۰۵/۱۳۰۵م) نیز شاعری است که دیوان شعری از او باقی مانده است. وی در سخن از سبک خراسانی در قرن ششم هجری متأثر بود. کلام او ساده و روان است و در دیوانش واژه‌های عربی کم به کار رفته است؛ هر چند، گاه ترکیب‌های عربی را با ترکیب‌های فارسی در بعضی از شعرهای خود در هم آمیخته و گاه نیز حتی یک مصراع را تماماً عربی آورده است. مانند: روی از خلق بگردان که حق در این است

که تو کلت علی‌الله این است
غزل‌های سیف که شاید بیشتر
متمايل به آن‌هاست، عادتاً وقف بر
موعظه‌ها و انتقادهای اجتماعی و
بیان حقیقت‌های عرفانی است و به
شاعران دیگر نیز سفارش می‌کند که
از مدیحه‌گویی بپرهیزند و قناعت پیشه
کنند یا طبع خود را به غزل‌گویی
و ستایش معشوق و یا وعظ و اندرز
بگمارند. بیان نقیصه‌های اجتماعی و
برشمردن زشتی‌ها و پلیدی‌های طبقه
فاسد جامعه در اشعار سیف دیده
می‌شود. این نقدهای صریح و جدی
خالی از هزل و مطایبه است. (صفا،
۱۳۷۳ ج ۳: ۵-۶۲۳)

بهاء‌الدین احمد بن محمود قانعی طوسی از کسانی است که از مقابل سیل
هجوم مغول در سال ۶۱۷/۱۲۲۰م از
خراسان گریخت و به بلاد روم رفت
و در ظل عنایت سلطان **علاء‌الدین
کیقباد سلجوقی** قرار یافت و به
مداحی او اشتغال ورزید و ملک‌الشعرای
او شد. وی نزدیک ۴۰ سال در همین
مقام باقی ماند. او «سلجوق‌نامه»
مشهور خود را به نام علاء‌الدین کیقباد
نظم کرد. در عهد **عزالدین کیکاووس
دوم** نیز به نظم کلیله و دمنه همت
گماشت و آن را به نام او به پایان

اوست و سپس مثنوی‌های سه‌گانه او
که مجموعه آن‌ها به مثنوی ولدی یا
ولدنامه مشهور است. دفتر دوم این
مثنوی، که معمولاً رباعی‌نامه خوانده
می‌شود، مشتمل بر دو بخش ترکی
سلجوقی و دیگری به یونانی است که از
لحاظ زبان‌شناسی اهمیت زیادی دارد.
(تاریخ ایران کمبریج، ج ۵: ۵۶۰) سلطان
ولد اقوال و گفتار شمس تبریزی را نیز
در کتابی با عنوان «مقالات شمس»
گردآوری نموده است.

تألیفات قضات و دیوانیان

برخی از تألیفات این دوران نیز توسط
قضات، که عمدتاً خود دانشمندانی
بنام بودند، نگاشته شده است و یا
نویسندگان دیگری تألیفات خود را به
شرح حال زندگی آنان اختصاص داده‌اند
که در اینجا به برخی از آنان اشاره
می‌گردد.

قاضی احمد ختنی (نیکده‌ای) (بعد
از ۷۳۳/۱۳۳۲م) از قضات آناتولی در
این دوران است و کتاب «الولد الشفیق

رسانید. **قانعی طوسی** در اواخر قرن
هفتم هجری درگذشت در حالی که
همچنان لقب امیر و ملک‌الشعرایی را به
دوش می‌کشید. (ریاحی، ۱۳۵۰: ۴۲؛
مشکور، ۱۳۵۰: ۲۵؛ صفا، ۱۳۷۳: ۳،
بخش ۱/۴۸۷؛ اقبال، ۱۳۱۲: ۷-۵۳۶)

**بهاء‌الدین محمد بن جلال‌الدین
محمد سلطان ولد** (۷۱۲/۱۳۱۲م)
از دیگر کسانی است که با آثار خود
باعث نشر فرهنگ ایرانی در منطقه
شده‌اند. افلاکی در «مناقب‌العارفین»
می‌گوید: «حضرت ولد بعد از نقل والد
خود سال‌های بسیاری به صفای تمام
عمری راند و سه مجلد مثنویات و یک
جلد دیوان انشاد فرموده، از معارف و
حقایق و غرایب اسرار عالم را پر کرد
و سی بلیدان کودن را عارف عالم و
عالم عامل گردانید و جمیع کلام والد
خود را با امثال عجیب و نظایر بی‌نظیر
بیان و تقریر کرد...» (افلاکی: ۸۰۴)
سلطان ولد، همچنان که از قول افلاکی
معلوم است، آثاری به نظم و نثر داشت.
نخست دیوان قصاید و غزل‌ها و رباعیات

و الحامد الخلیق» اثر ارزشمند وی می‌باشد که به‌ویژه فصل‌هایی مربوط به یک لهجه ناشناخته ایرانی دارد که هنوز مورد پژوهش و بررسی قرار نگرفته است. (ریاحی، ۱۳۵۰: ۴۳) در این کتاب همچنین درباره زندگی و دین قبایل ترکمن ساکن منطقه نیغده و ... آناتولی مرکزی مطالب جالبی آمده است. در اواخر حکومت سلجوقی قاضی احمد نیغده‌ای به تقلید از شاهنامه اثری منظوم خلق کرد به نام «سلجوق‌نامه» که از میان رفته است. همین امر می‌تواند دلالت بر تأثیر فرهنگ ایرانی و نشانه‌های آن باشد.

عزیز بن اردشیر استرآبادی هم از نویسندگان این دوران، «رساله بزم و رزم» را در سال ۱۳۹۳/۵۷۹۶م تألیف نموده است (بایرام و اوجاق، ۱۳۸۷: ۵۷) که در تاریخ قاضی برهان‌الدین سیواسی نوشته شده است. مؤلف، که به گفته خودش به دلایل اوضاع ناامن شرق دنیای اسلام و حمله تیمور به بلاد اسلامی، ناچار به مهاجرت به آناتولی شده، در سال ۱۳۴۷/۵۷۴۸م وارد آناتولی گردیده و در آنجا مورد استقبال قاضی برهان‌الدین سیواسی، حاکم وقت سیواس قرار گرفته و این کتاب را نیز به خواهش وی برای عبرت و آموزش همگان نوشته است. این کتاب اگرچه در مورد قاضی برهان‌الدین سیواسی و زندگانی و احوال وی نگاشته شده اما به دلیل اشاره‌های مکرر مؤلف به اوضاع اجتماعی آناتولی و به‌ویژه اواخر دوره سلجوقی دارای اهمیت است. اطلاعات او به‌ویژه در باب آموزش‌های رایج در آناتولی و اشاره‌های وی به علوم متداول در آن روزگار اهمیت خاص دارد.

تألیفات منشیان و کاتبان

یکی از مهم‌ترین عواملی که سبب رونق فرهنگ ایرانی در آناتولی شد، استفاده از زبان فارسی به‌عنوان زبان رسمی دولت سلجوقی و استعمال آن در مکاتبات اداری، فرمان‌ها، منشورها و حتی مکاتبات شخصی بزرگان بود.

منشیان متعددی که وظیفه نگارش این مکتوبات را داشتند همگی یا ایرانی بودند و یا فارسی را به‌خوبی می‌دانستند و اغلب، خود ادیبانی بودند که نوشته‌هایشان از ارزش ادبی خاصی برخوردار بود. **شهاب‌الدین محمد خرنیزی زیدری نسوی** یکی از آنهاست. وی ملقب به منشی است و کتاب «سیرت جلال‌الدین» نیز از منشآت خوب فارسی در قرن هفتم به‌شمار می‌رود که اصلاً به زبان عربی بوده ولی ظاهراً در همان وقت شخص دیگری آن را به فارسی ترجمه و تحریر کرده است.

از میان این دبیران صاحب هنر به‌ویژه باید به کسانی همچون، **محمد بن غازی ملتپیوی**، صاحب «روضه العقول» که ابتدا دبیری رکن‌الدین سلیمان شاه را داشت و چندی نیز به مقام وزارت رسید. (صفا، ۱۳۷۳: ۱۰۰)

ابوبکر بن زکی المتطبب قونوی، ملقب به صدر نیز یکی دیگر از منشیان بلیغ آناتولی در قرن هفتم بود. اگرچه این نوشتار عمدتاً بررسی احوالات ایرانیان مهاجر را مورد توجه قرار داده است، از این جهت که نوشته‌های صدر به زبان فارسی است و در محضر اساتید فارسی نیز تلمذ نموده است، ذکر نام وی در اینجا ضروری به‌نظر می‌رسد. «وی از علوم و معارف زمان خود مطلع بود و از آن میان مخصوصاً در طب و ادب و انشا و ترسل مهارت تمام یافت. مهم‌ترین اثر او، که دست‌نوشته‌هایی است تحت عنوان روضه الکتاب و حقیقة الالباب، توسط خودش جمع‌آوری گردیده و مجموعه نامه‌هایی است که انشا صدر در آنها بر شیوه مترسلان قرن هفتم نگارش یافته و دارای همان خصائص نثر مرسل و نثر مصنوع است.» (ریاحی، ۱۳۵۰: ۴۳ و نیز صفا، ۱۳۷۳: ۱۲۲۶/۳) این اثر علاوه بر آنکه از جهت ادبی حائز اهمیت است، حاوی اطلاعاتی تاریخی و اجتماعی از دوران اوست. به‌ویژه از مقدمه او در این کتاب اطلاعات فراوانی

در مورد نحوه آموزش منشیان خاص دربار مستفاد می‌گردد. **بدرالدین نخشبی رومی** نیز که اصلاً از نخشب (نسف) ماوراءالنهر نزدیک سمرقند بود مؤلف کتابی است به نام «الترسل الی التوسل» که در اول ذی‌الحجه سال ۱۲۸۵/۵۶۸۴م تدوین کرد و در زمینه انشاست. (صفا، ۱۳۷۳: ۱۳۱۸/۳)

حسام‌الدین حسن بن عبدالمومن خوبی (زنده در ۱۳۰۹/۵۷۰۹م)، هم از منشیان دیگر این دوران است. بیشتر ایام زندگی وی در دربار امیر چوپان بوده و اطلاعی از تولد یا مرگ او در تذکره‌ها موجود نیست «ولی با توجه به اتمام انشای «غنیة الکتاب» در سال ۱۳۰۹/۵۷۰۹م می‌دانیم که تا این سال در قید حیات بوده است. وی، که ملقب به مظفری است، علاوه بر آثار متعدد نظم و نثر، کتابی نیز به‌نام «قواعد الرسائل» در انشا دارد که به فارسی خالص است و در رجب ۱۲۸۵/۵۶۸۴م نگاشته شده است. (صفا، ۱۳۷۳: ۲۸۵/۳)

تاریخ‌نگاری فارسی در آسیای صغیر

«نجم‌الدین ابوبکر محمد بن علی بن سلیمان راوندی، که بعد از قتل طغرل بن ارسلان و برچیده شدن دولت آل سلجوق از عراق، روی به بلاد آسیای صغیر نهاد، در خدمت غیاث‌الدین کیخسرو قلیچ ارسلان (۵۸۸-۵۸۹/۱۱۹۲-۱۲۱۰م) درآمد و کتاب «اعلام الملوک» مسمی به «راحة الصدور و آية السور» را که از مدتی پیش به تألیف آن شروع کرده بود در سال ۱۲۰۲/۵۵۹۹م به نام او تمام کرد. راوندی نه‌تنها در سال ۱۲۰۲/۵۵۹۹م بلکه چندی پیش از آن، چنان که از فحوای سخن او در دیباچه کتاب برمی‌آید، در اندیشه تألیف کتاب «راحة الصدور» بود و قدیمی‌ترین تاریخی که مؤلف برای پیدایش اندیشه تألیف راحة الصدور ذکر می‌کند سال ۱۱۴۸/۵۵۸۰م است. لیکن گویا

تنظیم مطالب و یادداشت‌های او بعد از مهاجرت به آسیای صغیر در حدود سال ۱۲۰۲/۵۹۹م صورت گرفته باشد و اتمام کلی این تألیف و درآمدن آن به‌نام غیث‌الدین کیخسرو بعد از فتح آنطالیه یعنی بعد از سال ۶۰۳/۱۲۰۶م انجام شد». (صفا، ۱۳۷۳، ج ۲: ۹-۱۰۰۸)

شهاب‌الدین محمد خرنیزی زیدری نسوی، ملقب به منشی و نویسنده «سیرت جلال‌الدین منکبرنی»، از خانواده‌ای اعیانی بوده است. وی که تصدی دیوان کتابت انشا را نزد **جلال‌الدین خوارزمشاه** داشت بعد از مرگ وی خود را به آمد و بعد واردین رسانید و از طریق ممالک روم به میافارقین رفت و کتاب «نقته المصنوع» را به سال ۶۳۹هجری/ ۱۲۴۱م در آنجا نوشت. این کتاب به زبان فارسی و دارای نثری مصنوع و شاعرانه و زیباست و شرح احوال خود و جلال‌الدین منکبرنی را از سال ۶۲۷/۱۲۳۹م در آن بیان کرده است. (نسوی، مقدمه مصحح، ۱۳۸۴: ۱. ک.ا. ل. ل. د.م) کتاب «سیرت جلال‌الدین» که از منشآت خوب فارسی در قرن هفتم به‌شمار می‌رود اصلاً به زبان عربی بوده ولی ظاهراً همان‌وقت شخص دیگری آن را به فارسی ترجمه و تحریر کرده است.

ناصرالدین حسین بن مجدالدین محمد بن البی‌بی المنجمه (ابن بی‌بی) مورخ مشهور این دوره نیز طبق اظهار خودش از پدر و مادری ایرانی متولد شد و کتاب «الاوامر العلانیه فی الامور العلانیه» را در سال‌های بین ۶۸۴-۶۸۱/۱۲۸۵-۱۲۸۲م هجری تألیف نموده است. (مختصر سلجوق‌نامه ابن بی‌بی، ۱۹۶. اقبال، ۱۳۱۲: ۹-۵۲۸)

سلجوق‌نامه ابن بی‌بی، کتابی تاریخی از نوع کتاب وصاف (تجزیه الابصار و ترجیه الاعصار) است. یقین است که نویسنده در این اثر متصنع و متکلف تنها قصد تاریخ‌نگاری نداشته است بلکه می‌خواسته با عبارت‌پردازی

و لفظ‌بازی اظهار فضل و دبیرپیشگی کرده و استادی خود را به رخ خواننده بکشانند. وی کتابش را به **علاءالدین عطا ملک بن محمود جوینی** تقدیم کرده است. (صفا، ج ۳، ص ۱۲۱۶ و ابن بی‌بی، ص ۲۹)

فرهنگ‌نامه، دایرة المعارف و امثال به زبان فارسی

حسام‌الدین حسن بن عبدالمؤمن الخویی متوفی بعد از ۱۲۹۱/۶۹۰م نیز، که ذکر وی گذشت، نخستین گام را در عرصه تألیف فرهنگ‌های ترکی به فارسی برداشت و فرهنگی با عنوان «تحفه حسام» را با استفاده از بحرهای مختلف عروضی در ۲۹۶ بیت به نظم کشید. علاوه بر آن، در سال ۱۲۴۳/۶۴۰م لغت‌نامه منظوم عربی به فارسی به نام «نصیب‌الفتیان و نصیب‌التبیان» را نوشت. **قطب‌الدین محمود بن مسعود شیرازی** «علامه» (۷۱۰/۱۳۱۰م)، نیز کتاب معروفی در فارسی، به‌نام «درة التاج لغرة الدیاج» دارد که در آن از چندین دانش حکمی و غیرحکمی سخن گفته است. (صفا، ۱۳۷۳، ج ۳: ۷۱-۲۴۰)

حبیب‌بن ابراهیم تغلیسی که در محیط تغلیس، همسایگی آناطولی بزرگ شده سپس به بغداد و از آنجا به روم آمده بود، کتاب مشهور خود «تقویم الادویه» را، که یک فرهنگ دارویی است، به پنج زبان فارسی، عربی، یونانی، سریانی و رومی نوشته است. «تغلیسی در مقدمه «کامل‌التعبیر» می‌گوید چون کتابی جامع در زمینه تعبیر خواب به زبان فارسی که بتواند مورد استفاده همگانی قرار گیرد موجود نبود این کتاب را به فارسی نگاشتم تا همگان استفاده نمایند. (تغلیسی، کامل‌التعبیر، ۱۳۶۲: ۴) تغلیسی همچنین کتاب‌های دیگر خود به نام‌های «قانون ادب» و «وجوه‌القرآن» را، که کاربرد همگانی داشتند، به همین منظور به فارسی تألیف کرده است. (تغلیسی، قانون ادب، ۱۳۵۱: ۲۰-۱۸).

منابع

۱. حسین بن محمد بن علی الجعفری الرغدی؛ ابن بی‌بی. **الاوامر العلانیه فی الامور العلانیه**، به کوشش نجانی لوغال و عدنان صادق ارزی آنکارا، ۱۹۵۷م.
۲. اقبال، عباس؛ **تاریخ مفصل ایران**. تهران: مطبعة مجلس، ۱۳۱۲.
۳. افلاکی، شمس‌الدین احمد، ۱۳۶۲، **مناقب‌العارفین**، به کوشش تحسین یازجی، تهران: دنیای کتاب.
۴. پایرام، میکائیل و یاشار اوجاق؛ **جنبش‌های عرفانی سیاسی در زمان سلجوقیان**، مترجم: محمدتقی امامی خویی، انتشارات گواه، تهران، ۱۳۸۷.
۵. تغلیسی، ابوالفضل حبیب‌بن ابراهیم، (۱۳۵۱) **قانون ادب**، به کوشش غلامرضا طاهر، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۶. غیث‌الدین بن همام‌الدین حسینی خواندمیر، **تاریخ حبیب‌السیر فی اخبار افراد بشر**، تصحیح محمد دبیر سیاقی، کتابفروشی خیام، تهران، ۱۳۵۳.
۷. ریاحی، محمدامین؛ **نفوذ زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی**، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۰.
۸. زرین کوب، عبدالحسین؛ **جست‌وجو در تصوف ایران**، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳.
۹. صفا، ذبیح‌الله؛ **تاریخ ادبیات در ایران**، چاپخانه امین، تهران، ۱۳۷۳.
۱۰. لمیتون، آن؛ **ساختار درونی امپراطوری سلجوقی**، پژوهش دانشگاه کمبریج، مترجم: حسن انوشه، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۱.
۱۱. مشکور، محمدجواد؛ **اخبار سلاجقه روم**، کتابفروشی تهران، تهران، ۱۳۵۰.
۱۲. شهاب‌الدین محمد خرنیزی زیدری، نسوی؛ **سیرت جلال‌الدین منکبرنی**، مصحح مجتبی مینوی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۴.
۱۳. بویل، جی.ا، **تاریخ ایران کمبریج**، ج ۵، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶.

پی‌نوشت

۱. محمود عباسی «ابه‌ری» سایت جامع اطلاع‌رسانی اهر.

www.abharnet.ir

حج

در دوره قاجار

نگاهی به سفرنامه‌های رجال دوره قاجار

علی اکبر زوار

دبیر تاریخ منطقه ۱۲ شهر تهران

چکیده

این مقاله یک پرسش اساسی را مورد توجه قرار می‌دهد و آن اینکه نحوه انجام این مراسم عبادی توسط ایرانیان در آن روزگار به چه صورت و متأثر از چه عواملی بوده است. در این نوشتار نشان داده شده است که اجرای این مناسک و زیارت اماکن متبرکه آن سرزمین به شدت تحت تأثیر اختلافات ریشه‌دار اعتقادی و تاریخی میان مذاهب تشیع و تسنن بوده است. مضافاً اینکه با توجه به تسلط دولت عثمانی بر این منطقه جغرافیایی، روابط مابین دولت‌های ایران و عثمانی و اوضاع سیاسی و اجتماعی روزگار نیز نقش تعیین‌کننده‌ای در این خصوص داشته است. افزون بر این، اوضاع و احوال جغرافیایی و محیطی از قبیل بعد مسافت، گرمای شدید، بی‌آبی و خشک‌سالی و بیماری‌های مسری نیز در این خصوص بی‌تأثیر نبوده است.

کلیدواژه‌ها: مراسم حج، رجال قاجار، سفرنامه‌های حج، مسیرهای حج، سرزمین حجاز

مقدمه

از این سفرنامه‌ها، که به نوعی به ایران مربوط می‌شدند، سخت مورد علاقه درباری‌های ایران بودند. می‌دانیم که سفرنامه‌های اروپایی در دوره صفوی، درباره ایران و هند و به‌طور کلی آسیا، تا چه اندازه گسترده بوده است. طبعاً این حرکت فرهنگی، به نوعی بر چهره‌های فرهیخته ایران تأثیر گذاشت و با نگارش سفرنامه‌ها توسط رجال آن دوره ادبیات نوینی را در این زمینه پدید آورد؛ ادبیاتی که می‌توان آن را «ادبیات سفرنامه‌نویسی» نام نهاد.

شمار قابل ملاحظه‌ای از سفرنامه‌های این دوره را سفرنامه‌های حج تشکیل می‌دهد و حاوی نکات و مطالبی است که می‌کوشد خواننده را در جریان حال و هوا و اوضاع و شرایط آن روزگار بگذارد؛ لذا برای عموم خصوصاً محققان و همه افرادی که به نوعی با مقوله حج و زیارت ارتباط دارند بسیار

در راستای عمل به آیه شریفه **وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ** (آل عمران: ۹۷) مسلمانان همواره سفر به سرزمین حجاز و انجام مناسک حج را فریضه دانسته به این مهم پرداخته‌اند. پرواضح است که ایرانیان نیز خارج از این جماعت نبوده و در همه ادوار و تحت هر شرایطی در این گردهمایی عظیم و مراسم باشکوه حضور یافته‌اند. در دوره قاجار، به‌ویژه از سال ۱۲۶۰ هجری سفرنامه‌نویسی یا به اصطلاح آن روزگار «روزنامه سفر» مورد توجه و استقبال رجال و بزرگانی از عصر قاجار، که عشق به تألیف و نگارش داشتند، قرار گرفت.

این حرکت به پیروی از آثار مشابهی بود که برخی از غربیان، از قرن چهاردهم میلادی تحت عنوان سفرنامه می‌نوشتند و به مرور در هند و ایران در دسترس ایرانیان قرار گرفته بود. برخی

دوره تاریخی چه در خصوص ایران و چه درباره مناطقی که در مسیرهای سفر قرار داشته‌اند داشته باشیم. همچنین می‌توانیم اطلاعات مهمی درباره مکان‌های تاریخی - مذهبی که در آن موقع وجود داشته‌اند و بعدها با گذشت زمان و خصوصا تسلط یافتن وهابیون تخریب شده‌اند و امروز هیچ اثری از آن‌ها باقی نیست به دست آوریم.

راه‌های سفر به سرزمین حجاز

ایرانی‌ها در دوره قاجار برای رفتن به حج می‌توانستند یکی از چهار راه زیر را انتخاب کنند:

۱. مسیر دریایی از جنوب ایران به جده

۲. راه جبل

۳. راه شام

۴. راه اسلامبول (استانبول) به جده.

اگرچه گزینه‌های مزبور همواره پیش روی حجاج بود ولی انتخاب مسیر چندان هم ساده و راحت نبود و به‌ویژه به خاطر امنیت راه‌ها اهمیتی فوق‌العاده داشت. در ادامه، نگاهی کوتاه داریم به هر یک از مسیرهای فوق.

جذاب و قابل استفاده است. این سفرنامه‌ها بالغ بر سی عنوان است که بیش از نیمی از آن‌ها به چاپ رسیده و در دسترس عموم است. در این نوشتار چهار مورد از مهم‌ترین این سفرنامه‌ها را بررسی می‌کنیم.

۱. سفرنامه مکّه حسام‌السلطنه (۱۲۹۷ ه.ق).

فرزند عباس میرزا، سیاستمدار برجسته دوره قاجار.

۲. سفرنامه میرزا داوود، وزیر وظایف (۱۳۲۲ ه.ق)

که سفرنامه‌ای بامحتوا و ارجمند است.

۳. سفرنامه حج میرزا علی اصفهانی (۱۳۳۱ ه.ق).

۴. سفرنامه فرهاد میرزا، معتمدالدوله (۱۲۹۲ ه.ق).

فرزند عباس میرزا، از سیاستمداران و عالمان خاندان قاجاری.

هر یک از این سفرنامه‌ها، به میزان دانش و حال و هوای مؤلف، مشتمل بر مطالب ارزشمندی اعم از آگاهی‌های دینی، تاریخی، اجتماعی و سیاسی است. بدیهی است به خاطر این سفرنامه‌هاست که ما امروز می‌توانیم اطلاعات جالبی درباره موضوعات اجتماعی، سیاسی و جغرافیایی آن



**شمار حجج
ایرانی در قیاس
با کل جمعیت
حجاج، با توجه
به آمارهای
حدسی موجود،
پنج تا هفت یا
هشت درصد
بوده است**

مسیر دریایی از جنوب ایران به جده

یکی از مهم‌ترین مسیرهای حج برای ایرانیان ساکن فارس و جنوب کشور، مسیر دریایی از خلیج فارس بوده است. در این مسیر، حجاج از طریق بندر بصره، بندرعباس، بندر لنگه، بندر بوشهر و برخی دیگر از بنادر جنوبی ایران، با کشتی به جده می‌رفتند. مسیر کشتی از خلیج فارس به سمت دریای عمان و اقیانوس هند بود. سپس کشتی به سمت یمن حرکت می‌کرد و از آنجا وارد دریای سرخ می‌شد و در بندر جده لنگر می‌انداخت.

راه جبل

راه مشهور دیگری که زائران ایرانی داشتند، راه جبل -یا نجد- بود که از طریق عراق به‌سوی جزیره العرب حرکت می‌کردند و این مسیر را به سمت مکه ادامه می‌دادند.

در عصر قاجار، آل‌رشید (امیر جبل) بر این منطقه حکومت داشتند و به‌صورت موروثی بر آن فرمان‌روایی می‌کردند. آنان به دست نیروهای آل‌سعود از میان رفتند.

از اطلاعات مربوط به سال‌های ۱۳۱۶ و ۱۳۱۷ ه‍.ق به‌دست می‌آید که این راه، به‌خاطر ظلم و ستم امیر جبل، به‌تدریج مسدود شده بوده است. البته امیر جبل بسیار تلاش کرد تا اولیای دولت ایران را قانع کند به مردم خود اجازه سفر از این مسیر را بدهند. لذا می‌بینیم که در سال ۱۳۱۹ شیخ‌فضل‌الله نوری از آن راه عبور کرد اما پس از بازگشت به نجف، فتوای تحریم رفتن از آن راه را صادر کرده است.

راه شام

زائران ایرانی از روزگار صفوی تا نیمه دوره قاجاری، اغلب به حلب و شام و از آنجا به مدینه می‌رفتند. این مسیر از طریق تبریز به عثمانی و از آنجا به سمت جنوب بود؛ چنان که ممکن بود از راه کرمانشاه به بغداد به سمت شمال عراق بروند و از آنجا در حاشیه فرات به سمت شام (سوریه) و سپس به‌سوی مکه حرکت را ادامه دهند.

انتخاب راه شام این توفیق را نصیب زائر می‌کرد که در دمشق نیز به زیارت قبور و اماکن متبرکه برود. با احداث خط آهن دمشق به مدینه در سال ۱۳۲۶ ه‍.ق مسافران می‌توانستند از قطار یا به اصطلاح رایج آن روزگار «شَمَنْدَر» استفاده کنند.

راه اسلامبول

این مسیر بیشترین طرفدار را در میان رجال حج‌گزار دوره قاجار داشت و لذا اکثر آنان از این

مسیر به قصد تشریف و برگزار کردن مناسک حج حرکت می‌نمودند. **فرهاد میرزا** در سال ۱۲۹۲ ق از ایران به استانبول و از آنجا به قاهره رفت، سپس از طریق دریای سرخ به بندر یمن وارد شد و از آنجا با شتر روانه مدینه گردید.

روابط فی‌مابین قاجار و عثمانی و پیامدهای آن

از آنجا که در عصر قاجار سرزمین حجاز در حوزه قدرت دولت عثمانی قرار داشت، انجام اعمال حج برای ایرانیان، به نوعی به روابط سیاسی دولت قاجار و عثمانی ارتباط پیدا می‌کرد؛ پایه اساسی روابط تاریخی ایران و عثمانی همواره بر نوعی رقابت سیاسی و مذهبی استوار بوده و تنها در شرایط خاصی، این روابط، به‌صورتی حسنه در می‌آمده است. طبیعی است که حفظ جان ایرانی‌ها در قلمرو عثمانی بر عهده آن دولت بود و دولت عثمانی نیز اختیار امور حجاز را به شریف مکه واگذار کرده بود. این در حالی بود که شریف مکه قادر به مقابله کامل با اعراب بدوی نبود و هر سال مصیبت‌های فراوانی به زائران ایرانی وارد می‌گردید. شریف وقت حجاز به‌طور معمول، چه برای کسب درآمد و چه به انگیزه‌های مذهبی، می‌کوشید تا با ایرانیان روابط بهتری داشته باشد.

تعداد حجج ایرانی

شمار حجج ایرانی در قیاس با کل جمعیت حجاج، با توجه به آمارهای حدسی موجود، پنج تا هفت یا هشت درصد بوده است. از نظر رقم، شمار حاجیان ایرانی در سال ۱۳۰۲ ق اندکی بیش از سه هزار نفر بوده است. این در حالی است که سال‌های پیش از آن، این رقم تا هشت هزار نفر نیز می‌رسیده است.

اداره امور حجج (امیرالحاج)

بعد از سقوط عباسیان و زمانی که دولت‌های مستقلی در نواحی مختلف شکل گرفت، دولت هر منطقه برای حجاج خود «امیرالحاج» انتخاب می‌کرد و امیرالحاج واحدی وجود نداشت. برای شیعیان ایرانی نیز امیری با عنوان امیرالحاج حجاج عراق عجم از سوی حکام ایرانی انتخاب و فرستاده می‌شد.

از دوره صفوی به بعد ایرانیان همانند سایر مسلمانان به حج می‌رفتند اما به‌دلیل تسلط دولت عثمانی بر حجاز و تشیع ایرانیان و رقابت‌های شدید سیاسی این دولت با دولت صفوی، فشار

فراوانی بر حجاج ایرانی وارد می‌شد. بدیهی است که دولت عثمانی تحمل وجود یک امیرالحاج شیعه ایرانی را نداشت و به شکل‌های مختلف در پی بی‌اعتبار کردن ایرانیان و دولت صفوی بود. در هشتاد سال فترت میان رفتن صفویه و آمدن قاجاریه نیز این وضع ادامه داشت و حتی در دهه‌های نخست قاجاری نیز خبری از وجود امیرالحاج نیست ولی بعضاً کسانی از شخصیت‌های برجسته ایرانی و یا چهره‌هایی از سادات معتبر مکه یا مدینه، کارهای مربوط به حجاج ایرانی را انجام می‌داده‌اند.

در سرزمین حجاز

به‌رغم آنکه دو شهر مکه مکرمه و مدینه منوره در منطقه حجاز قرار دارند و به نظر می‌رسد که به لحاظ مذهبی و فرهنگی وضعیت مشابهی داشته‌اند اما به دلایل تاریخی و قومی، همواره میان این دو شهر تفاوت‌هایی وجود داشته است. از آنچه دربارهٔ برخورد مردم مکه، به‌عنوان مرکز شریف‌نشین، با حجاج ایرانی گفته شده است، برمی‌آید که گروه‌های مختلف، از شریف و دستگاه اداری او و والی مکه گرفته تا خواجه‌گان حرم (خدمتگزاران) و همچنین مطوف‌ها (راهنماهای

حجاج در اجرای مناسک حج) و نیز توده‌های مردم، با ایرانیان برخوردهای متفاوتی داشته‌اند. در میان شرفای مکه و خاندان آنان که از سادات بودند، شیعیان امامی یافت می‌شدند که به ایرانیان علاقه‌مند بودند و به آن‌ها احترام می‌گذاشتند. این علاقه، افزون بر علائق مذهبی می‌توانست از نظر مالی نیز برای شریف مکه فوایدی داشته باشد؛ چرا که علاوه بر پولی که از حجاج گرفته می‌شد، دولت ایران نیز از طریق سفارت خود در عثمانی، توجه به شریف داشت. به علاوه، شریف نماینده رسمی دولت عثمانی بود و هر نوع برخورد منفی او با ایرانیان، جنبهٔ سیاسی پیدا می‌کرد. علاوه بر شریف، مطوف‌ها که با ایرانیان سروکار داشتند، به‌طور عمده شیعه بودند و از این جهت و نیز برای حفظ منافع مادی خود، می‌کوشیدند تا با ایرانیان برخورد مناسبی داشته باشند تا بتوانند مشتریان بیشتری را برای دوره‌های بعد جذب کنند. در میان عامهٔ مردم نیز شیعیان اندکی یافت می‌شدند که به‌دلیل حس مشترک مذهبی، روابطشان با ایرانیان مناسب بود.

در چنین فضایی که شیعه کم بود، ایرانیان هنگام انتخاب قهوه‌خانه، تلاش می‌کردند به جایی بروند که صاحبش شیعه مذهب باشد. از



با مطالعه سفرنامه‌های رجال دوره قاجار می‌بینیم که شیعیان همواره با محدودیت‌ها، فشارها و مشکلات فراوانی روبه‌رو بوده‌اند

جمله «قهوه‌خانه حاجی قنبر معروف [است] که از شیعیان باهمت غیور است و در قهوه‌خانه‌اش لیلۀ غدیر تعزیه امام سجاد(ع) منعقد و آش بسیار مفصلی طبخ می‌نماید و به حاجیان هدیه می‌دهد» (سفرنامه میرزا علی اصفهانی، ۱۳۷۳: ۲۲۵ و ۲۲۶). به‌رغم حضور پررنگ‌تر اقلیت شیعه در مدینه، برخورد مردم این شهر و نواحی آن با ایرانیان به مراتب بدتر و خشن‌تر از برخورد مردم مکه با حجاج عجم بوده است. در مکه ایام عاشورا مجالس روضه‌خوانی راحت‌تر تشکیل می‌شده است تا در مدینه. عثمانی‌ها و سنیان مدینه متعصب‌تر از اهالی مکه بودند. حتی وجود نخاولۀ شیعه در مدینه سبب می‌شد مردم مدینه علائم و نشانه‌های شیعیان ایران را زودتر از اهل مکه تشخیص دهند و لذا اذیت بیشتری به آنان می‌رساندند.

میرزا جلال رفتار اهل مدینه را این‌گونه معرفی می‌کند:

عجم پست‌تر به یثرب از یهود است
نشان طعنۀ قوم حسود است
عجم دید آنچه در شهر مدینه
در این راهم ستم از اهل کینه
(اسرا دوغان، ۱۳۹۰: ۲۷۶)

همۀ شیعیانی که به حج رفته‌اند معمولاً در سفرنامه‌هایشان از شیعیان نخاوله سخن به میان آورده‌اند. از محل‌های سکونتشان که بیشتر در خارج شهر بوده است، از تعدادشان، از شیخشان، از بدرفتاری اهالی مدینه نسبت به آن‌ها و از راه ندادنشان در مساجد سخن گفته‌اند. ایرانی‌ها رابطه بسیار خوبی با نخاوله داشتند، در خانه‌های آنان منزل می‌کردند و به هیچ وجه احساس غریب نمی‌نمودند. برای حج از آنان راهنما می‌گرفتند و اگر هم زبان یکدیگر را نمی‌فهمیدند، ارتباط درونی با هم ایجاد می‌کردند. امروزه نیز مسجد شیعیان نخاولۀ مدینه واقع در شارع علی بن ابیطالب(ع) محل رفت و آمد حجاج و زائران ایرانی است و کمتر کاروانی از ایرانیان است که وارد مدینه شود و حداقل یک مرتبه سری به این مسجد، که درون باغی مصفاست، نزنند.

زیارت و عبادت

امروزه وقتی زائران ایرانی در کشور عربستان سعودی و خصوصاً شهر مدینه با محدودیت‌هایی جهت زیارت اماکن مورد علاقه شیعیان روبه‌رو می‌شوند، آن را ناشی از سلطۀ وهابیون بر این منطقه می‌دانند و گمان می‌کنند در گذشته و پیش از تسلط این فرقه بر حرمین شریفین هیچ‌گونه محدودیتی در این رابطه وجود نداشته

و زائران شیعه با آرامش و در کمال آزادی به زیارت می‌پرداخته‌اند. ولی با مطالعه سفرنامه‌های رجال دوره قاجار می‌بینیم که شیعیان همواره با محدودیت‌ها، فشارها و مشکلات فراوانی روبه‌رو بوده‌اند. البته در آن زمان بسیاری از مساجد، مقابر، مکان‌های تاریخی و مقدس که در سفرنامه‌ها شرح آن‌ها را می‌خوانیم تخریب نشده بوده‌اند ولی این به معنای آزادی و راحتی زائران شیعه نبوده و محدودیت‌هایی اعمال می‌گردیده که حتی در مواقعی بسیار سخت‌تر از وضعیت فعلی بوده است. حسام‌السلطنه در سال ۱۲۹۷ نوشته است:

«چون بوابان بقعه مبارکه، در بقعه را بر روی حجاج می‌بستند که به ضرب و شتم پول گرفته در را باز کنند، لهذا به آن‌ها سفارش کرده، نوید و نوازش دادم که مانع حجاج نشوند و در بقعه را در این چند روز مفتوح بگذارند که حجاج به آسودگی زیارت نمایند، آن‌ها هم قبول کردند.» (سفرنامه حسام‌السلطنه، ۱۳۷۴: ۱۵۲)

در مواردی اوضاع و احوال آن روزگار سخت‌تر از امروزه نیز بوده است؛ به‌گونه‌ای که شیعیان مجبور بوده‌اند با استفاده از اصل تقیه عبادات خود را به شیوۀ اهل سنت به جا آورند تا کسی متعرض ایشان نشود و خطری تهدیدشان نکند. برخی از ایرانیان برای اینکه با برخوردهای بد مواجه نشوند و از آزادی بیشتری برخوردار باشند، لباس‌های خود را تغییر داده و خود را به‌صورت عرب‌ها و ترک‌ها درمی‌آوردند. تبلیغات و فضا آن‌قدر علیه شیعیان بوده است که به فتوای علمای اهل سنت مقیم در استانبول در همان دوره «هر کس کلاه عجم را به سرش بگذارد، نکاح زنش باطل خواهد شد.» (مقیات ش ۳۷، ۱۳۸۰: ۱۰۰).

فرهاد میرزا در این باره می‌گوید: «در مدینه چنانچه به اهل حاج غدغن کرده بودم که تغییر کسوت و حالت لباس ندهند، امروزه هم به همۀ اهل حاج همان تأکید را کردم که بعد از اتمام مناسک، کلاه فیس به سر نگذارند و تغییر لباس ندهند» (همان). در حالی که بدون تردید امروزه شیعیان محدودیت‌هایی به این صورت و شدت ندارند. زمانی که فرهاد میرزا (در سال ۱۲۹۲) در راه مدینه به مکه، در وقت وضو مسح کرد، مورد اعتراض یکی از اعراب بدوی قرار گرفت. وی برای گریز گفت که بر مذهب مالک بن انس هستم که به مسح قائل است. عرب بدوی با «نعم، مرحبا» بحث را تمام کرد و فرهاد میرزا نوشت: «از برکت مالک، هالک نشدیم» (سفرنامه فرهاد میرزا، ۱۳۶۶: ۲۰۳).

در جریان تقیه، ایرانی‌ها نوعاً خود را بر مذهب

شافعی معرفی می‌کردند؛ گرچه در مواقع خاصی که احکام شیعه مطابق برخی از مذاهب مانند مالکی‌ها بود، مانند دست رها کردن در نماز و یا مسح پا، تمسک به مذهب مالکی می‌نمودند. **میرزا داود** در سال ۱۳۲۲ در کشتی به دو نفر از ملاهای حنفی بخارا، خود را بر مذهب شافعی معرفی می‌کند (سفرنامه میرزا داود، ۱۳۷۹: ۸۸). باید توجه داشت که خدمتکاران (خواججه‌های حرم) از مذهب ایرانیان آگاه بودند و تقیه کردن چندان سودی برای ایرانیان نداشت. برای نمونه در وقت نماز جمعه، ایرانی‌ها را از حرم مدینه بیرون می‌کردند. میرزا داود در این باره می‌نویسد: «روز جمعه را هم رفتیم تماشای نماز جمعه را کردم، در مدینه. گویا فقیر را سنی گمان می‌کردند، که در وقت صلواتشان ابدأ متعرض حقیر نمی‌شدند و احترام می‌کردند، ولی باقی مردم عجم را وقت نماز از مسجد بیرون می‌کردند، حقیر هم در نماز اقتدا می‌کردم.» (سفرنامه میرزا داود، ۱۳۷۹: ۱۵۸)

گاهی راهکار تقیه کارساز نبود و کار اختلاف بالا می‌گرفت؛ از جمله می‌توان به بحث همیشگی، پرهیاهو و ظاهراً حل‌نشده‌ی رؤیت هلال ماه اشاره کرد. همان‌گونه که می‌دانیم، اعمال حج تمتع از روز نهم ذی‌حجه آغاز می‌شود؛ به‌طوری‌که حاجی می‌بایست از اذان ظهر روز نهم تا اذان مغرب شرعی در عرفات وقوف کرده و بماند و اگر نماند حج او صحیح نیست. مشکل از اینجا آغاز می‌گردد که شیعیان نظر قاضی سنی مکه را برای حکم به اول ماه نمی‌پذیرفتند بلکه لازم می‌دانستند برای خود آنان اثبات شود. طبعاً اگر در اثبات شب اول ماه، اختلاف نظری پیش نمی‌آمد، مسئله حل شده بود و همه حاج، اعم از شیعه و سنی، روز عرفه، یعنی روز نهم ذی‌حجه را در عرفات به سر می‌بردند اما مشکل زمانی بود که اختلاف در رؤیت هلال به وجود می‌آمد. محمدولی میرزا (۱۲۶۰) در سفرنامه‌اش داستان اختلاف در رؤیت هلال در آن سال را آورده است:

«به جهت اینکه پیش پاشای شام به شهادت دو عرب بدوی ثابت شد که [اول] ماه از چهارشنبه [بوده] است و حکم کرد که پنج‌شنبه نهم است، به خلاف قاضی و شریف که عرفه را جمعه می‌دانند، ما هم از ترس آمدیم به منا و شب را در آنجا نماز کردیم.» (سفرنامه محمدولی میرزا، ۱۳۷۳: ۲۵۴) اما دامنه اختلاف بالا گرفت و شیعیان که می‌دیدند تمامی سختی‌هایی که برای این سفر کشیده‌اند در حال ضایع شدن است و اعمال حجتشان دارد دچار مشکل جدی

می‌گردد و جهت صحت اعمال شرعی الزاماً می‌بایست بر مبنای خود عمل کنند، مجبور شدند پولی به شریف مکه بدهند: «بعد از سعی و دوندگی بسیار پانصد غازی به شریف وعده کردیم که مرخص کرد [اجازه داد] که شب جمعه و روز جمعه را در عرفات بمانیم. جمعیت گذاشته ماندیم. پانصد غازی به هزار زحمت مردم دادند.» (همان).

اوقات فراغت

گردش بازار همواره برای ایرانیان جالب توجه بوده است. در واقع، زائران براساس حکم استحبابی خریدن هدیه از حرمین شریفین، به‌طور معمول اجناسی را خریداری می‌کردند. یکی از معروف‌ترین این بازارها در آن روزگار «منا» بوده که ایام توقف حجاج در آنجا از روز دهم تا دوازدهم یا سیزدهم ذی‌حجه، مملو از جمعیت فروشنده و خریدار بوده است. در واقع، این ایام نه تنها ایام اعمال مذهبی بلکه ایام سرور و شادی، آتش‌بازی و خرید و رفتن به بازار هم بوده است. یکی از دیدنی‌ترین بازارها برای ایرانیان، **بازار برده‌فروشان** بوده است، که در آن غلامان و کنیزکان و خواجگان به فروش گذاشته می‌شدند. **نجم‌الملک** در سال ۱۳۰۶ بازار برده‌فروشان را دیده و شرح مفصلی بر آن نوشته است. وی اشاره می‌کند که

«مشتری از اهل هر مملکت که در آنجا وارد شود، با کمال مهربانی با او گفت‌وگو می‌کنند مگر آنکه مشتری از اهل ایران باشد ابدأ به او اعتنایی ندارند و بلکه اگر اندک توقفی نمود، دور نیست صدمه‌ای به او بزنند و معامله با او را حرام می‌دانند.» (نجم‌الملک، ۱۳۷۶: ۱۷۶)

اصولاً بازار برده‌فروشان برای ایرانی‌ها بازاری جذاب و دیدنی و به قول **میرزا داود**، که در سال ۱۳۲۲ از آن دیدن کرده، «از جمله چیزهای عجیب و تماشایی شهر مکه بوده است». به گزارش وی، نوع این افراد [بردگان] توسط اعراب دزدیده شده و به قسمتی از بازار، که سرپوشیده بود، آورده می‌شدند:

«تاجر این کار هم مثل عمر سعد، بالای کرسی نشسته به محض اینکه صدا بلند می‌کند، همه بر خود می‌لرزند. کنیزکان که نگران برخورد خشن اعراب ناراضی‌اند، اصرار دارند که کسی آن‌ها را خریده و ببرد. کنیزها را لباس‌های عربی خوب پوشانیده‌اند، بعضی را که می‌دیدم و به عربی می‌گفتم میل داری که تو را خریده و ببرم، التماس می‌کرد که ببرید.» (میرزا داود، ۱۳۷۹: ۱۴۱)

منابع

۱. جعفریان، رسول (به کوشش)، **سفرنامه حسام‌السلطنه** (۱۳۷۹)، تهران، نشر مشعر، ۱۳۷۴.
۲. طباطبایی مجد، غلامرضا (به کوشش)، **سفرنامه فرهاد میرزا معتمدالدوله** (۱۲۹۲)، مؤسسه مطبوعاتی علمی، تهران، ۱۳۶۶.
۳. جعفریان، رسول (به کوشش)، **سفرنامه محمدولی میرزا** (۱۲۶۰)، چاپ شده در به‌سوی ام‌القری، نشر مشعر، تهران، ۱۳۷۳.
۴. قاضی عسکری، سیدعلی (به کوشش)، **سفرنامه میرزا داود وزیر وظائف** (۱۳۲۲)، نشر مشعر، تهران، ۱۳۷۹.
۵. جعفریان، رسول (به کوشش)، **سفرنامه میرزا علی‌اصفہانی** (۱۳۳۱)، چاپ شده در به‌سوی ام‌القری، نشر مشعر، تهران، ۱۳۷۳.
۶. گلزاری، مسعود (به کوشش)، **سفرنامه میرزا محمدحسن فراہانی** (۱۳۰۲)، فردوسی، تهران، ۱۳۶۲.
۷. جعفریان، رسول، **فصلنامه میقات حج**، ۳۲، ۳۳، ۳۷، ۳۸، حج‌گزاری در دوره قاجار.
۸. دوغان، اسراء، **تاریخ حج‌گزاری ایرانیان**، نشر مشعر، ۱۳۹۰.
۹. قاضی عسکری، سیدعلی (به کوشش)، **سفرنامه نجم‌الملک** (۱۳۶۰)، چاپ شده با عنوان **سفرنامه‌ای شیرین و پرمعجزا در فصلنامه میقات حج**، ش ۱۹، ۱۳۷۶.

آیین پهلوانی در دوران باستان

شهرز ماشینچی ماهری
مدرس دانشگاه مولوی

اشاره

یکی از نکاتی که از زمان‌های بسیار دور تاکنون وجود داشته و انسان همواره علاقه‌مند به آن بوده داشتن نام نیک است. سعی انسان همواره بر این بوده که نام خود را در تاریخ زنده نگاه دارد تا آیندگان با اعمال و رفتار و خصوصیات وی بیشتر آشنا شوند. در قدیم افرادی بودند که برای رسیدن به این هدف شروع کردند به کمک کردن به دیگران و جان خود را در خطر انداختن و حتی فدا کردن جان خود برای دیگران؛ به همین خاطر از طرف جامعه به این گونه افراد لقب «پهلوان» داده می‌شد. در تاریخ ایران زمین نمونه‌های فراوانی از این افراد وجود دارند که به عنوان مثال می‌توان از رستم، آرش، کارنگ و... نام برد. این‌ها از پهلوانان دوره اساطیری ایران‌اند و نمونه‌هایشان در سایر ادوار تاریخی فراوان به چشم می‌خورد. آیین پهلوانی، پیشینه‌ای ژرف در اساطیر و تاریخ ایران دارد و حضور پررنگ پهلوانان و قهرمانان در شاهنامه خود دلیلی بر این مدعاست. در این نوشتار به این موضوع پرداخته شده است.

کلیدواژه‌ها: پهلوانی، دوره اساطیری، هخامنشیان، اشکانیان، ساسانیان



۱. پهلوانان در دوران اساطیری

دوران پهلوانی، در تاریخ اساطیری ایران، با چیره شدن فریدون بر ضحاک ستمکار آغاز می‌شود و تا پایان فرمانروایی دودمان کیانی ادامه می‌یابد. مایه اصلی تاریخ در این دوره کینه و دشمنی دیرپا میان ایرانیان و تورانیان است و مضمون اصلی آن دفاع از خاک ایران در برابر نقشه‌های اهریمنی است. در این دوران همه مصایبی که بر سر ایران می‌آید، که بزرگ‌ترین آن‌ها تهاجمات ضحاک، افراسیاب و ار جاسب است، زیر سر اهریمن و بخشی از توطئه جهانی او برای آسیب‌رساندن به جهان اهورامزداست. این دوره به دلآوری‌ها و پیروزی‌های جنگاوران بزرگی که بیشتر آنان از خاندان‌های کارن، سام، نوذر و پشنگ بوده‌اند ممتاز است. با کین‌خواهی منوچهر و به قتل آمدن سلم و تور، دوران فریدون به پایان می‌رسد. دوران منوچهر در واقع با پیروزی بر جبهه اهریمن آغاز می‌شود. دوباره جهان از بدی پالوده می‌گردد. اما برای مقابله با هرگزئی و بدی به تدریج گروهی شکل می‌گیرند که آنان را پهلوانان می‌خوانیم. از اینان سام در بارگاه منوچهر است. در حقیقت نیز از این دوره است که ما با چهره پهلوانان حماسی ایران آشنا می‌شویم. و نیز از این دوره است که تاریخ دینی- حماسی ایران رسماً با سیستان و حوزه دریاچه هامون پیوند می‌خورد و تنها در پایان دوره است که اعتبار پهلوانی و حماسی خود را با مرگ رستم از دست می‌دهد. اگر چه اعتبار دینی آن به دلیل تقدس دریاچه هامون همچنان پابرجا می‌ماند. (یارشاطر؛ ۱۳۷۳: ۴۷۹)

پهلوانان در دودمان پیشدادیان

هوشنگ: در میان شاهان و پهلوانانی که به روایت یشت‌ها برای ایزدان قربانی می‌کنند، معمولاً هوشنگ را نخستین کس می‌دانند. همین امر، این برداشت را به ما می‌دهد که در روزگاری که یشت‌ها را می‌نوشتند هوشنگ نخستین شاهی بوده که بر جهان فرمان می‌رانده است.

آرش: یکی از نام‌آورترین پهلوانان تاریخ اساطیری ایران در دوره منوچهر است و شرح پهلوانی او در نوشته‌های دوران اسلامی که برگرفته از روایات کهن ایرانی است، آمده است. به وی لقب آرش کمانگیر نیز داده‌اند.

گرشاسپ: این پهلوان کهن به دوران هند و ایرانی تعلق دارد. افسانه‌های مربوط به این شخصیت پیش از زردشت وارد روایت‌های دینی شده و رنگ زردشتی به خود گرفته است و گونه‌های متفاوت این روایت‌ها باعث شده است که زمان و شخصیت گرشاسپ در تاریخ اساطیری به آسانی قابل تشخیص نباشد. (صفا، ۱۳۷۸: ۲۱۶)

سام، زال، رستم: در شاهنامه فعالیت‌های قهرمانی این پهلوانان نامی از دوران منوچهر آغاز می‌شود. سام نریمان در خدمت منوچهر، و جهان پهلوان او است و در کین‌خواهی ایرج او را همراهی می‌کند. او امیر زابل است و سرآمد پهلوانان ایران. زال دستان فرزند او است که چون به دنیا آمد سپید موی بود. سام از داشتن چنین فرزندی خود را شرم‌منده می‌بیند و فرمان می‌دهد که کودک را در دامن کوه البرز رها کنند. در آنجا سیمرغ زال

را برمی‌گیرد و او را بزرگ می‌کند تا اینکه تبدیل به یک پهلوان یل و قوی هیکل می‌گردد.

نام رستم مفهوم تهمتن دارد. این معنی را نیز برای اسم او ذکر کرده‌اند: رودی که به بیرون جاری است. رستم فرزند زال و رودابه است. از رستم، در اوستا سخنی به میان نیامده است و در متن‌های پهلوی جز یکی دو بار نشانی از او نیست. برخی بر این عقیده‌اند که رستم پیرو آیین زردشتی است. از پهلوانی‌ها و شگفتی‌آفرینی‌های رستم و هفت‌خان او مطالب بسیاری آورده شده است و بیشترین پهلوانی‌های او در دوره کیکاووس و کیخسرو است. (صفا، همان: ۲۴۲)

بزرگان جنگاور دربار کیانیان: در تاریخ اساطیری، افسانه‌های کیانیان با افسانه‌های دودمان افراسیاب، پهلوان تورانی که دشمنی او با ایران بر دوره حماسی کیانی سایه افکنده، سخت در هم بافته شده است. افراسیاب یکی از برجسته‌ترین شخصیت‌های حماسه ملی است. جنبه اساطیری رویدادها در دوره کیانیان به نسبت دوره پیشدادیان کمتر است. کیانیان به‌طور واضح‌تری جنگجو هستند. دوران، دوران پهلوانی است و پیکار میان ایران و توران بخش بیشتر عصر فرمانروایی این سلسله را در برمی‌گیرد. در این دوره نام افرادی چون: کیکاووس، کیخسرو، لهراسب، گشتاسب، و... برده می‌شود. رستم پهلوانی است که به مراتب بیش از دیگران اوراق شاهنامه را به خود اختصاص داده است. و بعد از رستم خاندان گودرز، برجسته‌ترین بزرگان جنگاور در حماسه ملی را تشکیل می‌دهد. دوره حماسی کیانی برجسته‌ترین دوره پهلوانی را در ادبیات ایرانی را در بر می‌گیرد. این ادبیات می‌بایست ریشه در اشعاری داشته باشد که در ستایش دلآوری‌ها و ماجراهای پادشاهان کیانی بوده و خنیاگرانی که به دربارهای ایشان آموشد می‌کردند و آن‌ها را می‌خواندند. (میرعابدینی، ۱۳۸۶: ۹۳)

موضوع شاهنامه: موضوع شاهنامه تاریخ ایران قدیم از آغاز تا انقراض حکومت ساسانیان به دست مسلمانان است. این عهد ممتد تاریخی ایران به ۵۰ دوره شاهی تقسیم می‌شود که از حیث طول زمان و تفصیل یا اختصار مطالب با یکدیگر متفاوتند؛ چنان که دوره سلطنت هزار ساله ضحاک در شاهنامه به مراتب از دوره سلطنت شصت ساله کیخسرو کوتاه‌تر است. از دوره سلسله اشکانی با اختصاری عجیب یاد شده و چون فردوسی در این باب اطلاعی تحصیل نکرده بود به ناچار از آن گذشته است. مدت سلطنت هر یک از پادشاهان در شاهنامه ذکر شده است. در شاهنامه سه دوره ممتاز می‌توان دید: دوره اساطیری، دوره پهلوانی، دوره تاریخی. (آموزگار، ۱۳۸۰: ۶۱)

دوره اساطیری: این دوره شامل دوران کیومرث، هوشنگ، تهمورث، جمشید، ضحاک تا ظهور فریدون می‌باشد.

دوره پهلوانی: این عهد با نزاع تازه‌ای میان خیر و شر آغاز می‌گردد و آن قیام کاوه آهنگر و فریدون پسر آبتین است در برابر بیدادگری‌های ضحاک. این دوره یعنی دوره پهلوانی از قیام کاوه آغاز می‌شود و با قتل رستم و سلطنت بهمن پسر اسفندیار



ورزش‌هایی که به صورت دسته‌ای و گروهی انجام می‌گرفته جوانان را به خودکاری برمی‌انگیخته و آنان را به هدفی واحد تربیت می‌کرده‌اند. ورزش‌های گوناگون آنان وابسته به امور زندگی و پیوسته به کارهای ضروری حیاتی بوده است. در امتداد تمام مراحل تربیتی از آغاز خردسالی تا پایان دوره رشد، آنان را برای زندگی واقعی آماده می‌ساخته است. (فرای، همان، ۵۳۶)

۳. دوران اشکانیان

جنگاوری و روحیه سلحشوری پارتیان سنتی را پدید آورد که از آن پس هر گونه مردی و مردانگی و جنگیدن تمام عیار به نام ایشان یعنی (پهلوانی = پارتی) خوانده شد. این سنت تنها جنبه نظامی و سپاهیگری نداشت، بلکه با نوعی اخلاق و فرهنگ ویژه خود همراه بود که می‌توان آن را عیاری و جوانمردی نامید. اخلاقی که یکی از مثل‌های برجسته آن در این عصر آرش، کمانگیر و تیرانداز چیره‌دست، بود. این را از آنجا می‌دانیم که لااقل برخی از خاندان‌های اشکانی نسبت خود را به او می‌رساندند و در واقع او را کهن الگوی آیین‌ها و رفتار پهلوانانه خود می‌دانستند. رواج قصص پهلوانی ایران قدیم در این عصر خود دلیل دیگری است بر روحیه عیاری، پهلوانی و حماسی عصر که با مضمون آن قصص متناسب افتاده بود. (میرنی، ۱۳۴۹: ۱۹)

ریچارد فرای معتقد است که: «پارتیان حماسه ملی را پایه نهادند و ساسانیان آن را نگاشتند». و زرین کوب: «امپراتوری اشکانیان را یادآور دنیای پهلوانان حماسه‌ها» می‌داند. یار شاطر نیز می‌گوید: «پس از دوره کیانی، دوره پارتی را باید مهم‌ترین عصر پهلوانی دانست و انگیزه پدید آمدن آن بیشتر ادب پهلوانی در این دوره بوده است». بنابراین می‌توان این اصل کلی را پذیرفته شده دانست که دنیای اشکانی دنیای حماسه و پهلوانی است. اشکانیان که قریب ۴۷۴ سال بر ایران سلطنت کردند، ۸۰ سال پس از هخامنشیان روی کار آمدند. تاریخ جهان تیراندازان و چابک سواران و دلاورانی نظیر جوانان پارتی (اشکانی) را به خود ندیده است. شاهنشاهان اشکانی در اصل قدرتمندان طوایف جنگجوی شمال ایران بودند و انضباط نظامی و تمرینات جسمی و روحی سربازان آن‌ها چنان بود که با همه کمی عده توانستند مدت ۳۰۰ سال در برابر نیروی عظیم امپراتوری روم مقاومت کنند و یک وجب از خاک ایران را به امپراتوران روم که در اروپا و آفریقا و قسمتی از آسیا تاخت‌وتاز می‌کردند ندهند. تیراندازان و دلاوران پارتی در حقیقت نخستین قهرمانان جنگ پارتیزانی دنیا به شمار می‌رفتند. (برزگر، ۱۳۵۰: ۲۲)

شواهد بیشتری از ادوار پهلوانی که در ایام پارتیان رو به تکامل گذاشته در دست است. راست است که هیچ شعر، یا اثر ادبی پارتی در شکل اصلی خود از دوره اشکانیان باقی نمانده است، اما همه شواهد و قراین نشان می‌دهد که حماسه ملی ایران که ریشه در شعر پهلوانی کیانی دارد در دوره پارتیان غنا یافته، دستکاری‌هایی در آن صورت گرفته و سپس انتقال یافته است. هنگامی که خاطره پادشاهان مادی و هخامنشی فراموش گردید این داستان‌های حماسی خصلت تاریخ ملی را به خود گرفت، و آنچه خود را به اوضاع و شرایط عهد ساسانی تطبیق داده بود،

پایان می‌پذیرد. در اصل، پهلوانی‌ترین دوره تاریخ ایران در شاهنامه عهد کیانی تا پایان سلطنت گشتاسپ است. سبب این امر دخالت رستم در جنگ‌ها می‌باشد.

دوره تاریخی: دوره‌ای است که تصورات پهلوانی و داستانی و افراد خارق‌العاده و اعمال غیرعادی تقریباً و به تدریج از میان می‌رود و اشخاص و اعمال تاریخی جایگزین آن‌ها می‌گردند و حماسه ملی ایران نسق و روش تاریخی می‌یابد. از عهد بهمن مقدمات آمیزش دوران پهلوانی و تاریخی به یکدیگر و تحول عصر پهلوانی به عصر تاریخی آغاز می‌شود. (آموزگار، همان، ۶۱)

۲. دوران هخامنشیان

در دوران سلطنت هخامنشیان، تربیت جسمی و روحی ایرانیان بر اثر سازمان مجهز کشوری و لشکری، که به ابتکار کوروش کبیر ایجاد شده، بی‌نظیر بود. افراد ارتش که پهلوانان نیرومندی بودند، به کارهای شگرف و خستگی‌ناپذیر عادت کرده بودند. به همین جهت در لشکرکشی‌های کوروش کبیر، نیروهای ایران تجهیزات سنگینی مثل فلاخن‌های پل‌شکن یا وسایل حفاری برای برگرداندن رودخانه، و ارايه‌های جنگی که ۱۶ گاو قوی هیکل آن‌را می‌کشید به کار می‌بردند. در دوران داریوش کبیر و خشایارشان نیز این شیوه تربیت روحی و جسمانی افراد ادامه یافت. این شاهنشاهان هخامنشی، برای حفظ ارتباط بین نقاط دوردست قلمرو وسیع خود، به پرورش سوارکاران و دوندگان تیزپا همت گماشتند. (فرای، ۱۳۸۵: ۵۳۴)

برجسته‌ترین قسمت تربیت خردسالان و نوجوانان در عصر هخامنشی، تربیت بدنی بود. مفهوم تربیت بدنی در نزد پارسی‌ها، نزدیک به همان مفهومی است که در نزد یونانیان بوده است. ایرانیان ورزش را نه تنها به منظور بهداشت و نیرومندی و رشد جسمی به کار می‌برده‌اند بلکه متضمن تربیت چالاکی، شکیبایی، عزت نفس و تحمل سختی‌ها مانند تشنگی، گرسنگی، خستگی، سردی و ایجاد روح قهرمانی نیز بوده است.

سرانجام در اواخر این عهد گردآوری شد و به صورت مکتوب درآمد. این تألیف که به خود ای نامگ (خدای نامک) معروف است کارمایه شاهنامه فردوسی گردید، اما بسیاری از اجزا و عناصر زردشتی آن حذف شده است. (یار شاطر، همان: ۲۰۶)

پهلوانی و دلاوری: ورزش ایران قدیم، ورزش جنگی و میدانی بوده و کلیه ورزش‌ها وسیله‌ای بودند برای رسیدن به هدف پهلوانی و دلاوری، و کشتی در آن میان مقام اول و فوق‌العاده‌ای را دارا بوده است. در ایران، پهلوانی و دلاوری در میدان‌های نبرد به کار می‌رفته و آزمون می‌شد. ورزش قبل از آنکه برای حفظ سلامتی و رشد ساده عضلانی باشد به منظور نیرومندی و پهلوانی و جنگاوری حاصل می‌شد و ناگزیر از این راه آموختن فنون نبرد برای نائل شدن به مقام قهرمانی توأم با ورزش صورت می‌گرفت. خاصه که شاهان ایرانی پهلوانی را نظام وظیفه عمومی ساخته بودند و آموزگاران و دستورانی برای تعلیم حرفه پهلوانی و جنگاوری به هر سوی کشور اعزام می‌داشتند. فردوسی در شاهنامه چنین نقل می‌کند:

به درگاه چون گشت لشکر فزون

فرستاد به هر سویی رهنمون

که تا هر کسی را که دارد گهر

نماند که بالا کند بی هنر

سواری بیاموزد و رسم جنگ

به گرز و کمان و به تیر خدنگ

چو کودک ز کوشش به نیرو شدی

بهر جستنی در پی آهو شدی (کاظمینی، ۱۳۴۷: ۸۳)

جنگ تن به تن و کشتی در میدان‌های نبرد از خصوصیات بارز نیرومندی و جنگاوری ایرانیان بوده است. پهلوانان به میدان می‌آمدند و مبارز می‌طلبیدند، و پس از چند درگیری، مثل تحمل ضربات گرزهای یکدیگر و از سر گذراندن رگبارهای تیرها و از کار ماندن شمشیرها و سلامت ماندن، به کشتی گرفتن به عنوان آخرین چاره غالب شدن یکی بر دیگری توسل می‌جستند. در کشتی میدانی معمولاً اسپهبدان و لشکرداران که از جنگ آزموده‌ترین افراد سپاهی بودند، مثل پهلوانان عادی پیش قدم می‌شدند. (کاظمینی، ۱۳۴۶: ۱۹)

تقسیم‌بندی افسانه‌های پهلوانی: افسانه‌های کهن پهلوانی که به پارسی بازمانده، بر دو دسته است: یکی افسانه‌های پهلوانی و حماسی است. مانند آنچه که در اوستا و شاهنامه فردوسی باقی مانده است. دیگری افسانه‌های جوانمردی و عیاری است که کهن‌ترین اثر مکتوب آن‌ها داستان سمک عیار است. تحلیل شخصیت‌های پهلوانی اوستایی و شاهنامه‌ای نشان می‌دهد که بسیاری از خصوصیات این پهلوانان از جمله رستم، همسان خصوصیات یکی از خدایان کهن تمدن هند و ایرانی به نام ایندیره است. (مؤن جامی، ۱۳۷۹: ۳۲۸)

صفات پهلوانان: پهلوانان ایرانی از دروغ و جادو بیم داشتند و با جادوگران و ساحران به همان درجه دشمنی داشتند که با دشمنان ایران. یلان ایران همه خداپرست بودند و به کاری دست نمی‌زدند مگر آنکه از خداوند استعانت جویند. به پدر و مادر بسیار احترام می‌گذاشتند و حرمت سالخوردگان را رعایت می‌کردند.

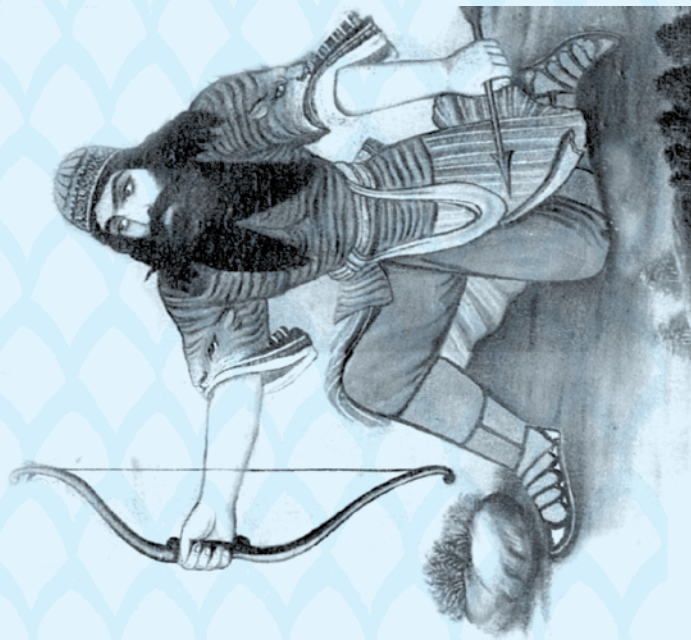
پهلوانان به دروغ و مکر و فریب و نیرنگ دست نمی‌زدند مگر برای نجات کشور و شاه و حفظ نام، و این در صورتی بود که چاره‌ای جز آن نداشتند. (صفا، همان: ۲۴۲)

معرفت در قاموس پهلوانی: از قدیم‌ترین روزگار، در ایران معرفت از اصول و شرایط پهلوانی بوده و تنها زورمندی و تنومندی برای عنوان پهلوانی کفایت نمی‌کرده است. پهلوان یعنی انسان نیرومند و اهل معرفت. وقتی کسی دارای معرفت باشد، طبعاً جوانمرد و فداکار و نوع دوست نیز خواهد بود. معرفت عبارت است از شناسایی به آنچه در زندگی، تابع اعمال و رفتار آدمی باشد و بر او محیط حاکم نباشد. اهل معرفت کسی است که درباره کلیه مسائل تفکر و تأمل کند و در امور تعقل نماید و قدرت تمیز و تشخیص داشته باشد و تقوی و راستی و خداشناسی پیشه سازد و نیکی و کمال را هدف زندگی بشناسد. پهلوانان ایران چه آنان که سردار و اسپهبد بوده‌اند و چه آنان که به دلیری و فداکاری در راه وطن به پادشاهی رسیده‌اند، همه خردمند و دانا بوده‌اند. (کاظمینی، ۱۳۴۳: ۷۲)

یادی از پهلوانان باستانی: از قدیم‌الایام ایرانیان به ورزش و نیرومندی علاقه خاصی داشته‌اند. ایرانیان پهلوانان را به بهترین وجهی مورد احترام و ستایش قرار می‌دادند و در اعیاد ملی و نوروز باستانی مجلسی برپا می‌کردند و پهلوانان بزرگ را به کشتی‌گیری و زورآزمایی و می‌داشتند تا کشتی‌گیران جوان از نبرد آنان استفاده کنند و به فنون جدید و سبک کشتی میدان آشنا شوند و هم حس شهامت را در آنان برانگیزند. از پهلوانان باستانی ایران می‌توان از: رستم، زال، قارن، طوس، گودرز، گیو، بیژن، اسفندیار، فریبرز، هژیر، بهرام، رخام، ربو، گرگین، کنارنگ، ژوبین، اشکش، شاپور، فرهاد، الواء... نام برد. فردوسی مکرر از این پهلوانان در شاهنامه نام برده و آنان را ستوده است. (میرئی، ۱۳۴۹: ۵۴)

پیوند پهلوانی با آیین عرفانی: پیوند پهلوانی و آیین‌های عرفانی پیوندی کهن و اصولاً یکی از خصائص فرهنگ ایران است. به نظر هانری کربن، اینکه پهلوانان و سپاهیان عیارانی بودند که بعدها خود را جوانمرد نامیده‌اند نشان از تغییر کلی ماهیت آنان و تحول (شوالیه‌گری نظامی و جنگی به شوالیه‌گری معنوی و عرفانی و جوانمردی) است. به نظر او: گذر از حماسه پهلوانی به حماسه عرفانی از ویژگی‌های فرهنگ ایران است. همچنان که شهاب‌الدین سهروردی (شیخ اشراق)، پهلوانان حماسی ایران باستان را به عرصه عرفان برده است. (کاظمینی، همان: ۲۶)

آیین پهلوانی در کسوت عیاری: پهلوانان و دلاوران در تاریخ ایران اشکال و نمونه‌های گوناگونی دارند: پهلوانان جنگاوری که به میدان نبرد می‌تازند و میان صفوف دو سپاه با سلاح با حریف می‌جنگند؛ و پهلوانان عیاری که هنگام تسلط بیگانگان امکان نمی‌یابند در پیشاپیش سپاه ملت خویش به میدان جنگ به مقابله دشمن بروند، پس ناگزیر برای تحقق آمال و اهداف جوانمردی خود و بروز دلاوری و فداکاری در راه کسب استقلال کشور و دفاع از مظلومان، مبدل به یک جنگجوی غیرنظامی می‌شوند و با سیاست و حیل و پنهان و آشکار با خصم به مبارزه برمی‌خیزند. (کاظمینی، همان: ۷۲)



تشابه آیین پهلوانی با آیین مهرپرستی: توجه به نیایشگاه‌ها و

معابد زروانی جنبه دیگری از پیوند آن را با توده مردم از سویی و با اخلاق پهلوانی و جوانمردی از سوی دیگر آشکار می‌سازد. پیروان آیین زروانی، معابدی داشتند که، مانند معابد رومی مهر، در زیرزمین بنا شده بود که آن‌ها در کنار آب‌انبارها یا بر روی قنات‌های آب می‌ساختند و پیروان مهر در این معابد تن و روان را می‌پروراندند. و تازه وارد پس از طی مراحل به مرتبه پیر می‌رسید که خود مقامی روحانی و پهلوانی بود. سنت پهلوانی اسم و رسم خود را از عهد پارتی می‌گیرد. سنتی که ترکیب و تلفیقی از سلحشوری و جوانمردی است و از دیرزمان، هم نزد عوام، و هم نزد خواص محبوب بوده است و آیین تمام نمای آن قصص پهلوانی و اسطوره‌های ماست که آن‌را حماسه ملی می‌خوانیم و این عهد روزگار رواج این قصص و دوره تثبیت و تدوین آن است. میان سنت و آیین زروانی و بزرگداشت مهر و ناحیه مشابهت و تناسب بسیار است. آیین مهر به تعبیر درست ویل دورانت «کیش مردانه» بود. آیین مهر ستایش مردان جنگ بود و بنابراین بی‌سبب نبود که سومین مرحله از مراحل تشریف به آیین مهر به نام (سرباز) نامگذاری شده بود. تکیه بر مردی و مردانگی در قصص پهلوانی ما و به‌ویژه در داستان‌های رستم نیز چنان شناخته و روشن است که نیاز به ذکر شاهد و مثال ندارد. خصوصیت برجسته آداب و آیین‌های جوانمردی محبوبیت آن در نزد عامه مردم است. این خصوصیت ویژگی آیین زروانی هم هست که طی دست کم ۶۰۰ سال از اواخر عهد هخامنشی تا پایان عصر اشکانی فرصت خوبی داشت تا خود را همچون یک مذهب بومی تثبیت کند و اصول اعتقادی خود را انسجام بخشد. اقبال عامه مردم به مهر نیز که از خلال روایات مربوط به گرایش طبقات فرودین جامعه، مانند سربازان عادی، به آن برمی‌آید و با شواهد تاریخی گسترش اعجاز‌آور آن همسوست، مؤید خصوصیت عامه‌پسندی این آیین است. (بهار، ۱۹۴)

تأثیر آیین مهر در جامعه: در ایران پرستش مهر نه تنها به درون همه طبقات راه یافت، بلکه باعث پدید آمدن الگوهای رفتاری و آیین‌های جدید شد. از جمله آیین جوانمردی و الگوی پهلوانی مهری است که وجه افتراق بسیاری با الگوی پهلوانی کهن دارد. این پهلوانان جدید که اعضای سازمان‌های جوانمردی بودند، متکی به طبقات میانه حال و تهی دست شهری، کارگران، پیشه‌وران و بازرگانان بودند و گاه مسلح می‌شدند و در مسائل

اجتماعی دخالت می‌کردند و منافع طبقه خود یعنی عامه مردم تولیدکننده شهری را تأمین می‌کردند. در دوره اشکانیان است که آیین مهر گسترش جهانی می‌یابد و به اروپای کنونی می‌رود. (مؤذن جامی، ۱۳۷۹: ۳۳۷)

شباهت شخصیت پهلوانی با شخصیت مهر: در آداب پهلوانی آمده است که پهلوان باید دلیر، طاهر، سحر خیز و پاک نظر باشد و علاوه بر ادای فرائض و سنن شب‌زنده‌داری، دارای حسن خلق باشد. همچنین باید بینوایان را تا سر حد توانایی اعانت کند و از اخلاق پست بپرهیزد. در مهر یشت اوستایی آمده است که مهر دشمن دروغ است. از کلام راستین آگاه است. نماینده پندار، گفتار و کردار نیک است. او حامی تمام آفریدگان است... در سنت وظیفه پهلوان، دفاع از ناتوانان، از میان بردن زورگویان و حمایت از پرهیزگاران است. وی باید رحیم، بخشنده و یاری‌رسان باشد. یک پهلوان، دلاوری بی‌پاک است که هرگز هراسی به دل راه نمی‌دهد و یک تنه بر صف دشمنان می‌زند و ایشان را از میان برمی‌دارد. مهر نیز در میان موجودات تواناترین است، و یلی جنگاور و قوی بازوست. کسی است که در جنگ پایداری می‌کند و قوی‌ترین خدایان و نیرومندترین خدایان و چالاک‌ترین خدایان و پیروزمندترین خدایان است. (بهار، همان: ۱۹۴)

دوران ساسانیان

ساسانیان بعد از اشکانیان زمام امور ایران را در دست گرفتند و نمونه‌ای از پهلوانان نسل جدید ایران، پس از هخامنشیان به حساب می‌آیند. درباره ساسانیان، که پادشاهانی نظیر اردشیر، شاپور، خسرو انوشیروان، خسرو پرویز، قباد و یزدگرد داشتند، داستان‌های حماسی بسیاری در تاریخ هست که از معروف‌ترین آن‌ها شجاعت بهرام گور ساسانی، در گرفتن تاج سلطنتی خویش از میان دو شیر ژیان است. دشمنی شدید میان ایران و توران آنچنان که در حماسه ملی ترسیم گردیده، اگرچه ریشه در عصر پهلوانی ایران داشت که مدت‌های دراز پیش از زردشت بوده است، اما بیشتر گیرایی و حسن تأثیر خود را به وقوع دوباره این دشمنی‌ها و تهاجمات مکرر صحراگردان مشرق در دوره‌های اخیر مدیون است. (منظور تهاجمات ترکان از سوی شرق است که حماسه‌های ایرانی را تحت تأثیر خود قرار داد). (یارشاطر، همان: ۳۲)

منابع

۱. آموزگار، ژاله، ۱۳۸۰، تاریخ اساطیری ایران، تهران، سمت
۲. بزرگر، فرامرز، ۱۳۵۰، تاریخ ورزش ایران، تهران، سازمان تربیت بدنی ایران
۳. بهار، مهرداد، بی‌تا، پژوهشی در اساطیر ایران، تهران، قطره
۴. صفا، ذبیح‌الله، ۱۳۷۸، حماسه سرایی در ایران، تهران، فردوسی
۵. فرای، رن، ۱۳۸۵، تاریخ ایران کمبریج، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، ج ۴
۶. کاظمینی، کاظم، ۱۳۴۳، نقش پهلوانی و نهضت عباری، تهران، چاپخانه بانک ملی
۷. کاظمینی، کاظم، ۱۳۴۶، داستان‌های شگفت‌انگیز از تاریخ پهلوانی ایران، تهران، میهن
۸. کاظمینی، کاظم، ۱۳۴۷، نبرد پهلوانان، تهران، مطبوعات
۹. مؤذن جامی، محمد مهدی، ۱۳۷۹، ادب پهلوانی، تهران، قطره
۱۰. میرعابدینی، ابوطالب، ۱۳۸۶، فرهنگ اساطیری و حماسی ایران، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، ج ۲
۱۱. میرثی، حسن، ۱۳۴۹، آیین پهلوان‌نما، تهران، مهر آیین نو
۱۲. یارشاطر، احسان و دیگران، ۱۳۷۳، تاریخ ایران (کمبریج)، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، ج ۳

از چاپارخانه تا پست الکترونیکی

ام‌الله امینی سمیرمی
دبیر علوم اجتماعی، ناحیه ۶ اصفهان

مقدمه

انسان از همان ابتدای خلقت خویش، خود را نیازمند یاری هموعان دید و زندگی اجتماعی را بنیان نهاد. به این ترتیب، بارشده و توسعه جوامع شکل، نوع و حجم روابط بین آدمیان تغییر یافت و نیازهای جدیدی به وجود آمد و بشر را به سمت ابداع و اختراع ابزار زندگی و حتی ابداع آداب و رسوم و مقررات گوناگون و از جمله «ارتباط» سوق داد. ارتباط از جمله نیازهای اساسی جوامع بشری چه در بین تک‌تک افراد، چه در بین جامعه‌های مختلف است که هم بعد معنوی و نیازهای روحی افراد را شامل می‌شود، هم در مناسبات مادی و مبادلات مختلف بین انسان‌ها خود را نشان می‌دهد.

نخستین قدم در ایجاد ارتباط بین انسان‌ها وقتی برداشته شد که موضوع به وجود آمدن فاصله و ارتباط غیر حضوری مطرح گردید. این گونه بود که بشر برای تماس و طلب درخواست از دیگران، به پیام متوسل شد. روزگاری تنها راه انتقال پیام، حکم و یا هدیه‌ای، تنها کبوتران نامه‌بر یا سوارانی چابک و اسبانی تیزگام بودند که باید فرسنگ‌ها راه را در زمان طولانی طی می‌کردند تا امانتی را به دست گیرنده برسانند اما امروزه بشر به مدد فناوری‌های نوین در چشم بر هم زدنی، پیام خود را به هر نقطه جهان می‌رساند.

کلیدواژه‌ها: چاپار، چاپارخانه، پست، پست الکترونیک، توییتر، گوگل

چاپار در ایران

ژان شاردن، جهانگرد فرانسوی که در عصر صفویه به ایران آمده است، می‌نویسد: در زبان فارسی آورنده پیام شفاهی را «پیام‌رسان» و حامل پیام کتبی را «پیک» می‌گویند. فرستادن پیک و پیام از نقطه‌ای به نقطه دیگر تاریخی چند هزار ساله دارد. واژه «چاپارخانه» که ریشه آن از لغت ترکی چاپانمان به معنی تندرو است، در دوره صفویه متداول شد و به منازل بین راهی و پستی قدیم گفته می‌شد. (شاردن: سال نشر: ۱۳۷۲، ۳۱۶)

در ایران سابقه پیک و چاپار به زمان حکومت هخامنشیان باز می‌گردد و از آن زمان به تناسب حکومت‌ها و دولت‌های وقت، دستخوش تغییرات بسیاری شده است. (حسین آبادی، ۱۳۸۶: ۱۲)

«این سازمان بیشتر وظیفه اطلاعاتی و کسب خبر داشته است تا انتقال و مبادله مرسولات عادی. قسمت اعظم مرسولات پستی، نامه‌های حکام به یکدیگر در جهت اهداف سیاسی بوده است.» (بی‌نا، صنعت حمل و نقل، شماره ۸۴)

دوره پادشاهی داریوش اول اوج وسعت و ترقی کشور در بین دیگر حاکمان هخامنشی محسوب

از تشکیلات چاپاری در دوره اشکانیان اطلاع دقیقی در دست نیست (همان: ۲۲) اما در دوره ساسانیان اهمیت زیادی به آن داده می‌شده است. وجود بقایای راه‌ها و پل‌های عظیم در مناطق جنوبی و غربی کشور و «همچنین وجود آثاری هر چند بسیار جزئی از چاپارخانه‌های آن دوره در فارس که توسط پروفیسور استین در «تنگ ملون» پیدا شده و او همه آن‌ها را مربوط به ساختمان‌های پستی زمان ساسانیان می‌داند، همه دال بر اهمیت و عظمت این تشکیلات در آن دوران است.» (کریستن سن، ۱۳۸۱: ۸۰)

تشکیلات چاپاری بعد از اسلام

از تشکیلات چاپاری دوره اسلامی در اغلب کتب مسالک و تواریخ با عنوان «دیوان برید» نام برده شده و «این تشکیلات برای اولین بار در زمان معاویه پایه‌ریزی و در زمان حکومت عمر بن عبدالعزیز گسترش یافته و مرتب شده است.» (عبدلی فرد، ۱۳۸۳: ۲۲)

دیوان برید در این دوره علاوه بر وظیفه اصلی خود که شامل فعالیت‌های پستی دولتی بوده، وظیفه دیگری نیز داشته و آن ارسال اخبار و اتفاقات شهرستان‌ها به طور محرمانه به خلیفه بوده است (همان: ۲۸). یکی از راه‌های ارتباطی که در آن دوره اهمیت ویژه‌ای داشته «شاهراه بزرگ شرق یا شاهراه خراسان بوده است که از بغداد شروع می‌شد و بعد از گذشتن از خنقین و همدان و ری به نیشابور و مرو و از آنجا به منطقه ماوراءالنهر می‌رفت و مرکز خلافت را با حکومت‌های منطقه شرق مرتبط می‌ساخت.» (عبدلی فرد، ۱۳۸۳: ۲۳)

منه‌هی (جاسوس و خبرگزار) عنوانی بود که به پیک‌ها و چاپارها در دوره ساسانیان تا آل بویه (۳۹۵-۵۲۰ هـ) اطلاق می‌شد. وظیفه اصلی

می‌شود. (حسین آبادی، ۱۳۸۶: ۶۷) در آن زمان از شوش جاده‌های مهمی به سایر نقاط ساخته بودند. یکی از این جاده‌ها از شوش به سارد می‌رسید و تا افسوس (شهری بوده در منتهی‌الیه غربی ترکیه کنونی بر ساحل دریای مدیترانه) امتداد داشت و طول آن ۲۶۸۳ کیلومتر برآورد شده و دارای ۱۱۱ مهمان‌سرا و چاپارخانه بود. بنابر گزارش مورخان قدیم، کاروان‌ها آن را در طول نود روز و پیک‌های شاهی، در یک هفته طی می‌کردند.» (سلطان زاده، ۱۳۶۲: ۷۳)

هرودوت که تأسیس تشکیلات چاپاری را به داریوش اول نسبت داده است، درباره چاپارهای ایرانی می‌نویسد: هیچ وسیله‌ای در جهان سریع‌تر از چاپارهای پارسی نیست. این کار ابتکار خود ایرانی‌هاست. (هرودوت: ۴۵) از دیگرکارهای داریوش تعیین مالیات معین براساس امکانات و شرایط برای هر ایالت بود. او برای رونق تجارت سکه‌ای از طلا به نام «دریک» برای نخستین بار در ایران پدید آورد و «برای تسهیل عبور و مرور بین ایالات و محل کالا و نیز سرعت لشکرکشی و نقل و انتقالات نظامی و اداری، اقدام به ساختن راه‌های بسیار کرد که در بین آن‌ها چاپارخانه‌های زیادی در نظر گرفته شده بود.» (صفا، ۱۳۸۲: ۱۵)

چاپارخانه در دوره داریوش و پس از آن

در دوره داریوش چاپارخانه دو وظیفه مهم برعهده داشت:

۱. تقسیم کار در نیروی انسانی تشکیلات چاپاری و کادر پشتیبانی آن مانند تفکیک وظایف پیک‌ها، مهمان‌خانه‌دارها و احیاناً موزعین؛
۲. ایجاد امکانات رفاهی، وسایل ساختمان و تعمیر و مرمت راه‌ها و مهمان‌خانه‌ها، احداث جاده شوش به سارد که ادامه آن به سواحل دریای مرمه می‌رسید. (همان: ۱۶)



منهیان رساندن اخبار به پایتخت بود. لزوم تحکیم پایه‌های قدرت سیاسی و نافذ بودن اوامر حکومت در سرتاسر کشور موجب می‌شد که مأموران پستی از نفوذ خوبی برخوردار باشند. از این رو آنان قادر بودند گزارش‌هایی مستقل حتی درباره اعمال امیران و حکام مقتدر ولایات به مرکز مخابره نمایند. در عصر حکومت آل بویه، برید و پست دو سازمان جداگانه از یکدیگر بودند اما برید از بسیاری جهات همانند پست عمل می‌کرد. رئیس این دیوان، نامه‌ها و گزارش‌ها را از صاحبان برید در هر شهر و ناحیه دریافت می‌کرد و به اطلاع امیر یا خلیفه می‌رساند. به جهت تسریع در امر خبررسانی به اوضاع راهدارخانه‌ها و راهداران و پیک‌ها بسیار رسیدگی می‌شد و آن‌ها دستمزد قابل قبولی دریافت می‌کردند. با این توضیح، عمده‌ترین وسایل انتقال اخبار و نامه عبارت بود از: برید که خود دو نوع سواره و پیاده را در بر می‌گرفت. دوم کبوتر و پرستوی نامه‌بر، سوم پیک‌های دونده. (آخته، ۱۳۸۷)

«در زمان سلجوقیان، تا زمان **ملکشاه**، دیوان برید وجود نداشت.» (نوذری، ۱۳۸۰: ۱۸۸) تا اینکه **خواجه نظام‌الملک طوسی**، وزیر کاردان ایرانی، به ملک‌شاه سفارش کرد که در مسیر راه‌های عمده کشور پیک‌های مرتب نشانند و امکانات ایشان را فراهم کند. (آخته، ۱۳۸۷)

به دنبال حمله چنگیز و تسلط مغول‌ها بر ایران تشکیلات چاپاری شکل جدیدتر و مفصل‌تری پیدا کرد، «به تدریج راه‌های قلمرو حکومتی مرمت شدند و منازل بین راهی به نام جدید «یام» جای بریده‌های سابق را گرفت.» (عبدلی فرد، ۱۳۸۳: ۲۴) **مارکوپولو**، سیاح ایتالیایی، که در اواخر قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم میلادی سفری به چین کرده است، در سفرنامه خود ضمن شرح مسیر سفر از این تشکیلات یاد کرده و به شرح آن پرداخته است. (ایل میلونی، ۱۳۵۰: ۱۱۵)

«در زمان تیمور از تبریز تا سمرقند چاپارخانه‌هایی که همواره اسب آماده حرکت داشتند ساخته شد که چاپارها و پیک‌ها بتوانند شب و روز راه‌پیمایی کنند.» (عبدلی فرد، ۱۳۸۳: ۲۵)

با تشکیل حکومت صفویه به علت تغییر مراکز حکومت به تدریج راه‌های چاپاری قدیم اهمیت خود را از دست دادند و جاده‌های چاپاری جدیدی تأسیس شدند و با از بین رفتن یام‌خانه‌ها، چاپارخانه‌ها جای آن‌ها را گرفت. (عبدلی فرد، ۱۳۸۳: ۲۷)

بعد از انقراض صفویه، افشاریان و زندیان تحول خاصی در سازمان پستی کشور ایجاد نکردند. فقط نادرشاه در طول راه‌های زمینی «میل‌های نادری» برافراشت که بیشتر به عنوان راهنما برای مسافران عمل می‌کرد. بقایای این میل‌ها در مسیر کرمان به زاهدان فراوان به چشم می‌خورند. (آخته، ۱۳۸۷)

مقارن این زمان در ترکیه (عثمانی) چاپارخانه‌هایی دایر بود که مسافر می‌توانست از آنجا اسب کرایه کند؛ در حالی که در ایران هر مسافر باید برای خود اسبی می‌داشت. «بالاخره در زمان زمامداری **فتحعلی شاه قاجار** برنامه دایر کردن تشکیلات چاپاری مورد توجه قرار گرفت، و این برنامه به خصوص در آذربایجان و به همت **عباس میرزا** و با کمک وزیر با تدبیرش، **قائم مقام**، اجرا شد و بعدها توسط **امیرکبیر** مجدداً احیا و تکمیل گردید.» (عبدلی فرد، ۱۳۸۳: ۳۳-۳۲)

از سال ۱۲۶۴ ق با شروع سلطنت **ناصرالدین شاه** و صدارت امیرکبیر تشکیلات ارتباطی موجود نیز همراه با سایر امور به تدریج شامل تحولاتی شد که امیر، بانی آن بود. «وی در مرحله اول راه‌های چاپاری را ترمیم کرد و چاپارخانه‌های جدیدی بنا نمود و برای چاپارخانه‌های ایالات برنامه‌های منظم تدوین کرد. امیرکبیر از اواخر سال ۱۲۶۶ هـ ق پست را از حالت انحصار دولتی خارج و آن

مجموعه کاروانسرا و چاپارخانه میبد



تحولات عظیم در سیستم ارتباطات دنیا

تاکنون تحولات عظیمی در سامانه‌های ارتباطی در جهان صورت گرفته است: تلگراف، تلفن، بی‌سیم و نیز سرویس‌های پست الکترونیکی، تویستر، فیس‌بوک و گوگل ویو مجموعه‌ای از تعاملات دائمی را میان کاربران ایجاد کرده‌اند. اولین تلگراف در ۲۴ ماه مه ۱۸۴۴ میلادی (سوم خرداد ۱۲۲۳ هجری شمسی) توسط، **ساموئل مورس** فرستاده شد که شامل این پیام بود: «بابا این خدا چه چیزی خلق کرده». مورس با این اختراع به نام‌آوران تاریخ پیوست.

۳۲ سال بعد، یعنی در دهم مارس ۱۸۷۶ (۱۹ اسفند ۱۲۵۵)، **الکساندر گراهام بل** تلفن را اختراع کرد و در اولین پیغام تلفنی که برای دستیارش، **واتسون**، مخابره نمود چنین گفت: «آقای واتسون، بیا اینجا باهاش کار دارم.»

«**گولیلیمو مارکونی** ۱۹ سال بعد، یعنی در سال ۱۸۹۵ (۱۲۷۴ هجری شمسی)، ارتباطات بی‌سیم را پایه‌گذاری کرد» و جایزه نوبل فیزیک را در سال ۱۹۰۹ میلادی به خود اختصاص داد. البته فناوری بی‌سیم ۳۰ سال بعد، یعنی در سال ۱۹۲۴، با افتتاح ارتباط مخابراتی بین انگلستان و آفریقای جنوبی پا به عرصه وجود گذاشت. «اولین پیام بی‌سیم که بین **سرادگار والتون**، کمیساریای عالی آفریقای جنوبی، و هرترزگ، نخست‌وزیر این کشور مبادله شد بدین شرح بود: «ما بر فراز زمان و مکان با هم سخن می‌گوییم ... و امیدواریم که این فناوری جدید باعث صلح میان ملل شود.» (جلالی، ۱۳۸۰: ۶)

پست الکترونیکی

همانند تلگراف، تلفن و بی‌سیم، ارسال اولین نامه الکترونیکی هم در یک لحظه تاریخی اتفاق افتاد.

اختراع پست الکترونیکی یا همان ایمیل، سیستم ارتباطات دنیا را متحول کرده است، به‌طوری که در سراسر دنیا پست الکترونیک به دلیل سرعت آنی و هزینه نسبتاً پایین آن به‌صورت جزء لاینفک زندگی روزمره درآمده است. (جلالی، ۱۳۸۰: ۶). «اولین پیغام پست الکترونیکی عبارت از حروف «QWERTYUIOP» بود که آن را مهندس **ری تام‌لینسون** در سال ۱۹۷۱ میلادی به‌عنوان یک نمونه آزمایشی، از یک کامپیوتر به کامپیوتر دیگر و برای خودش ارسال کرد.» (۱۳۸۰: ۶) این حروف حرف‌های ردیف اول صفحه کلید کامپیوتر

را عمومی کرد. از این سال پست و حمل و نقل در ایران صورت دیگری به خود گرفت و در سراسر کشور شبکه‌ای از چاپارخانه‌ها به‌وجود آمد که در هرکدام اسب همیشه در اختیار مسافران بود.» (عبدلی فرد، ۱۳۸۳: ۳۶) بدین ترتیب، امیرکبیر، صدر اعظم ناصرالدین شاه، پست نوین ایران را پایه‌گذاری کرد.

با گسترش روابط و مناسبات بین‌المللی، «صنعت پست» هم وارد مرحله‌ای جدید شد و این موضوع به‌صورت یک نیاز عمده، کشورهای جهان را وادار کرد که از مشاوران و مستشاران کشورهای دیگر که در حوزه خدمات پستی تجربه و دانش بسیاری اندوخته بودند، برای ساماندهی و ساختارمند نمودن پست کمک بگیرند. ایران نیز از این قاعده مستثنی نبود و تقریباً «از ابتدای تشکیل اتحادیه پستی جهان» درصدد ارائه خدماتی که تأمین‌کننده نیازهای داخلی و مناسبات خارجی بود، برآمد. (حسین آبادی، ۱۳۸۶: ۱۳)

پست در اروپا

از آغاز انقلاب صنعتی در اروپا با پیشرفت‌هایی که رفته‌رفته در عرصه علم و صنعت پدید آمد، نیاز کشورهای دنیا به ارتباطات پستی بین‌الملل، بیشتر احساس شد. «در قرن ۱۶ میلادی به پیشنهاد «فرانسوا دو تاکسی» یک سرویس پستی بین‌المللی به معنای واقعی کلمه به وجود آمد اما تا قبل از آن برای ارسال نامه‌ها از سرویس پیک‌های مخصوص پادشاهان، دانشگاه‌ها و مجامع بزرگ مذهبی استفاده می‌شد و از آن موقع می‌بایست مبادله مرسولات بین کشورهای چین، اتریش، آلمان، هلند، ایتالیا، فرانسه، اسپانیا و... از طریق موافقت‌نامه‌های بین‌المللی انجام گیرد» (حسین آبادی، ۱۳۸۶: ۱۶) سابقه پیدایش **تمبرهای پستی** نیز مربوط به سال ۱۸۴۰ میلادی است که اولین بار با پیشنهاد «رولاند هینی» در ایتالیا انجام گرفت و برای ارسال هر نامه یک پنی تعیین شد. سابقه **پست مدرن** نیز به همین سال برمی‌گردد.

«در سال ۱۸۷۴ میلادی در کنفرانسی که در شهر «برن» سوویس با حضور نمایندگان ۲۲ کشور انجام گرفت، «اتحادیه پستی جهانی» پایه‌ریزی شد. رسالت اصلی این اتحادیه از بدو تأسیس همکاری‌های بین‌المللی و تشکیل شبکه پستی جهانی به‌منظور تسهیل در ارتباطات پستی بین‌المللی بود.» (حسین آبادی، ۱۳۸۶: ۱۷). این گونه بود که پست به‌عنوان یک سرویس عمومی جهت استفاده همگان در قرن ۱۹ میلادی تولد یافت.

تام لینسون
بود.

تام لینسون
که در سال
۱۹۶۵ از دانشگاه

ام.آی.تی فارغ التحصیل

شده بود، برای شرکت BBN کار می کرد.

این شرکت از طرف وزارت دفاع آمریکا مأموریت ساخت و طراحی «آرپانت» را بر عهده گرفت. «آرپانت» در اصل پدر بزرگ اینترنت است. اینترنت در سال ۱۹۷۳ توسط آژانس پروژه های تحقیقاتی پیشرفته سازمان دفاع آمریکا موسوم به «آورآپا» به عنوان یک پروژه مطرح شد. به این ترتیب یک برنامه تحقیقاتی تدوین گردید تا تکنیک ها و فناوری هایی را برای اتصال شبکه های مختلف به یکدیگر بررسی کند. به این منظور لازم بود پیمان های ارتباطی را توسعه دهند تا کامپیوترهای متصل به شبکه با یکدیگر ارتباط داشته باشند و از دل همه این ها آرپانت متولد شد. آرپانت، که بعدها به عنوان اینترنت معروف شد، تا سال ۱۹۸۶ به دانشمندان و محققان خدمات ارائه می کرد اما کمبود بودجه در سال ۱۹۹۱ سبب شد که اینترنت را از حالت اختصاصی که فقط در اختیار مؤسسات آموزشی بود خارج کنند. در چنین زمان مهمی تام لینسون در این شرکت و در این پروژه حضور داشت. «وی برنامه پیغامی را طراحی کرد که شامل دو قسمت: SNDMSG و READMAIL بود که اولی برای ارسال پیام و دومی برای دریافت آن بود. با این دو برنامه افراد مختلف می توانستند روی یک کامپیوتر برای یکدیگر پیغام بگذارند. در حقیقت، هر فرد پیغام خود را در صندوق پستی فرد دیگر که در اصل یک پوشه به نام همان فرد در آن کامپیوتر بود، قرار می داد. هم زمان با این کار، تام لینسون بر روی برنامه دیگری به نام CypNET کار می کرد. برنامه CypNET در اصل یک پروتکل یا پیمان انتقال فایل بود که توانایی و قابلیت ارسال و دریافت فایل ها را بین ۱۵ کامپیوتر آرپانت ایجاد می کرد.» (جلالی، ۱۳۸۰: ۶۷)

در سال ۱۹۷۲ تام لینسون با انتخاب نماد @ به عنوان راهی برای مشخص کردن نشانی ایمیل متعلق به سیستم های دیگر، ایمیل را به شبکه آورد. (isna.ir) علت انتخاب این بود که: «اولاً @ جزء حروف الفبا نبود بنابراین مشکلی برای جدا کردن اسم کاربری یا اسم فرستنده از کامپیوتر میزبان به وجود نمی آمد. دیگر اینکه این علامت

@ این مزیت را هم داشت که به معنی «در یا» «داخل» (at) به کار برود.» (جلالی، ۱۳۸۰: ۸)

امروزه پست الکترونیک در جهان به قدری توسعه یافته است که به سختی می توان نبود آن را در دنیا تصور کرد. این پدیده به صورت یکی از مهم ترین وسایل ارتباطی روزمره درآمده است. اما فعالیت نسل جدیدی از سرویس ها نیز، مانند تویتر، فیس بوک و سرویس های بی شمار دیگری که هر یک برای داشتن سهمی از دنیای جدید رقابت می کند، شروع شده است و همان طور که ایمیل (رایانامه یا پست الکترونیک) حدود دو دهه قبل معرفی شد، این تغییر جهت وعده شکل گیری شیوه ارتباطی جدیدی را می دهد و به نظر می رسد برتری ایمیل به پایان رسیده باشد. البته همه از ایمیل استفاده می کنند اما ایمیل برای نوع استفاده پیشین ما از اینترنت مناسب بود؛ زمانی که با وارد شدن به اشتراکمان و خارج شدن از آن، پیام هایمان را کنترل می کردیم. در حالی که اکنون چه در پشت میز کار و چه با یک تلفن همراه همواره می توان به اینترنت متصل بود؛ اتصال دائمی، شماری از روش های جدید را برای ارتباط ایجاد کرده است که سریع تر و سرگرم کننده تر از ایمیل هستند. وقتی ایمیل همچنان به رشد خود ادامه می دهد، انواع دیگر خدمات ارتباطی خیلی سریع تر رشد می کنند.

این سیر همچنان ادامه دارد و روز به روز شیوه های ارسال پیام و برقراری ارتباط میان آدمیان متنوع تر، سریع تر و جذاب تر خواهد شد.

منابع

۱. آخته، قاسم؛ «نگاهی به تاریخچه خبررسانی در ایران»، روزنامه شرق، ۱۳۸۷.
۲. اولینسن، جورج؛ تاریخ هروودت، ترجمه ق. وحید مازندرانی، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۳.
۳. ایل میلونی؛ سفرنامه مارکوپولو، ترجمه محمد لوی عباسی، انتشارات گوتنبرگ، ۱۳۵۰.
۴. بی نا؛ «پست در ایران از ابتدا تا قاجاریه»، فصلنامه صنعت حمل و نقل، شماره ۸۴.

۵. جلالی، پیمان؛ «اولین نامه الکترونیکی را چه کسی پست کرد»، فصلنامه کامپیوتر، شماره ۷۸، ۱۳۸۰.

۶. حسین آبادی، مسعود؛ قبول در پست، انتشارات گسترش علوم پایه، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۶.

۷. عبدلی فرد، فریدون؛ چاپخانه و راه های چاپاری در ایران، جلد اول، انتشارات هیرمند، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۳.

۸. سلطان زاده، حسین؛ روند شکل گیری شهرها و مراکز مذهبی در ایران، انتشارات آگاه، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۲.

۹. صفا، ذبیح الله؛ تاریخ سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ایران، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۲.

۱۰. کریستن سن، آرتور؛ ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد، تهران، ۱۳۶۷.

۱۱. نودری، عزت اله؛ تاریخ اجتماعی ایران، انتشارات خجسته، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۰.

12. WWW.isna.ir

مردی از پاریز

در فقدان استاد باستانی پاریزی

زهرامروتی

دبیر تاریخ، منطقه ۱۹ شهر تهران

بوده و رابطه تنگاتنگی با دانشجویان داشت. سرانجام در مردادماه ۱۳۸۷ حکم بازنشستگی خود را از دانشگاه تهران دریافت نمود. از باستانی پاریزی یک دختر و یک پسر به یادگار مانده است.

فعالیت‌های فرهنگی

شوق نویسندگی باستانی از همان دوران کودکی و نوجوانی در پاریز و با خواندن نشریاتی مانند «جبل‌المتین»، «آینده» و «مهر» برانگیخته شد، باستانی اولین نوشته‌های خود را در سال‌های ترک تحصیل موقت (۱۳۱۸ و ۱۳۱۹) در قالب روزنامه‌ای به نام «باستان» و مجله‌ای به نام «ندای پاریز»، در پاریز منتشر می‌کرد. اولین نوشته او در جراید آن زمان، مقاله‌ای بود با عنوان «تقصیر با مردان است نه زنان» که در سال ۱۳۲۱ در مجله «بیداری کرمان» چاپ شد. پس از آن مقالات بسیاری از او به‌عنوان نویسنده یا مترجم از زبان‌های عربی و فرانسه در روزنامه‌ها و مجلاتی مانند کیهان، اطلاعات، خواندنی‌ها، یغما، راهنمای کتاب، آینده و... چاپ شد. اولین کتاب باستانی «پیغمبر دزدان» نام دارد که شرح نامه‌های طنزگونه شیخ محمدحسن زیدآبادی است و در سال ۱۳۲۴ در کرمان چاپ شد.

۱۳۲۰ به دانش‌سرای مقدماتی کرمان رفت و معلم شد. او پس از اخذ دیپلم در سال ۱۳۲۵ برای ادامه تحصیل به تهران رفت و از سال ۱۳۲۶ در دانشگاه تهران به تحصیل در رشته تاریخ پرداخت. پاریزی به گواه خاطراتش از نخستین ساکنان کوی دانشگاه تهران (واقع در امیرآباد شمالی) بوده است. شعری نیز دراین باره دارد که یک بیت آن این است:

فاش می‌گویم و از گفته خود دلشادم
ساکن ساده‌دل کوی امیرآبادم.
باستانی پاریزی در سال ۱۳۳۰ از دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل شد و برای انجام تعهد دبیری به کرمان بازگشت و تا سال ۱۳۳۷ خورشیدی که در آزمون دکتری تاریخ پذیرفته شد، در کرمان ماند. او دوره دکتری تاریخ را نیز در دانشگاه تهران گذراند و با نوشتن پایان‌نامه‌ای درباره «ابن اثیر» دانش‌نامه دکتری خود را نیز دریافت کرد. باستانی پاریزی در همان ایام در اداره باستان‌شناسی زیرنظر محمدتقی مصطفوی به‌کار پرداخت و مجله «باستان‌شناسی» را نیز یک سال منتشر کرد. در سال ۱۳۳۸ به دانشگاه تهران انتقال یافت و مدیریت داخلی مجله دانشکده ادبیات را برعهده گرفت. وی تا سال ۱۳۸۷ استاد تمام وقت آن دانشگاه



دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی، استادی بزرگ از خطه هنرپرور کرمان و آزادمردی سترگ در حوزه تاریخ، فرهنگ و ادب ایران در روز سه‌شنبه پنجم فروردین ماه ۱۳۹۳ بهار طبیعت را با بهشت فضیلت پیوند زد و به جاودانگی پیوست.

او در سوم دی‌ماه ۱۳۰۴ در پاریز متولد شد. تا پایان دوره ابتدایی در پاریز تحصیل کرد و در عین حال از محضر پدر خود، حاج آخوند پاریزی هم بهره می‌برد. پس از پایان تحصیلات ابتدایی و دو سال ترک تحصیل ناگزیر، دوره اول دبیرستان را نیز به پایان رساند و در سال



یاد آن شب که صبا بر سر ما گل
می‌ریخت

بر سر ما ز در و بام و هوا گل می‌ریخت
سر به دامان منت بود و ز شاخ بادام
بر رخ چون گلت آرام صبا گل می‌ریخت
خاطرت هست که آن شب، همه شب
تا دم صبح
گل جدا، شاخه جدا، باد جدا گل
می‌ریخت؟

نسترن خم شده، لعل لب تو می‌بوسید
خضر گویی به لب آب بقا گل می‌ریخت
زلف تو غرقه به گل بود و هر آن گاه که
من
می‌زدم دست بدان زلف دو تا، گل
می‌ریخت...

از میان نوشته‌های باستانی، هشت
کتاب او در نام خود عدد هفت را دارند
(سبعة ثمانية) که عبارت‌اند از: خاتون
هفت قلعه و آسیای هفت سنگ، نای
هفت بند، اژدهای هفت سر، کوچه هفت
پیچ، زیر این هفت آسمان، سنگ هفت
قلم و هشت الهفت. از دیگر آثار استاد
می‌توان به کتاب‌های زیر اشاره کرد:

پیغمبر دزدان (چاپ هفدهم ۱۳۸۲)،
راهنمای آثار تاریخی کرمان (چاپ کرمان
۱۳۳۵) دوره مجله هفتاد (چاپ کرمان
۱۳۳۷-۱۳۳۶)، تاریخ کرمان (تصحیح
و تحشیۀ تاریخ وزیری، چاپ چهارم
۱۳۷۴)، منابع و مآخذ تاریخ کرمان
(۱۳۴۰)، سلجوقیان و غز در کرمان
(چاپ دوم ۱۳۷۳)، فرماندهان کرمان
(تصحیح و تحشیۀ تاریخ شیخ یحیی،
چاپ سوم ۱۳۷۱)، جغرافیای کرمان
(تصحیح و تحشیۀ جغرافیای وزیری،
چاپ پنجم ۱۳۸۴)، گنجعلی‌خان
(چاپ سوم ۱۳۶۷)، وادی هفتاد
انجمن آثار ملی، (جلد اول ۱۳۵۵)،
تاریخ شاهی قراخانیان (۱۳۵۵)، تذکره
صفویه کرمان ۱۳۶۹، صحیفه‌الارشاد
(پایان صفویه)، یادبود من (مجموعه
شعر، چاپ دوم ۱۳۶۴)، محیط سیاسی
و زندگی مشیرالدوله، (چاپ دوم ۱۳۴۱)
اصول حکومت آتن (ترجمه از ارسطو
۱۳۴۱)، با مقدمه دکتر غلامحسین
صدیقی (چاپ چهارم ۱۳۸۴)، تلاش
آزادی، (نام جدید همان کتاب محیط
سیاسی و زندگی مشیرالدوله است (که

شب و روز، مرا به محوطه چاپخانه
می‌کشاند و وقت و بی‌وقت آنجا رفته و
ندیم کارگران شده بودم. خاطرم می‌آید
یک روز که پا به داخل محوطه گذاشتم،
متوجه شدم کارگری به کارگر دیگر
گفت: پسر پیغمبر دزدان آمد!
از باستانی بیش از شصت عنوان کتاب
تألفی یا ترجمه باقی مانده است.
برخی کتاب‌های وی شامل مجموعه
برگزیده‌ای از مقالات او هستند و برخی
از ابتدا به‌عنوان کتاب نوشته شده‌اند.

شعرهای کودکی در آرزوی باران

باستانی پاریزی علاوه بر تألیف، دستی
هم در سرودن شعر داشت. او اولین
شعر خود را در کودکی در روستای
پاریز و در آرزوی باران سرود و بعدها
در جوانی (۱۳۲۷) منتخبی از شعرهای
خود را در کتابی به نام «یادبود من»
به چاپ رساند. یکی از غزل‌هایش با
مطلع «یاد آن شب که صبا بر سر ما
گل می‌ریخت» را غلامحسین بنان در
یادبود مرحوم ابوالحسن صبا خوانده
است. ابیاتی از این غزل را می‌خوانیم:

خودش در باب جمع‌آوری و چاپ و
انتشار این کتاب چنین می‌گوید: «در
اوقات تحصیل در دانش‌سرای پسران
کرمان، این نامه‌ها را تنظیم کردم و
یک روز صبح بدون مقدمه، جزوه را
برداشتم و در بازار وکیل کرمان، راه
افتادم. هنوز شوشه‌های شعاع آفتاب،
که از سوراخ‌های دایره‌شکل سقف
بازار به کف زمین می‌تابید، حالت
عمودی به خود نگرفته بود که من برابر
کتابفروشی «گلبهار» قرار داشتم. به
مدیر کتابفروشی سلامی کردم و گفتم:
«چنین جزوه‌ای دارم؛ آیا احتمال چاپ
آن هست؟» سپس می‌افزاید: «هرگز
فراموش نمی‌کنم نگاه مدیر را که چگونه
کنجکاوانه در چهره این محصل که
می‌خواست خود را جزو مؤلفین قالب
بزند، دوخته شده بود. آقای سعیدی،
مدیر کتابفروشی بلافاصله و با لهجه
یزدی گفت: «ان شاء الله چاپ می‌شود».
باستانی پاریزی ادامه می‌دهد: «چاپ
کتاب راه افتاد و از فردا شخصاً برای
تصحیح نمونه‌ها، مرتب به چاپخانه
می‌رفتم. شوق و ولع من به چاپ کتابی
که البته نامم روی جلد آن خواهد بود،



→ باستانی پاریزی در میان همکارانش

تشییع پیکر استاد

از آنجا که استاد خود دوست پیکرش در کنار همسر محبوبش، مرحومه حبیبه حائری، در بهشت زهرای تهران آرام گیرد وی را در همان جا به خاک سپردند.

صبح پنجشنبه هفتم فروردین ۱۳۹۳ پیکر استاد از مقابل دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران تشییع شد و به قطعه ۲۵۰ بهشت زهرا (س) انتقال یافت و به خاک سپرده شد. قطعه شعری که زنده یاد باستانی برای سنگ مزارش سروده بود چنین است:

یک عمر شدیم محو تاریخ و سیر
و ز جمله علل بازگرفتیم خبر
حق بود که علت العلل بود و دگر
باقی همگی عوارض زودگذر

مراسم سومین روز درگذشت استاد شنبه نهم فروردین ماه ۱۳۹۳ در مسجد جامع شهرک قدس تهران با حضور جمعی از نویسندگان، اهالی قلم و علاقه‌مندان وی برگزار شد.

یادآور می‌شود که مجله رشد آموزش تاریخ نیز در شماره ۷ خود مصاحبه‌ای با دکتر باستانی پاریزی انجام داده است که علاقه‌مندان می‌توانند به آن مراجعه کنند.



در سال ۱۳۴۷ برنده جایزه یونسکو شد) یعقوب لیث (چاپ هشتم ۱۳۸۲) (این کتاب به زبان عربی نیز ترجمه و در قاهره چاپ و منتشر شده است)، شاه منصور (چاپ ششم ۱۳۷۷)، سیاست و اقتصاد عصر صفوی (چاپ پنجم ۱۳۷۸)، اخبار ایران از ابن اثیر (ترجمه کامل چاپ دوم ۱۳۶۴) از پاریز تا پاریس (چاپ هشتم ۱۳۸۱)، شاهنامه آخرش خوش است (چاپ ششم ۱۳۸۳)، حماسه کویسر (چاپ چهارم) همچنین کتاب‌های تن آدمی شریف است، نون جو و دوغ‌گو، فرمانفرمای عالم، از سیر تا پیاز، مار در تیکه کهنه، کلاه گوشه‌نوشین روان، هزاردستان، ماه و خورشید فلک، سایه‌های کنگره، بازیگران کاخ سبز، پیر سبزپوشان، آفتابه زرین فرشتگان، نوح هزار طوفان، در شهر نی‌سواران، شمعی در طوفان، خودمشت‌مالی، محبوب سیاه و طوطی سبز، درخت جواهر، گذار زن از گذار تاریخ، کاسه کوزه تمدن، پوست پلنگ، حصیرستان، بارگاه خانقاه، هواخوری در باغ با گوهر شب‌چراغ و گرگ پالان. باستانی از پرکارترین مورخان و وقایع‌نگاران سده اخیر ایران و صاحب مکتبی تازه و نگرشی نو به تاریخ محلی و عمومی ایران بود. او مردم را با تاریخ الفت داد و هزاران ایرانی را، که خوانندگان آثار پرتعدادش بودند، در کلاس‌های صمیمی و آموزنده خود نشانید و عصا ره آنچه را از حقایق تاریخ آموخته بود، به آن‌ها آموخت. شاید یکی از علل اقبال مردم به آثار دکتر باستانی، علاوه بر صداقتش در نقل تاریخ و مبارزه با جهل، این بود که راه نفوذ بین مردم را به درستی پیدا کرده بود. این گونه است که هیچ خواننده‌ای هنگام مطالعه آثار او احساس خستگی نمی‌کند و خواسته و ناخواسته مسحور قلمش می‌شود که تاریخ را در قالب ادبیات و رمان تاریخی ارائه می‌کند.



دو وزیر ناشناخته عصر صفوی؛ خواجه میرزا حاتم بیگ و میرزا طالب خان اردوبادی

دکتر فریدون شایسته
دانشگاه پیام نور رشت

مقدمه

در رأس تشکیلات دیوانی دوره آغازین حکومت صفوی مقام «وکیل نفس نفیس همایون» قرار داشت که بعد از شاه، عالی‌ترین مقام در این دوره به‌شمار می‌آمد. از دوره سلطنت شاه اسماعیل یکم تا شاه عباس یکم، مقام وکیل، که به‌عنوان نایب‌السلطنه دارای اختیارات وسیع و فوق‌العاده‌ای بود، نیروی رقیب و معارضی چون گروه‌های قزلباش را رویاروی خود می‌دید که منصب فورچی باشی در اختیار آنان بود. در دوره سلطنت شاه عباس، عنوان **اعتمادالدوله** که برای وزیر اعظم به‌کار می‌رفت، عملاً جایگزین مقام وکیل شده بود و دو تن از برجسته‌ترین دارندگان این مقام، **میرزا حاتم بیگ اردوبادی** و پسرش **طالب خان** بودند. هدف از نگارش این مقاله علاوه بر تبیین چگونگی چالش فراروی مقام اعتمادالدوله، که همانا ستیزه و رقابت عنصر نظامی بود، معرفی خاستگاه اجتماعی خاندان اردوبادی، به‌ویژه خواجه میرزا حاتم بیگ اردوبادی و فرزندش طالب خان، وزرای اعظم شاه عباس یکم و کارنامه فعالیت‌های این پدر و پسر طی سه دهه مسئولیت آنان است. مهم‌ترین نتیجه حاصل از این تحقیق را می‌توان شناخت دو تن از رجال مهم سیاسی-اجتماعی دوره سلطنت شاه عباس یکم دانست که درباره آنان تاکنون مقاله‌ای مستقل نگارش نیافته است. به‌علاوه، این مقاله می‌تواند نقش و پیشینه این دو وزیر اعظم تاریخ ایران را به‌عنوان ادبیات تحقیق درباره صدر اعظم‌های ایران فراهم آورد.

کلیدواژه‌ها: صفوی، شاه عباس یکم، حاتم بیگ، طالب خان، وزیر اعظم، اعتمادالدوله

خاستگاه جغرافیایی - اجتماعی خواجه حاتم بیگ

اردوباد ناحیه‌ای است در شمال رود ارس و یکی از مناطق سرسبز و دلنشین به‌شمار می‌رود. **اسکندربیگ ترکمان** در معرفی آن نواحی، با الهام از یکی از ابیات خواجه حافظ شیرازی، از طراوت و سرسبزی این ناحیه چنین یاد کرده است:

«ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس

بوسه زن بر خاک آن وادی و مُشکین کن نفس

که اغلب مورخان به آن اشاره کرده‌اند (منجم، ۱۳۶۶: ۳۸۲)، (نصرآبادی، ۱۳۶۱: ۲۳۴)، (ترکمان، همان: ۲/۷۲۳)، (جنابدی، ۱۳۷۸: ۴۷۴)، (لویسی بلان، ۱۳۷۵: ۸۴).

حیطه وظایف و عملکرد خواجه حاتم‌بیگ

با توجه به منابع دوره صفوی، می‌توان حیطه وظایف و دایره اختیارات مقام اعتمادالدوله را همانند جایگاه و اهمیت مقام «وکیل نفس نفیس همایون» در ایام سلطنت شاه اسماعیل یکم دانست؛ با این تفاوت که در دوره نسبتاً طولانی سلطنت شاه اسماعیل یکم، منصب صدر هم تحت اختیار وکیل بود. در حالی که در دوره سلطنت شاه عباس یکم، وزیر اعظم اگرچه همانند دوره شاه اسماعیل یکم بر رکن لشکری (نظامی) هم احاطه داشت و بر آنان فرمانروایی می‌کرد، اما صاحب منصب صدر به‌عنوان عالی‌ترین مسئول تشکیل مذهبی در جامعه، به مثابه یک نهاد مستقل عمل می‌کرد.

اگرچه منابع دوره صفوی از حسن کیاست، توانمندی و لیاقت خواجه حاتم‌بیگ اردوبادی به فراوانی سخن گفته‌اند، نقش برجسته او تنها به حضورش در عرصه‌های نظامی و لشکرکشی‌ها محدود شده است. به این شرح:

الف. سرکوبی سید مبارک، حاکم ولایت

با مطالعه زندگی‌نامه‌های مقامات اعتمادالدوله در دوره سلطنت خاندان صفوی، نمی‌توان نظریه **راجر سیوری** را مبنی بر فضیلت سالاری در جامعه دوره صفوی پذیرفت. (سیوری، ۱۳۶۳: ۵-۱۶۴) سیوری بر این عقیده است که در دوره سلطنت شاه عباس یکم، فضیلت سالاری بر خاستگاه اجتماعی مقامات مقدم شمرده شده بود. اما دیدگاه وی تنها در مورد استخدام نیروهای جدید سپاه دوره صفوی مانند ورود عناصر ارمنی، گرجی و چرکسی به تشکیلات نظامی این دوره و در ذیل عنوان «غلامان خاصه شریفه» پذیرفتنی است.

از بیان خاستگاه همه مقامات اعتمادالدوله این دوره صرف‌نظر می‌کنیم و تنها به یکی دیگر از اعتمادالدوله‌های دوره سلطنت شاه عباس یکم نظر می‌افکنیم تا دلیل منطقی برای اثبات دیدگاه نگارنده ارائه گردد: «**خلیفه سلطان** (سلطان‌العلما و دستورالوزراء) که از اعتمادالدوله‌های دوره سلطنت شاه عباس یکم است، خود و پدرش هر دو صاحب منصب «صدر» بودند. او داماد عباس یکم بود که شاه لقب سلطانی را به وی داده بود. خاندان او در نزد شاه عباس یکم، از قرب و منزلت خاصی برخوردار بودند.» (رنجبر، ۱۳۷۳: ۱۴۴-۱۴۳)

وحدت رویه‌ای در منابع دوره صفوی درباره خواجه حاتم‌بیگ اردوبادی دیده می‌شود و آن ویژگی‌های برجسته اخلاقی و صفات عالی شخصیتی و انسانی اوست

اردوباد در دامنه کوه قپان واقع شده و در کمال زهت و خرمی به لطافت و عزوبت ماه و باغات و بساتین میوه‌دار و چشمه‌های خوشگوار شهره است.» (ترکمان، ۱۳۵۰: ۷۲۳ - ۲/۷۲۲)

میرزا محمد طاهر نصرآبادی

همانند اسکندربیگ ترکمان، از موقعیت جغرافیایی خرم و سرسبز این ناحیه یاد کرده و در تحسین از خاندان اردوبادی می‌نویسد: «اکثر ایشان به حلیه صلاح و پرهیزگاری و زبور قابلیت استعداد ذاتی و سلامتی نفس و اخلاق حمیده آراسته و پیراسته، همواره مرجع و ملجأ عموم آن دیار بوده‌اند.» (نصرآبادی، ۱۳۶۱: ۲۳۴) ترکمان، حاتم‌بیگ را از نوادگان **خواجه نصیرالدین طوسی** دانسته و درباره خاستگاه اجتماعی او که در واقع ذکر پیشینه و سوابق حضور این خاندان و شخص وی در مراتب دستگاه دیوانی است، چنین گفته است: «پدر خواجه حاتم‌بیگ - بهرام اردوبادی - در زمان سلطنت **شاه تهماسب اول**، مقام کلاتتری اردوباد را به عهده داشت. او بیش از ده سال، وزارت **ولی خان افشار** و پسر او، **بیگ تاش خان** حاکم کرمان، را به عهده داشت. پس از آن به خدمت شاه عباس اول درآمد و به منصب مستوفی‌الممالکی در این دوره دست یافت. وی در این منصب آن‌چنان کفایت و کاردانی نشان داد که، پس از مدت شش ماه توانست به مقام بزرگ وزارت اعظم دست یابد. (ترکمان، همان: ۳/۱۰۱۹)

↓ میدان امام (ره)



خوزستان و شهرهای دزفول، شوشتر و هویزه

در این مأموریت وی به همراه **فرهادخان روملو** به خوزستان سفر کرد و در مسیر عزیمت به خوزستان، حاکم لرستان به نام **شاهوردی خان** به استقبال اعتمادالدوله و همراهانش آمد و اظهار اطاعت و انقیاد کرد. (ترکمان، همان: ۲/۷۲۳)

ب. سرکوب طوایف افشار و حسن خان حاکم کهگیلویه

بنا به نوشته منابع دوره صفوی، میرزا حاتم بیگ اردوبادی، به همراه فرهادخان روملو، در رأس جمعی از امرا، قورچیان (گارد سلطنتی) و ملازمان عازم کهگیلویه شدند و طوایف افشار و لرهای دشمن زیاری را، که سر به شورش و نافرمانی برداشته بودند و در آن ناحیه به ایجاد هرج و مرج و راهزنی می پرداختند، سرکوب کردند و حسن خان را که در ایام هرج و مرج، به تغلب بدان ولایت دست یافته بود از قدرت برکنار کردند. (ترکمان، همان: ۲/۵۳۰ و (منجم، ۱۳۶۶: ۱۲۹)

پ. لشکرکشی به هرات و سرکوب و هزیمت ازبکان

ترکمان، خواجه حاتم بیگ را فردی توانا در فرماندهی نیروهای نظامی برشمرده است. وی دو ویژگی را در فرماندهی نظامی وی مورد تأکید قرار می دهد:

۱. او ضمن همراهی با سپاه در لشکرکشی ها، فرماندهان و امرای نظامی

را نیز به اعطای هدیت [هدایا] و ترفیعات می نواخت.

۲. در سفر نظامی به هرات از نیروهای صاحب نام در میان چهره های نظامی تنها دو تن به نام های **ولی بیگ یوزباشی استاجلو** و **قاسم بیگ جلودار** کشته شدند. این پیروزی تنها با کشته شدن یکصد نفر از سپاه صفوی به دست آمد. (ترکمان، همان: ۲/۵۷۳)

ت. لشکرکشی به آذربایجان
در سال ۱۰۱۹ ه ق / ۱۶۰۹، که مقارن با بیست و چهارمین سال سلطنت شاه عباس یکم بود، امیرخان، از اکراد طایفه برادوست در سلماس، به شورش و نافرمانی پرداخت. خواجه میرزا حاتم بیگ اردوبادی در رأس سپاهی به قصد سرکوب وی عازم آن ناحیه گردید اما به هنگام فتح قلعه، درگذشت. [لذا] نیروهای قزلباش به سرداری «محمد بیگ بیگدلی» قلعه را فتح کردند و امیرخان را به قتل رساندند. سپس از سوی شاه عباس مقام اعتمادالدوله (وزیر اعظم) به پسر حاتم بیگ به نام میرزا طالب خان واگذار شد. (ترکمان، همان: ۲/۷۲۷)

ث. نقش خواجه حاتم بیگ اردوبادی در مقام منشی دارالانشا
به رغم اینکه منابع صفوی تنها از خدمات نظامی حاتم بیگ سخن گفته اند دو محقق دوره معاصر، از نقش خطیر وی

در امور دیوانی و اداری نیز یاد کرده اند. ذبیح الله ثابتیان او و اسکندر بیگ ترکمان را، دو تن از نویسندگان آزموده در حسن تحریر، استحکام اسلوب و مضامین شیوا می داند که ذوق و قریحه و تسلط آنها در کتابت دوره سلطنت شاه عباس یکم دخیل و مؤثر بوده است (ثابتیان، ۱۳۴۳: ۲۵۱) وی سه نامه شاه عباس را - نامه به عبدالؤمن خان ازبک، نامه به عبدالله خان ازبک و نیز جواب به نامه مولانا سعدالدین، ملای دربار سلطان مراد سوم پادشاه عثمانی - اثر خواجه حاتم بیگ می داند. (ثابتیان، همان: ۲۸۲، ۲۶۰، ۲۵۲) با این حال، اگرچه خواجه حاتم بیگ را می توان به دلیل کتابت نامه ها، از مشاوران و اصحاب خاص شاه عباس یکم دانست، اما مسلماً نقش وی فراتر از کتابت نامه ها بوده است. **لویی بلان** هم بر این نظر است که او کوشش می کرد تا روش مصادره اموال و جریمه را که پیشینیان برای حکومت اجرا می کردند، ملغی سازد و رفتار عادلانه ای را جایگزین آن کند (لویی بلان، همان: ۸۴). تاریخ درگذشت خواجه میرزا ۱۰۱۹ ه / ۱۶۱۰ ذکر شده است. (منجم، همان: ۳۸۱)

چرا مورخان صفوی و سفرنامه نویسان، کمتر به خواجه پرداخته اند؟ در این باره می توان علل ذیل را برشمرد:

الف. اقتدار شاه عباس یکم بر تمامی امور مملکت
شم عمل گرایی شاه عباس یکم که



سه موفقیت بزرگ، یعنی احیای امنیت داخلی، برقراری قانون و نظم، تجدید سازمان سپاه و اصلاح نظام مالی و نیز بیرون راندن ازبکان از خراسان و بالاخره بازپس گرفتن سرزمین‌های تحت اشغال عثمانی را به دنبال داشت. (سیوری، همان: ۶۶) موجب گردید که از نقش و عملکرد مستقیم مقام اعتمادالدوله کاسته شود.

ب. برجستگی نام و اقدامات مقام اعتمادالدوله در دوره جانشینان شاه عباس یکم

«نقش و عملکرد مقام اعتمادالدوله در زمانی پررنگ و خطیر جلوه می‌کرد که شاهان صفوی در ضعف و ناتوانی بودند» (کریمی، ۱۳۷۹: ۲۸۲) و (متی، ۱۳۷۷: ۶۱)

میرزا طالب‌خان اردوبادی

میرزا طالب‌خان اردوبادی پس از ده سال حضور در تشکیلات دولتی و در مقام وزیر اعظم، عزل گردید. منابع درباره علت برکناری وی به ذکر واژه‌های کلی و مبهم بسنده کرده و از بیان واقعیت خودداری کرده‌اند و لذا دیدگاه‌های مورخان دوره صفوی درباره او متناقض به نظر می‌رسد. از یک سو او را به نیکي و فضیلت ستوده‌اند و از سوی دیگر برکناری‌اش را متوجه عملکرد نامطلوب خود او قلمداد نموده‌اند. **واله قزوینی** (اصفهانی) علت برکناری او را «به سبب مصاحبت با جهال و مداومت در ساغرهای مالا مال» بیان می‌کند. (واله قزوینی، ۱۳۸۲: ۵۰۷) اسکندربیک ترکمان علت را غلبه نفس اماره دانسته است (ترکمان، همان: ۳/۹۶۵) و هدایت هم «غرور جاه و منصب» را برشمرده است. (هدایت، ۱۳۸۰: ۸/۴۲۵)

دوره دوم انتصاب میرزا ابوطالب به مقام وزیر اعظمی به روزگار سلطنت شاه صفی برمی‌گردد. وی از سال ۱۰۴۱ ه.ق تا ۱۰۴۳ ه.ق وزیر اعظم وی بود و در این سال به دستور شاه صفوی به قتل رسید. منابع دوره صفوی ابوطالب را ستوده‌اند. ترکمان او را به «فنون فضایل و کمالات علمیه» می‌ستاید (ترکمان، همان: ۲/۱۱۸۸)، **خواجگی اصفهانی**

او را «وزیر عالی‌مقدار» دانسته است. (خواجگی اصفهانی، ۱۳۶۸: ۱۸۸)، **ابوالمفاخر بن فضل‌الله حسینی** هم او را «نظام‌الملک ثانی» برشمرده است (حسینی، ۱۳۸۸: ۶۶). هر دو مورخ اخیر، یعنی خواجگی اصفهانی و ابوالمفاخر حسینی، علت قتل وی را نه در ضعف و بی‌تدبیری میرزا طالب‌خان در اداره امور محوله و یا خیانت به شاه صفی، بلکه متوجه دسایس مقامات درباری کرده‌اند. خواجگی اصفهانی علت اتخاذ تصمیم قتل وزیر اعظم را از سوی شاه صفی، متوجه «معاندانی می‌داند که از دیرباز رشته مخاصمت را در پیچ‌وتاب داشتند و در انتها [آماده] فرصت بودند تا به گفت‌وگوهای سعایت‌آمیز، مزاج اعتدال سرشت حضرت ظل‌اللهی را نسبت به او منحرف سازند.» (خواجگی اصفهانی، همان: ۱۸۸) ابوالمفاخر حسینی هم می‌نویسد: «وزارت اعظم، روزگاری فراوان، لیل و نهاری بی‌پایان محسود روزگار بود.» (حسینی، همان: ۶۶)

با توجه به خاستگاه اجتماعی میرزا طالب‌خان و داوری منابع دوره صفوی درباره وی، می‌باید آن دسته از دیدگاه‌هایی را که وزیر اعظم را به ارتکاب امور ناشایست متهم کرده‌اند مردود دانست؛ زیرا وی طی نامه‌ای که به استاد و معلمش، **میر محمد حسین حسینی تفرشی**، نوشته علت برکناری‌اش را از سوی شاه عباس یکم، عدم توفیقش در پیش بردن امور موافق رضای خالق و پادشاه خلاق دانسته است. (حسینی، همان: ۷۱) او در این نامه از علل عدم موفقیتش سخن نگفته ولی شاید بتوان عزل وی را از مقام وزیری اعظم، در راستای اجرای سیاست جدید شاه صفی، مبنی بر وارد کردن نیروهای جدید به ساختار و تشکیلات سیاسی، اداری، اجتماعی و اقتصادی حکومت صفوی قابل پذیرش دانست؛ زیرا در روزگار شاه صفی بود که وزیر خواجه‌ای که مورد حمایت مثلث نیروهای جدید- غلامان خاصه، زنان صیغه‌ای و خواجه سرایان- بود، یعنی **ساروتقی**، جانشین وی گردید. عداوت و ستیزه‌جویی میرزا تقی‌خان ساروتقی با خاندان اردوبادی، مطمئناً

نقش بسزایی در تحریک شاه صفی مبنی بر قتل میرزا طالب‌خان اردوبادی داشته است. شاید بتوان قصه تلخ تحریک شاه صفی را نسبت به قتل میرزا طالب‌خان از سوی ساروتقی، تکرار واقعه قتل عمیدالملک کندی از سوی سلطان الپ ارسلان سلجوقی به تحریک خواجه نظام‌الملک طوسی برشمرد.

منابع

۱. محمدحسن، اعتمادالسلطنه؛ تاریخ منتظم ناصری، ج ۲، تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، دنیای کتاب، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۴.
۲. باستانی یاریزی، ابراهیم؛ سیاست و اقتصاد عصر صفوی، انتشارات صفی علیشه، چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۷.
۳. ترکمان، اسکندربیک؛ تاریخ عالم‌آرای عباسی، جلد ۳، به اهتمام ایرج افشار، انتشارات امیرکبیر و چاپ دوم، تهران و اصفهان، ۱۳۵۰.
۴. ———، ———، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۸۷.
۵. تابینیان، ذبیح‌الله؛ اسناد و نامه‌های تاریخی و اجتماعی دوره صفویه، کتابخانه ابن‌سینا، چاپ اول، تهران، ۱۳۴۳.
۶. جنابیدی، میرزا بیگ روضه الصفویه؛ به کوشش غلامرضا طباطبائی مجد، انتشارات موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، تهران، ۱۳۷۹.
۷. حسینی، ابوالمفاخر؛ تاریخ شاه‌صفی (تاریخ تحولات ایران در سال‌های ۱۰۵۲-۱۰۳۸)، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محسن بهرام نژاد، نشر میراث مکتوب، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۸.
۸. خواجگی اصفهانی، محمد معصوم؛ ایران در روزگار شاه صفی، به کوشش ایرج افشار، انتشارات علمی، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۸.
۹. رنجبر، محمدعلی؛ «خلیفه سلطان»، ماهنامه کیهان اندیشه، شماره ۵۷، آذر-دی، قم، ۱۳۷۳.
۱۰. سیوری، راجر؛ ایران عصر صفوی، ترجمه احمد صبا، کتاب تهران، تهران، ۱۳۶۳.
۱۱. کریمی، علی‌رضا؛ «وزارت در دوره صفویه»، فصلنامه حکومت اسلامی، سال پنجم، شماره یکم، قم، ۱۳۷۹.
۱۲. لویی‌بلان، لوسین؛ زندگی شاه‌عباس، ترجمه ولی‌الله شادان، انتشارات اساطیر، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۵.
۱۳. متی، رودی؛ «ثبات در بی‌ثباتی، دستگاه دیوانی ایران در اواخر قرن هفدهم میلادی (یازدهم هجری)»، ترجمه محمد نظری هاشمی، فصلنامه پژوهش‌های تاریخی (علمی- پژوهشی)، شماره ۱-۲، پاییز و زمستان، تهران، ۱۳۷۷.
۱۴. منجم، جلال‌الدین؛ تاریخ عباسی (روزنامه ملاجلال)، به کوشش سیف‌الله وحیدیان، انتشارات وحید، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۶.
۱۵. نصرآبادی، میرزا محمدطاهر؛ تذکره نصرآبادی، تصحیح و مقابله وحید دستگردی، کتاب‌فروشی فروغی، تهران، ۱۳۶۱.
۱۶. وحید قزوینی، میرزا محمدطاهر؛ تاریخ جهان‌آرای عباسی، تصحیح سیدسعید میرمحمدصادق، پژوهشگاه علوم‌انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۸۳.
۱۷. هدایت، رضاقلی‌خان؛ تاریخ روضه الصفای ناصری (صفویان و افشاریان)، ج ۸، انتشارات اساطیر، چاپ اول، ۱۳۸۵.



میرزا نصرالله خان مشیرالدوله

جعفر ربانی

اشاره

در مجموعه چهره‌های انقلاب مشروطه، در هر شماره به معرفی یکی از این چهره‌ها می‌پردازیم. سعی خواهد شد چهره‌ها متفاوت از یکدیگر و در عرصه‌های مختلف باشند. در شماره پیش شادروان آیت‌الله سید محمد طباطبایی، یکی از دو چهره برجسته روحانی مشروطه (در تهران) را معرفی کریم و در این شماره میرزا نصرالله خان مشیرالدوله را که چهره‌ای سیاسی است معرفی می‌کنیم.

خاندان پیرنیا

در میان افراد خاندان پیرنیا که نامشان با نهضت مشروطه پیوند خورده است، سه تن بیش از دیگران شهرت دارند. بزرگ‌ترین آنان، میرزا نصرالله خان مشیرالدوله است و دو دیگر پسران او حسن مشیرالدوله پیرنیا و حسین مؤتمن‌الملک پیرنیا هستند. این نوشتار گذری است بر زندگی پیرنیا پدر.

پیرنیاها از طرف پدر، از نوادگان مردی به نام حاجی عبدالکریم و از طرف مادر از فرزندان شخصی به نام حاج محمدحسن نائینی هستند. این دو نیا هر دو از مشاهیر عرفای محل خود بوده‌اند ولی نیای مادری، یعنی محمدحسن، که مدفن او در نایین است و دارای بقعه و تکیه و محل اجتماع است، مرتبه‌ای بالاتر از حاجی عبدالکریم داشته است و ظاهراً به او، پیرنایین می‌گفته‌اند.^۱

میرزا نصرالله -فرزند آقامحمد- در حدود سال ۱۲۵۵ ه. ق، در نایین متولد شد؛ یعنی حدود ۷۰ سال قبل از مشروطه. چون خانواده‌اش اهل فرهنگ و معرفت بودند در همان جا تحصیل کرد تا به جوانی رسید. ظاهراً سجایا و خلق و خوی خاصی داشته و از جمله «جوان و جویای نام» بوده است؛ زیرا که قصد مهاجرت به تهران کرد و در ۲۷ سالگی با پای پیاده راهی تهران شد. البته در میان راه به کاروانی پیوست و خود را به تهران رساند. میرزا نصرالله، در تهران ابتدا خود را

به محزری، یعنی کاغذنویسی، در جوار مسجد شاه مشغول کرد، زیرا از خط و ربط و سواد خوبی برخوردار بود. چندان کارش رونق نگرفت تا آنجا که وقتی یکی از خویشاوندان او به نام «حاجی پیرزاده» وی را دید، او را سرزنش کرد که چرا به تهران آمده است و با دادن مبلغی به او توصیه کرد که به نایین بازگردد. میرزا نصرالله مردّد شد که برود یا بماند. به عادت مألوف خود استخاره کرد. بازگشتن بد آمد. از قضا چندی بعد خواب عجیبی دید. خواب دید که جدش حاج محمدحسن، یک کیسه به او داد و گفت: «نصرالله، در این کیسه هر چه هست متعلق به تو می‌باشد. کیسه را باز کردم. دیدم سه عدد مهر در آن کیسه می‌باشد که یکی مهر وزارت لشکر می‌باشد و دیگری مهر وزارت خارجه و دیگری مهر صدارت». (ناظم‌الاسلام کرمانی، ج ۱، ص ۱۰۰)

ظاهراً آن استخاره و این خواب کار خودش را کرد و سبب شد میرزا نصرالله

جای پای خود را در تهران محکم کند. پس نامه‌نویسی و محرری را ادامه داد تا اینکه به‌خاطر سوادش، چندی بعد جذب دستگاه **أصف‌الدوله**- وزیر عدلیه ناصرالدین‌شاه- شد و این نقطه عطفی بود در زندگی مشیرالدوله. پس از سه سال- با توجه به شایستگی‌هایی که از او دیده شد- **أصف‌الدوله** وی را به وزیر خارجه، **میرزا اسعیدخان مؤتمن‌الملک** معرفی کرد و او را با شغل «ثباتی» در وزارت خارجه استخدام کردند.

از آن پس کار مشیرالدوله روز به روز بالا گرفت. سه سال بعد به سمت منشی کارگزاران آذربایجان به تبریز اعزام شد. در آنجا با دختر یکی از مسئولان کارگزاری ازدواج کرد که حاصل آن یک فرزند دختر و سه پسر به نام‌های علی، حسن و حسین بود. ده سال در تبریز بود تا اینکه پس از ده سال به تهران احضار شد و نایب سوم وزارت خارجه گردید و کلمه «خان»، هم به اسمش افزوده شد. طی چند سال از مقام نایب سومی به نایب دومی و سرانجام نایب اولی رسید و از ناصرالدین شاه لقب مصباح‌الملک گرفت.

در وزارت اعظمی **میرزا علی‌خان امین‌الدوله**، هنگامی که **عبدالحسین میرزا فرمانفرما**، وزیر جنگ شد، با وجود اختلافاتی که در میان بزرگان لشکری و کشوری وجود داشت، میرزا نصرالله‌خان، به وزارت لشکر (اداره کل دارایی قشون) انتخاب شد و «به مدت سه سال کارهای وزارت لشکر را در نهایت خوبی از پیش برد. (ناظم‌الاسلام کرمانی، ج ۱، ۵۲۶) سرانجام در سال ۱۳۱۷ در زمان مظفرالدین‌شاه، پس از اینکه **میرزا محسن‌خان مشیرالدوله**، وزیر خارجه، در پاریس درگذشت، **میرزا علی‌اصغر خان اتابک اعظم**، میرزا نصرالله را به جانشینی او انتخاب نمود و از مظفرالدین‌شاه لقب «مشیرالدوله» را نیز برای او درخواست کرد. شادروان ابراهیم صفایی که تلاش ارزنده‌ای در شناخت رهبران مشروطه داشته است در بیان خوبی و خصلت‌های فردی مشیرالدوله چنین نوشته است: «... رفته‌رفته

زندگی مشیرالدوله رنگ اشرافی گرفت. ولی او صرفه‌جو و ممسک بود. تظاهر به ثروت (مندی) نمی‌کرد. در استفاده و مداخل هم محتاط بود. کوشش داشت که به چهره حق به جانب او غبار تهمت و افترا بی‌نشینند. اما همان قدر که از تظاهر به ثروت خودداری داشت به زهد و عبادت خودنمایی می‌کرد و نماز خود را در دفتر کار خود می‌خواند و مراجعان وی ساعت‌ها منتظر می‌شدند تا نمازش تمام شود و سپس با او وارد صحبت شوند. (صفایی، ۱۰۲)

مشیرالدوله در مقام وزیر خارجه

در سال‌های وزارت خارجه مشیرالدوله رویدادهایی به وقوع پیوست که نقش او را در تاریخ روابط خارجی ایران در آن دوره- نفیاً یا اثباتاً- برجسته ساخته است که از آن جمله است اولین قرض ایران از بانک استقراضی روس. این قرض به مبلغ ۵۰ میلیون تومان آن روز بود که در ظاهر برای ترویج و توسعه کشاورزی ایران گرفته شد ولی در عمل قسمتی از آن صرف سفر مظفرالدین‌شاه به فرنگ شد و قسمتی هم در دست درباریان و افراد صاحب نفوذ افتاد و حیف و میل گردید. روشن است که مشیرالدوله شخصاً و به تنهایی این کار را مدیریت نمی‌کرده و افراد دیگری هم، چه بسا با نفوذ بیشتر، در این کار دخیل بوده‌اند، اما به هر حال در وزارت وی این اتفاق رخ داد. متعاقب این قرضه، ایران وام دومی هم از روسیه گرفت که نه تنها مثل قرضه اول حیف و میل شد بلکه با شرایط سختی هم از روسیه اخذ شد که یکی از شرایط آن «کاهش حقوق گمرکی واردات روسیه به ایران» بود. قرارداد این وام توسط «نوز» بلژیکی، وزیر گمرک ایران به‌طور محرمانه بسته شد اما چون خبر آن در روزنامه‌های روسیه منتشر گردید موجب ناخشنودی انگلیسی‌ها شد و اعتراض آن‌ها را برانگیخت. این امر سبب شد، مشیرالدوله، به‌خاطر ایجاد موازنه میان دو دولت روس و انگلیس، در سال ۱۳۲۰ قراردادی نیز با دولت بریتانیا

مبنی بر کاهش تعرفه گمرکی واردات انگلیس به ایران امضا کند تا رضایت آن‌ها را نیز جلب کرده باشد. می‌بینیم که مشیرالدوله پای قراردادهایی را امضا کرده که ما امروزه بی‌تردید و به حق آن‌ها را قراردادی استعماری می‌خوانیم.^۲

مشیرالدوله و مشروطیت

می‌دانیم که قانون مشروطیت در صدارت عظمای مشیرالدوله به امضای مظفرالدین‌شاه رسید. بنابراین مشیرالدوله نقش کلیدی و اساسی در این امر مهم و تاریخی ایفا کرده است.

ماجرای صدر اعظم شدن او به این ترتیب روی داد: یکی از صدر اعظم‌های مؤثر و مقتدر دوره قاجار **علی‌اصغر اتابک اعظم** بود. وی صدر اعظم سه پادشاه قاجار، یعنی ناصرالدین‌شاه، مظفرالدین‌شاه و محمدعلی‌شاه بود و سرانجام به دست عباس آقا تبریزی کشته شد.

پس از عزل اتابک به دستور مظفرالدین‌شاه، نخست عین‌الدوله به مدت سه سال و بعد از آن با اوج گرفتن نهضت مشروطه‌خواهی، میرزا نصرالله خان مشیرالدوله، صدر اعظم شد. مشیرالدوله اولاً خودش به حسن سابقه و صحت عمل مشهور بود و درایت خود را در انجام امور مهم به ثبت رسانده بود. ثانیاً به واسطه دو پسر تحصیل کرده‌اش حسن و حسین- که اولی در روسیه و دومی در فرانسه تحصیل کرده و با حکومت قانون و نیز با مفاهیمی چون «آزادی» و «حقوق مردم»... آشنا و بلکه به آن معتقد بودند- بیشتر به مشروطه‌خواهان گرایش داشت تا به مستبدان و حکومت‌گران قاجاری؛ ضمن اینکه البته حافظ منافع و مقامات و حیثیت خودش نیز بود. به هر حال، هنوز به عنوان صدر اعظم منسوب نشده بود که مسئله مشروطه‌خواهی پیش آمد که در ضمن آن عده‌ای به سفارت انگلیس، به‌عنوان دادخواهی، پناهنده شدند.

مشیرالدوله که در آن وقت وزیر خارجه بود و بنا به وظیفه‌اش باید روابط دولت را با سفارت کشور خارجی تنظیم می‌کرد

مظفرالدین شاه

و مانع ادامه تحصن می‌شد، به نوشته ناظم الاسلام، «یا به مسامحه و ماطله گذرانید و یا عمداً در مقام خرابی کار عین الدوله برآمد، ... چه بی میل نبود که عین الدوله از کار بیفتد بلکه انقلاب سلطنت و تزلزل دولت قاجاریه را مایل بود.... به هر جهت مشیرالدوله وزیر امور خارجه در مقام اصلاح و جلوگیری از هجوم متحصنین بر نیامد بلکه به دولت هم اطلاعی نداد تا به کلی امر سفراتی‌ها- پناهندگان- محکم شد و امر ظاهری و علنی گردید». (ناظم الاسلام، ج ۱، ۵۱۱)

نهایت اینکه مشیرالدوله توانست بحران مشروطه را مهار کند، اعتصاب‌ها را پایان دهد و علمایی را که به قم مهاجرت کرده بودند نیز به تهران بازگرداند. همچنین تحصن در سفارت انگلیس را هم پایان داد و پذیرش مشروطه را به مظفرالدین شاه قبولانید. در همین اوضاع و احوال شاه به صدارت عین الدوله خاتمه داد و مشیرالدوله را از وزارت خارجه به صدر اعظمی برگزید. چیزی نگذشت که شاه اعلام مشروطه کرد. این اعلام در واقع توسط مشیرالدوله انجام شد. به دنبال این اعلام، مشیرالدوله نظام‌نامه انتخابات را هم نوشت و اولین انتخابات مجلس شورای ملی را برگزار کرد. تا اینکه اولین مجلس مشروطه به سعی و همت او افتتاح گشت. (۱۳۲۴ق/ ۱۲۸۵ش)

ناظم الاسلام که راوی داستان فوق است در بیان خدمات مشیرالدوله می‌نویسد: تأسیس مدرسه مبارکه سیاسی توسط مشیرالدوله علت همراهی او و پسرهایش با مشروطه بود. «جمع شدن فضلا و علما در مدرسه سیاسی باعث شد که مشیرالدوله متنفذ شد از استبداد و همراه شد با ملت تا به مقصود خود نایل آمد». (ناظم الاسلام، ج ۱، ص ۵۲۷) مدرسه سیاسی بعداً به دانشکده حقوق تبدیل شد و به دانشگاه تهران پیوست.

سرانجام کار مشیرالدوله

مظفرالدین شاه چند ماه پس از اعلام مشروطیت و افتتاح مجلس شورای ملی

درگذشت (دی ماه ۱۲۸۵) پس از او پسرش محمدعلی شاه که جوانی جسور و چابک و دارای خویی مستبدانه بود بر تخت سلطنت نشست. مشیرالدوله در مراسم تاجگذاری شاه جدید حاضر بود و خودش تاج را بر سر پادشاه گذاشت و چون شاه گفت چرا این قدر تاج سنگین است جواب داد: «بله، اعلی حضرت! برای شما خیلی سنگین است» که این سخن کنایه‌آمیز بود. شاهی مثل محمدعلی شاه طبعاً نمی‌توانست، مشیرالدوله را با آن خوی و خصال که گفتیم. در صدارت خود باقی بگذارد.

بنابراین به زودی وی را مرخص کرد و علی اصغر اتابک اعظم را به عنوان صدر اعظم برگزید که ماجرای او خود داستان دیگری است. مشیرالدوله که در این وقت حدود هفتاد سال داشت به باغ ییلاقی خود در شمیران رفت و در واقع بازنشسته شد تا اینکه چندی بعد به مرگی ناگهانی درگذشت. شایع شد که وی را به دستور شاه مسموم کرده اند زیرا عارضه یا بیماری خاصی نداشت. پیکر او را در امامزاده صالح تجریش به خاک سپردند.

از پسران مشیرالدوله، علی در جوانی به بیماری سل درگذشت اما حسن و حسین ماندند و خود به دولت‌مردان برجسته‌ای تبدیل شدند.

منابع

- صفایی، ابراهیم، **رهبران مشروطه**، چاپ دوم، خرداد ۱۳۶۲، انتشارات جاویدان
- ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، به اهتمام علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، مؤسسه انتشارات آگاه، ۱۳۶۱
- مستوفی، عبدالله، **شرح زندگی من یا تاریخ اجتماعی اداری دوره قاجار**، نشر رُزّار، تهران، چاپ پنجم، ۱۳۷۱
- کسروی، احمد، **تاریخ مشروطه ایران**، انتشارات امیرکبیر، چاپ یازدهم، ۱۳۵۴
- آدمیت، فریدون، **ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران**، انتشارات پیام، چاپ اول ۱۳۵۲
- بامداد، مهدی، **شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری**، تهران، ۱۳۴۷
- باستانی پاریزی، **تلاش آزادی** (شرح خدمات میرزا حسن مشیرالدوله پیرنیا)، نشر نوین

پی‌نوشت‌ها

- شگفت است که دو نویسنده تاریخ مشروطه، یکی ناظم‌الاسلام کرمانی و دیگری ابراهیم صفایی دو روایت متفاوت از جد پیرنیاها دارند. اولی پیرنیا را جد مادری

این خاندان می‌داند و دومی جد پدری آن‌ها، یعنی حاجی عبدالکریم را، و تازه عبدالکریم هم نه، بلکه حاجی عبدالوهاب! به هر حال، نگارنده روایت ناظم‌الاسلام را که از نظر زمانی بر روایت صفایی مقدم است در اینجا نقل کرد. در زمان محمدشاه قاجار، که خود مردی عارف دوست بوده، بر مزار پیرنیا بقعه‌ای ساختند که هنوز برجاست و از اماکن دیدنی شهر ناین به‌شمار می‌رود. ۲. به جهت اهمیت قرارداد داری اشراف‌ای به ماجرای آن لازم است. اولین بار «دو مورگان» باستان‌شناس فرانسوی که در شوش خوزستان فعالیت داشت مقاله‌ای درخصوص وجود نفت در غرب و خوزستان در «مجله معادن» پاریس نوشت. این مقاله را یک نفر ارمنی به نام «کتاجی‌خان» که در گمرک جنوب ایران کار می‌کرد خواند و چون به ارزش و اهمیت اقتصادی نفت واقف بود تصمیم گرفت راهی برای استخراج این ماده سیاه سفیران سابق انگلیس در ایران یک نفر تاجر طلا به نام «ویلیام ناکس داری» را یافت و با او وارد مذاکره شد. وقتی داری از آینده کار اطمینان یافت پانصد هزار لیره انگلیس در اختیار کتاجی‌خان گذاشت و او را همراه یک نفر انگلیسی دیگر به نام ماریوت به دربار ایران فرستاد. این دو در دربار ایران موفق شدند با جلب نظر اتابک، صدر اعظم، و مشیرالدوله، و مهندس‌المالک (وزیر معادن) قراردادی را تنظیم کنند و به امضا رسانند. به زودی عوامل فنی داری وارد ایران شدند و کار اکتشاف نفت را شروع کردند که البته با سختی‌های بسیار، اولین چاه ایران با عمق ۵۰۷ متر در قصرشیرین- نفت شهر- به نفت رسید و هفت سال بعد از قرارداد هم اولین چاه نفت در میدان نفتون مسجد سلیمان فوران کرد. بدین ترتیب اجرای نفت وارد تاریخ سیاسی، اجتماعی، اقتصادی ایران شد. در ازای امضای قرارداد فوق علاوه بر کتاجی‌خان که به هدف خود رسید و سود سرشاری کسب کرد اتابک و مشیرالدوله و مهندس‌المالک هم هر یک ده هزار لیره نقد- به اصطلاح امروز پورسانت- دریافت کردند!

آموزش تاریخ باروش‌های فعال تدریس

فرهاد پروانه
دبیر تاریخ گواور

مقدمه

دانش‌آموزان، همانند پرندگانی که تازه بال درآورده‌اند، همواره در تکاپو و جست‌وخیزند و پیوسته سؤال‌های جدیدی به ذهن آن‌ها خطور می‌کند. برخی والدین، معلمان و مربیان به دلیل برخوردار نبودن از دانش کافی و آشنا نبودن با چگونگی پرورش فکر و اندیشه، قادر به پاسخ‌گویی به سؤالات بچه‌ها نیستند از این رو معمولاً در مقابل سؤالات مکرر آن‌ها طفره رفته و چه بسا با برخوردهای غیرمنطقی خود سبب می‌شوند به تدریج نوعی ترس و تردید دانش‌آموز را فرا گیرد و او عطای سؤال را به لقایش ببخشد. این امر انگیزه و علاقه دانش‌آموز را تضعیف می‌کند. بنابراین اگر دبیران، به‌ویژه دبیران تاریخ، روشی منطقی و برخوردار از پشتوانه علمی - پژوهشی در تدریس خود داشته باشند، در واقع کیفیت کار خود



را تضمین نموده و گامی مؤثر در جهت افزایش علاقه و انگیزه دانش‌آموزان برداشته‌اند.

تاریخ موضوعی است که هر کس، خود، قادر است با مطالعه آن به فراز و نشیب زندگی و سرگذشت گذشتگان خود دست یابد. تاریخ همچون پلی مستحکم میان گذشته، حال و آینده است و می‌توان گفت با اهمیت‌ترین علمی است که بشر از آن می‌تواند بهره‌برداری کند. (هاشمی، ۱۳۸۵: ۶)

«از نظر آموزشی هم یکی از درس‌های مهم از دوره ابتدایی تا پایان دوره متوسطه و پیش‌دانشگاهی در نظام آموزشی هر کشور از جمله جمهوری اسلامی ایران، درس تاریخ است. با وجود این، بنا به دلایل متعدد، از جمله نداشتن درک درست از اهمیت و جایگاه تاریخ در تربیت و پرورش نسل‌های آینده، این درس مورد توجه ویژه نیست و در ردیف درس‌هایی چون فیزیک، شیمی یا حتی ادبیات فارسی قرار ندارد. مدیران مدارس، اولیای دانش‌آموزان و خود دانش‌آموزان، در خیلی از موارد از این درس به‌عنوان درسی نمره‌آور که تا حد امکان باید درصد قبولی دانش‌آموزان را بالا ببرد، نگاه می‌کنند». (مهدی‌زاده، ۱۳۸۵: ۴۲)

باید دانش‌آموزان را به‌گونه‌ای جذب درس تاریخ کرد که بعد از پایان تحصیلات خود به‌دنبال تاریخ و چرایی‌های آن بروند و به تحقیق و تفحص در تاریخ بپردازند. باید پی‌گیر باشند که چرا حکومت‌های قدرتمند آمدند و حکومت‌های ضعیف از میان رفتند. دلایل عقب‌ماندگی برخی کشورها و پیشرفت بعضی دیگر در چه مسائل و دلایلی نهفته است و راه برای پیشرفت جامعه کدام است؟ باید به‌دنبال ریشه‌های فرهنگی و تمدنی ملت‌ها باشند و ضمن اشراف بر جزئیات تاریخ، روح حاکم بر کل تاریخ را درک کنند؛ و این اتفاق نمی‌افتد، مگر اینکه دانش‌آموزان نسبت به یادگیری درس تاریخ علاقه و انگیزه داشته باشند که این هم تنها در سایه استفاده دبیران تاریخ از روش‌های فعال و نوین در تدریس درس تاریخ میسر می‌شود.

پس می‌توان گفت که یکی از مهم‌ترین دلایلی که برخی از دانش‌آموزان نسبت به درس تاریخ بی‌علاقه‌اند ناشی از روش‌های تدریس دبیران است. حال باید دید چه تمهیدات و شگردهایی باید به کار بست تا دانش‌آموزان با علاقه و انگیزه کافی این درس را فراگیرند.

از آنجا که در نگاه اول، درس تاریخ، درسی شفاهی و کاملاً توضیحی جلوه می‌کند، شرح و توضیح متن کتب درسی، آن هم به روش سخنرانی، چندان که

باید شور و شوقی در دانش‌آموزان برنمی‌انگیزد و معلم و دانش‌آموز را گرفتار خستگی و دل‌زدگی از نقش خود می‌کند. به این جهت امروزه شیوه‌های مختلف تدریس متناسب با درس‌های یک کتاب و نیز استفاده از وسایل کمک آموزشی، برای معلم و فراگیران، توصیه می‌شود.

با توجه به اینکه انسان برای انجام هر کاری نیاز به انگیزه دارد، هر اندازه این انگیزه و محرک قوی‌تر باشد، سعی و تلاش برای رسیدن به هدف نیز بیشتر می‌شود. من در تجربه تدریس خود فقدان انگیزه و علاقه دانش‌آموزان به درس تاریخ را مشاهده نموده‌ام. بنابراین به‌عنوان دبیر و سرگروه درس تاریخ، همواره در فکر استفاده از وسایل کمک آموزشی و تنوع در تدریس و استفاده از روش‌های فعال تدریس با توجه به ویژگی و وضعیت کلاس‌های موجود بوده‌ام و به راه‌های مختلف تلاش نموده‌ام تا نظر دانش‌آموزان خود را به شیرینی و اهمیت درس تاریخ و ایجاد علاقه و انگیزه در آن‌ها جلب نمایم. پس با این امید که بتوانم نقش کوچکی در حل این مشکل داشته باشم تصمیم به یافتن راه حل یا راه‌حلی در قالب این اقدام پژوهی گرفتم.

کلیدواژه‌ها: آموزش تاریخ، روش فعال، گواور

توصیف وضع موجود

در سال تحصیلی ۹۱-۹۰ در دبیرستان امام صادق (ع) منطقه گواور (از توابع شهرستان گیلان غرب در استان کرمانشاه) مشغول به تدریس درس تاریخ در رشته‌ها و پایه‌های مختلف تحصیلی شدم. در همان جلسات اول درس، دانش‌آموزان را به درس تاریخ بسیار بی‌میل دیدم و هر چند سعی می‌کردم که مطالب را به شیوه‌ای داستانی و بیانی سلیس بیان کنم اما باز همان بی‌میلی را در نگاه و کلامشان مشاهده می‌کردم. چند جلسه بدین شیوه گذشت. من درس می‌دادم و دانش‌آموزان با اکراه گوش می‌دادند و سوالاتم را دست و پا شکسته جواب می‌دادند. یکی از کلاس‌های آموزشگاه مذکور که دانش‌آموزان آن وضعیت درسی نامطلوب‌تری داشتند و در سایر دروس نیز پیشرفت تحصیلی‌شان چندان رضایت‌مند نبود، کلاس سوم انسانی بود، و این کار را بر من دشوارتر می‌کرد چرا که، دانش‌آموزان این رشته، به‌خصوص باید با پیشینه ملی، فرهنگی، دینی و تاریخی خود آشنا می‌شدند و هویت دینی و ملی خود را در این سطح از تحصیلات از کتب تاریخ می‌آموختند. اما آنان درس تاریخ را

علاقه دانش‌آموزان نیست. نسل جوان امروز بیش از گذشته طالب تجزیه و تحلیل و بررسی‌های مستدل است. آن‌ها می‌خواهند پرسش‌های خود را مطرح و پاسخ‌های مناسب دریافت کنند و حس کنجکاوی خود را ارضا کنند. آموزش‌ها و نحوه یاددهی - یادگیری فعلی ما بر مبنای «گفتن - شنیدن - حفظ کردن»، بدون مشارکت دانش‌آموزان است و خود مانعی برای افزایش انگیزه محسوب می‌شود.

اما در روش‌های نوین به پرورش استعداد برای طرح سؤال از سوی دانش‌آموزان توجه می‌شود و توانایی فراگیرنده را نسبت به ارزیابی دانسته‌ها و ندانسته‌های خویش پرورش می‌دهد. خوشبختانه در سال‌های اخیر، این موضوع مورد توجه و بررسی پژوهشگران، مسئولان و همه علاقه‌مندان به امر آموزش و پرورش در کشور قرار گرفته است. شیوه‌های افزایش انگیزه و علاقه در دانش‌آموزان و الگوهای جدید و فعال تدریس، به گونه‌ای جدی مطرح شده و از زوایای گوناگون مورد تحلیل و نقد قرار گرفته است. هدف اصلی از آموزش و پرورش خلاق، تقویت توان دانش‌آموزان است، به نحوی که بتوانند ایده‌های نو را بروز دهند.

گردآوری اطلاعات (شواهد ۱)

به منظور گردآوری اطلاعات، از روش‌های متفاوتی استفاده کردم. ابتدا از خود دانش‌آموزان سال سوم انسانی خواستم که نظرات خود را در مورد درس تاریخ بنویسند و بدون هیچ ترس و اهمه‌ای، علت بی‌علاقگی و بی‌انگیزی خود را به این درس توضیح دهند. سپس با توجه به اینکه خود سرگروه درس تاریخ منطقه گاوهر هستم با همکاران گروه تاریخ منطقه جلسه‌ای را در این باره برگزار کردم و نظرات همکاران را در این زمینه جویا شدم. باز هم به این موارد اکتفا نکردم و برای گردآوری اطلاعات و شواهد بیشتر، هم از نظرات اساتید مجرب و سرگروه‌های تاریخ استان و هم از مطالعه کتب و مجلات و فصلنامه‌های علمی، آموزشی و تاریخی استفاده کردم تا توانستم تعداد زیادی از مشکلات و مواردی را که باعث بی‌انگیزی در دانش‌آموزان نسبت به درس تاریخ ایران و جهان (۲) می‌شود، به صورت زیر فهرست کنم:

الف: مشکلات عمومی

* روش تدریس معلم موضوعی است که می‌توان از آن به عنوان مهم‌ترین عامل در ایجاد علاقه یا بی‌علاقه کردن دانش‌آموز نام برد. معلمان ما معمولاً در کلاس متکلم وحده هستند و کمتر

کسالت‌آور و بی‌فایده می‌انگاشتند و همواره از من سؤال می‌کردند: «آقا تاریخ به چه درد می‌خورد؟ چرا باید تاریخ خواند؟ چه کاربردی در زندگی ما دارد؟ آیا مثل پارسال باید سؤال بنویسیم و حفظ کنیم؟ دانش‌آموزان درست می‌گفتند. روش سنتی تدریس (حفظ کردن اعلام، اسامی و حوادث تاریخی و بازپس دادن آن به معلم) جواب نمی‌داد و آن‌ها هیچ فایده‌ای را در آن احساس نمی‌کردند. باید چه می‌کردم؟! دو گزینه روبه‌رویم بود: یا باید به همان شیوه گذشته ادامه می‌دادم که نتیجه چندان مطلوبی در پی نداشت و یا اینکه باید در اندیشه آنان تکانی ایجاد می‌کردم تا باورشان را نسبت به درس تاریخ و سودمندی آن تغییر دهم. تحقیق حاضر در همین جهت انجام گرفت.

ضرورت و اهمیت تحقیق

تاریخ هر ملتی، نمادی از هویت آن ملت است و در شکل‌گیری شخصیت و هویت جوانانش، نقش اساسی دارد. این امر فرهنگی با آموزش درست درس تاریخ به نوجوانان و جوانان هر کشوری حاصل خواهد شد و در ایران این وظیفه‌ای است که بر دوش یکایک ما معلمان تاریخ در تمامی سطوح تحصیلی (از دبستان تا دانشگاه) نهاده شده است.

اما آیا ما چه مقدار توانسته‌ایم دانش‌آموزان خود را به درس تاریخ علاقه‌مند کنیم و آن‌ها، چه توشه‌ای از درس تاریخ برای سازندگی کشور گرفته‌اند؟ در این راه خطیری، ما از چه روش یا روش‌هایی استفاده می‌کنیم یا باید استفاده کنیم؟ شاید راه‌حل نهایی در تدریس درس تاریخ و بهترین روش استفاده از روش‌های فعال تدریس باشد. نه اینکه تنها دانش‌آموزان به کمک معلم یا به کمک یکدیگر، ترتیب سلسله‌های حکومتی و نام فرمانروایان و جنگ‌هایشان را حفظ کنند، از درس تاریخ نمره بیست بگیرند، و آن‌گاه آن را فراموش کنند.

دانش‌آموزان بسیاری از مطالب را از یکدیگر یاد می‌گیرند. برنامه‌ریزی و همکاری با هم، نه تنها از نظر رشد اجتماعی به آن‌ها کمک می‌کند، بلکه از جنبه شناختی نیز باعث رشد و شکوفایی آنان می‌شود. با پیشرفت علوم و فنون و پیچیده شدن جوامع، نیازهای فردی و اجتماعی نیز به نوبه خود به علوم و فنون جدید و روزآمد احتیاج دارد که در پرتو روش‌های آموزشی فعال حاصل می‌شود. به این سبب، وظیفه و مسئولیت معلم امروز نسبت به گذشته، سنگین‌تر شده است.

گفتیم که آموزش سنتی که بیشتر مواقع جنبه توصیفی و یک سویه دارد، چندان مورد توجه و

باید دانش‌آموزان
را به گونه‌ای جذب
درس تاریخ کرد
که بعد از پایان
تحصیلات خود
به دنبال تاریخ و
چرایی‌های آن بروند
و به تحقیق و تفحص
در تاریخ بپردازند.
باید پی‌گیر باشند
که چرا حکومت‌های
قدرتمند آمدند و
حکومت‌های ضعیف
از میان رفتند.
دلایل عقب‌ماندگی
برخی کشورها و
پیشرفت بعضی
دیگر در چه مسائل
و دلایلی نهفته است
و راه برای پیشرفت
جامعه کدام است

* به کارگیری نیروهای غیر متخصص و کمبود نیروهای متخصص؛ برای مثال، تعدادی از دبیران تاریخ که سالیان زیادی است این درس را تدریس می‌کنند فارغ‌التحصیلان رشته علوم سیاسی هستند؛
* فقدان یا کمبود ارتباط روانی لازم و کافی و صمیمانه بین دبیران و دانش‌آموزان و اولیا؛
* عدم توانایی دانش‌آموزان در تکلم و صحبت عادی و روزمره که بر روند تدریس در این درس که بیشتر بر پرسش و پاسخ و کنفرانس تأکید دارد، تأثیر منفی و کند دارد.

ب: مشکلات خاص

* بی‌توجهی و اهمیت ندادن به درس تاریخ و گذاشتن ساعات این درس به هر طریق ممکن در پایان برنامه‌ریزی و در لابه‌لای بقیه دروس. همچنین قرار دادن این درس در کنار دروسی با درصد دشواری بالا مثل درس فلسفه و منطق، بی‌خیال شدن از تک ساعت‌های مربوط به درس تاریخ ایران و جهان ۲ سال سوم انسانی که نهایی می‌باشد و هر ساله بالاترین درصد مردودی دانش‌آموزان دوره مذکور مربوط به این درس

دانش‌آموزان را درگیر کارهای گروهی می‌کنند؛
* عدم تناسب مطالب کتاب درسی با نیازهای دانش‌آموزان؛
* گرایش دانش‌آموزان ضعیف و کم‌استعداد به رشته علوم انسانی؛
* اهمیت ندادن برنامه‌ریزان آموزشی و درسی به درس تاریخ، که این مورد از تعداد اندک ساعاتی که برای تدریس تاریخ در نظر گرفته‌اند، کاملاً مشهود است؛
* استفاده از دبیران غیر مرتبط، پاره‌وقت، حق‌التدریس و دوره‌نیده در زمینه الگوهای فعال تدریس و شیوه‌های صحیح سنجش و اندازه‌گیری و یا دبیرانی که دوره‌های ضمن خدمت درس مربوطه را نگذرانده‌اند؛
* تأکید بیش از اندازه بر نمره و امتحان؛
* مشکلات خانوادگی و به‌خصوص مشکلات اقتصادی در مناطق حاشیه شهرها و روستاها؛
* عدم توجه کافی و سرمایه‌گذاری مناسب در دروس علوم انسانی از جمله درس تاریخ؛
* تغییرات پی‌درپی کتاب‌های درسی که حتی دبیران تاریخ را هم سردرگم کرده است؛



است.

* کمبود وسایل و امکانات کمک آموزشی مانند نقشه‌های تاریخی، فیلم‌های تاریخی، کلاس‌های هوشمند، کارگاه کامپیوتر، بازدیدها و اردوهای تاریخی از آثار تاریخی فراوان استان و....

* تعداد زیاد دانش‌آموزان. در بعضی مدارس در یک کلاس ۴۰ دانش‌آموز حضور دارند که سبب می‌شود بیشتر وقت معلم به ساکت کردن آن‌ها بگذرد و لذا وقت زیادی برای پرسش شفاهی از آن‌ها باقی نمی‌ماند.

* سال‌های متمادی است که دبیران تاریخ از نامتوازن بودن میزان ساعات تدریس با حجم کتاب درسی تاریخ ایران و جهان (۲) شکایت دارند؛ لیکن کمتر گوش شنوایی برای رفع این ایراد اساسی پیدا شده است. در یک مقایسه اجمالی میان حجم موضوعات تاریخ معاصر ایران و تاریخ ایران و جهان (۲) مشخص می‌گردد که به تقریب تمام مطالب کتاب تاریخ معاصر ایران در بخش دوم کتاب تاریخ ایران و جهان (۲) گنجانیده شده و مطالب بخش اول کتاب نیز بسیار سنگین و فشرده است، در حالی که زمان تدریس کتاب تاریخ ایران و جهان (۲) تنها ۱/۵ برابر زمان تاریخ معاصر ایران در نظر گرفته شده ضمن اینکه حجم مطالب آن دو برابر و میزان دشواری و تنوع آن نیز بیشتر است.

* فارغ‌التحصیلان رشته‌های مختلف از جمله تاریخ جذب بازار کار نمی‌شوند، که این عامل خود از دلایل اصلی بی‌انگیزگی می‌باشد و....

برای اطمینان بیشتر از وضعیت تحصیلی این دانش‌آموزان، کارنامه نمرات درس تاریخ سال قبل در خرداد ماه را از مدیر دبیرستان گرفتم و مطالعه کردم که اصلاً رضایت‌بخش نبود. همچنین با چند امتحانی که در مهرماه و آبان‌ماه، به‌عنوان امتحان مستمر، از همین دانش‌آموزان گرفتم، مشاهده کردم که وضعیت تحصیلی آن‌ها با سال قبل فرقی نکرده است. در دو مورد بالا از روش‌های سنتی تدریس درس تاریخ استفاده شده بود، پس باید روش تدریس خود را تغییر می‌دادم که هم علاقه و انگیزه این دانش‌آموزان بیشتر بشود و هم شاهد پیشرفت در نمرات تحصیلی ترم اول آن‌ها می‌شدم.

تحلیل مسئله

کاربرد انواع روش‌های فعال تدریس در درس تاریخ، آن هم در مدرسه‌های ایران، امری دشوار است. تراکم دانش‌آموزان در بعضی کلاس‌ها، تا جایی که تعداد آن‌ها گاهی به بیش از ۴۰ نفر می‌رسد، کاهش انگیزه ادامه تحصیل و یادگیری

درس، نبود امکانات لازم در بیشتر مدرسه‌ها به‌طوری که در برخی از مدارس معلم، امکانات لازم و اولیه کلاس را ندارد، تا چه رسد به وسایل کمک آموزشی و فناوری پیشرفته، دیدگاه عموماً غلط نسبت به درس تاریخ، مشکل حفظ کردن مطالب حجیم درس تاریخ، فرار دانش‌آموزان از یادگیری، حجم زیاد و ساعات کم تدریس درس تاریخ و از مهم‌ترین موانع در راه به‌کارگیری روش‌های فعال تدریس درس تاریخ هستند. اما با تمام موانع و مشکلاتی که گفته شد دبیران تاریخ می‌توانند با هنری که دارند، با ترکیبی از روش‌های گوناگون تدریس، دانش‌آموزان را به درس تاریخ و نقش آن در آینده کشور متوجه سازند و ضمن ایجاد روحیه نشاط و پرسشگری در دانش‌آموزان، ذهن آن‌ها را برای ایجاد ارتباط بین فضای تاریخی گذشته با فضای کنونی، آماده نمایند.

راه‌حل‌های پیشنهادی

با توجه به مطالب ذکر شده، با مطالعه کتاب‌های گوناگون در این زمینه و نیز مطالعه مقالات تخصصی در مجله «رشد آموزش تاریخ»، خبرهای علمی و فرهنگی، مطالعه مصاحبه‌هایی که با پیش‌کسوتان و استادان تاریخ در مجله رشد چاپ شده است و دیدن چند فیلم، توانستم اطلاعات مناسبی در مورد روش‌های فعال تدریس به‌دست آورم و اطلاعاتم را در این‌باره غنی‌تر سازم. اکنون می‌توانم بگویم مهم‌ترین روش‌های فعالی تدریس در درس تاریخ را می‌توان به شرح زیر برشمرد:

۱. روش بارش مغزی؛
۲. روش ایفای نقش؛
۳. روش حل مسئله (در تاریخ)؛
۴. روش اکتشافی؛
۵. روش تدریس اعضای تیم؛
۶. روش تبیین ارزش‌ها؛
۷. روش استفاده از کارت‌های آموزش.

انتخاب راه‌حل موقت

در ادامه سعی کردم جلساتی را با مسئولان مدرسه برگزار و در مورد اجرای روش تدریس جدید و امکانات و فضای آموزشی لازم از نظرات آن‌ها استفاده کنم تا مشکلات و موانع موجود را با کمک این همکاران برطرف نمایم. اما همان‌طور که در بالا ذکر کردم، اجرای خیلی از روش‌های تدریس فعال در دبیرستان امام صادق منطقه گواور امکان‌پذیر نبود، به همین دلیل از میان کلاس‌های مختلف این آموزشگاه تنها کلاسی که تعداد ۲۲ نفر دانش‌آموز داشت، کلاس سوم

سال‌های متمادی
است که دبیران
تاریخ از نامتوازن
بودن میزان ساعات
تدریس با حجم کتاب
درسی تاریخ ایران و
جهان (۲) شکایت
دارند

۳. از میان موضوعات تاریخی در درس جدید، موضوعی مفید و کلی را انتخاب کردم و با خط درشت روی تخته برای دانش‌آموزان نوشتم و همزمان با کمی توضیح توجه همه آن‌ها را به موضوع جلب کردم.

۴. به دانش‌آموزان گفتم که نظرات، اندیشه‌ها و باورهای خود را بدون هیچ‌گونه ترسی از غلط بودن آن‌ها، ابراز کنند، و در صحبت کردن آن‌ها را کامل آزاد گذاشتم تا هر موضوعی که به ذهنشان خطور می‌کرد (البته با موضوع ارتباط داشته باشد) بیان کنند.

۵. یک یا دو نفر از دانش‌آموزان خوب و خوش‌خط کلاس را تعیین کرده بودم تا تمام نظرات و صحبت‌های بچه‌ها را روی تخته بنویسند. ۶. به دانش‌آموزان تذکر دادم که درباره اندیشه‌ها و نظرات یکدیگر در این مرحله، قضاوت و داوری

انسانی بود و از همه مهم‌تر درس تاریخ آن‌ها نیز جزو دروس امتحان نهایی بود. از میان روش‌های فعال تدریسی که در بالا ذکر شد، تنها روشی که می‌توانستم اجرا کنم **روش بارش مغزی** بود. زیرا روش‌های دیگر نیاز به زمان بیشتر و مکان و فضای مناسب‌تری داشت که در دبیرستان امام صادق، وجود نداشت. پس این روش را به‌عنوان راه‌حل موقت انتخاب کردم.

بارش مغزی، تکنیکی است که به فراگیران کمک می‌کند، از شیوه‌های مألوف و عادی حل مسئله فراتر روند و با راه‌حل‌های بدیع، به حل مسائل بپردازند. به عبارت دیگر، بارش مغزی روشی است که برای آزاد کردن توان ذهنی فراگیران طراحی شده است. این تکنیک سبب سیلان فکری فراگیران می‌شود. وقتی تکنیک بارش مغزی به اجرا در می‌آید، همه سؤال‌ها و جواب‌ها مورد توجه قرار می‌گیرند. زیرا همه می‌کوشند، برای مسئله مورد نظر، با متمرکز کردن تمام افکار و اندیشه‌های خود بر روی موضوع، در همان‌جا، راه‌حلی بیابند.

اجرای راه جدید

با توجه به موارد ذکر شده و آمادگی دانش‌آموزان کلاس، تصمیم به اجرا و عملی کردن روش بارش مغزی گرفتم.

این روش تدریس، مانند تمام روش‌های تدریس دیگر دارای لوازم و مراحل و اصول خاصی است که من در طی دو جلسه آن‌ها را برای دانش‌آموزان خوب تشریح کردم و تذکرات لازم را در مورد اجرای آن به دانش‌آموزان دادم.

مراحل اجرای روش جدید

۱. ابتدا طرز نشستن و چینش کلاس را تغییر دادم و از حالت تکراری و همیشگی خارج کردم، به دانش‌آموزان گفتم که باید به‌صورت دایره‌ای یا به شکل (U) بنشینند، که لازمه این روش بود. ۲. از همان ابتدا قواعد این روش را به آن‌ها گوشزد کردم، از جمله اینکه: ایراد گرفتن از یکدیگر ممنوع است. قضاوت و ارزشیابی در مورد اندیشه و فکر اعضا ممنوع است. مشابه‌سازی نظرات آزاد است و به نظرات دور از ذهن و غیرمنطقی هم توجه می‌شود. بحث دوطرفه ممنوع است. تمسخر کردن و شوخی کردن در جلسه ممنوع است. تعصب و پیش‌داوری ممنوع است. ارائه پیشنهاد آزاد است. هر گونه اجبار ممنوع است. تفکر به‌صورت گروهی آزاد است. همچنین، وظایف اعضا و منشی جلسه را مشخص کردم.



تمام موانع و مشکلاتی که گفته شد دبیران تاریخ می‌توانند با هنری که دارند، با ترکیبی از روش‌های گوناگون تدریس، دانش‌آموزان را به درس تاریخ و نقش آن در آینده کشور متوجه سازند و ضمن ایجاد روحیه نشاط و پرسشگری در دانش‌آموزان، ذهن آن‌ها را برای ایجاد ارتباط بین فضای تاریخی گذشته با فضای کنونی، آماده نمایند

نکنند، چون هم وقت کلاس گرفته می‌شد و هم باعث همه‌په و بی‌نظمی می‌شد.

۷. پس از آنکه به اندازه کافی نظرها مطرح شد و اکثر یا همه دانش‌آموزان به صورت فردی یا جمعی نظرات خود را بیان کردند فعالیت آن‌ها در این مرحله به پایان رسید و وقت آن‌ها تمام شد (۱۵ الی ۲۰ دقیقه)

۸. در ادامه تمام نظرات جمع‌آوری شده را خواندم و دانش‌آموزان یا به صورت فردی یا با همکاری همدیگر به ارائه نظر، تشریح و نقد نظریات و باورهای مطرح شده پرداختند. باید به این نتیجه می‌رسیدیم که از میان موارد گفته شده کدام یک از نظریه‌ها بهترین هستند و چرا و اگر راه حل یا پیشنهادی هم ارائه شده بود باز هم کدام یک از راه حل‌ها به سادگی قابل اجرا بود؟ و.....

۹. در پایان، خودم جمع‌بندی کردم و توضیحات تکمیلی را در مورد موضوع و درس جدید دادم و نتیجه‌گیری کلی را انجام دادم.

گردآوری اطلاعات (شواهد ۲)

بعد از حدود دو ماه که از اجرای روش جدید (بارش مغزی) در کلاس گذشت، براساس مشاهدات خود و نظریات همکاران، متوجه تغییرات مثبتی در دانش‌آموزانی شدم که قبلاً هیچ انگیزه و علاقه‌ای برای خواندن درس و به خصوص درس تاریخ نداشتند. همچنین با نظرخواهی از آنان، که در قالب چند پرسش درباره جو کلاس، نحوه تدریس و ایجاد انگیزه و علاقه انجام دادم، متوجه شدم که اکثریت آن‌ها جو کلاس را طی این مدت، پویا و با نشاط و به دور از کسالت می‌دیدند و اشتیاق و انگیزه خود را برای کلاس تاریخ، نشان می‌دهند. با توجه به پرسش‌هایی که از سایر دبیران نمودم، متوجه تغییرات مثبت دانش‌آموزان و انگیزه یافتن آنان در سایر دروس هم شدم. بعضی از همکاران حتی اظهار می‌کردند که برخی از دانش‌آموزان حالا در مورد روش تدریس ما و بهتر شدن یا تغییر آن اظهار نظر می‌کنند. از آن پس تا امروز، موقع ورود من به کلاس، دانش‌آموزان خودشان طرز نشستن در کلاس را تغییر داده و به صورت دایره‌وار می‌نشینند، سکوت را رعایت می‌کنند و با انگیزه و علاقه زیاد منتظر شروع فعالیت گروهی و بحث و تبادل نظر و اجرای روش بارش مغزی می‌شوند. نمرات مستمر تمام دانش‌آموزان کلاس از ابتدای اجرای روش جدید تا شروع امتحانات نیم‌سال اول، بسیار بهتر شده و سیر صعودی نشان می‌دهد.

ارزیابی تأثیر اقدام جدید

پس از به کارگیری روش بارش مغزی و راه حل موقت برای افزایش انگیزه دانش‌آموزان به درس تاریخ خوشبختانه، این روش مؤثر واقع شد و علاوه بر ایجاد انگیزه نسبت به درس تاریخ موجبات افزایش انگیزه آن‌ها گردید و انگیزه آن‌ها برای مطالعه بیشتر و عمیق‌تر درس تاریخ، درسی که هویت ملی و دینی‌شان در آن نهفته است، بیشتر شد.

نتایج این پژوهش

در مجموع این اقدام پژوهی نتایج ارزنده‌ای را به دنبال داشت که بسیار قابل تأمل است. از جمله:

۱. میانگین نمرات درس تاریخ دانش‌آموزان در حد قابل ملاحظه‌ای افزایش یافت؛
۲. دانش‌آموزان اعتماد به نفس بیشتری برای شرکت در فعالیت‌های کلاسی پیدا کردند؛
۳. انگیزه و علاقه دانش‌آموزان به درس تاریخ به نحو محسوسی بیشتر شد؛
۴. والدین از پیشرفت فرزندانشان ابراز رضایت می‌کردند؛
۵. یادگیری عمیق‌تر و پایداری صورت می‌گرفت؛
۶. دانش‌آموزان، تحقیق‌های کلاسی زیادی را در موضوعات مختلف تاریخی انجام دادند؛
۷. نگرش آنان نسبت به درس تاریخ تغییر کرد و آنان به کاربرد این درس در زندگی پی بردند؛
۸. علاقه آن‌ها برای گوش دادن به توضیحات معلم افزایش یافت؛
۹. توانایی دانش‌آموزان در حل مسائل مختلف تاریخی بیشتر شد؛
۱۰. دانش‌آموزان به جای فعالیت فردی به صورت گروهی فعالیت می‌کردند؛
۱۱. طرح سؤال و حل و فصل سؤالات توسط خود دانش‌آموزان صورت گرفت.
۱۲. میزان اطلاعات تاریخی دانش‌آموزان از مطالب کتاب‌های درسی تاریخ افزایش یافت.
۱۳. همکاران و مسئولان دبیرستان از تغییر مثبت دانش‌آموزان این کلاس ابراز رضایت داشتند.
۱۴. درس تاریخ به درسی زنده، پویا و با نشاط تبدیل شد.

پی‌نوشت

۱. با توجه به گستردگی روش‌های ذکر شده از توضیح کامل چگونگی انجام آن‌ها صرف نظر می‌شود.

منابع

۱. مهدی‌زاده، احمد، ضرورت تحول در آموزش تاریخ، رشد آموزش تاریخ، شماره ۲۵، زمستان ۱۳۸۵
۲. هاشمی، حمید، تاریخ ایران از آغاز تا عصر حاضر، تهران، فرهنگ و قلم، ۱۳۸۵



با مجله‌های رشد آشنا شوید

مجله‌های دانش‌آموزی

(به صورت ماهانه و نه شماره در هر سال تحصیلی منتشر می‌شود):

رشد کودک (برای دانش‌آموزان آمادگی و پایه اول دوره آموزش ابتدایی)

رشد نوجوان (برای دانش‌آموزان پایه‌های دوم و سوم دوره آموزش ابتدایی)

رشد دانش‌آموز (برای دانش‌آموزان پایه‌های چهارم، پنجم و ششم دوره آموزش ابتدایی)

مجله‌های دانش‌آموزی

(به صورت ماهانه و هشت شماره در هر سال تحصیلی منتشر می‌شود):

رشد نوجوان (برای دانش‌آموزان دوره آموزش متوسطه اول)

رشد جوان (برای دانش‌آموزان دوره آموزش متوسطه دوم)

مجله‌های بزرگسال عمومی

(به صورت ماهانه و هشت شماره در هر سال تحصیلی منتشر می‌شود):

- رشد آموزش ابتدایی ♦ رشد تکنولوژی آموزشی
- رشد مدرسه فردا ♦ رشد مدیریت مدرسه ♦ رشد معلم

مجله‌های بزرگسال و دانش‌آموزی تخصصی

(به صورت فصل‌نامه و چهارشماره در هر سال تحصیلی منتشر می‌شود):

- رشد برهان آموزش متوسطه اول (مجله ریاضی برای دانش‌آموزان دوره متوسطه اول)
- رشد برهان آموزش متوسطه دوم (مجله ریاضی برای دانش‌آموزان دوره متوسطه دوم)
- رشد آموزش قرآن ♦ رشد آموزش معارف اسلامی ♦ رشد آموزش زبان و ادب فارسی ♦ رشد آموزش هنر ♦ رشد آموزش مشاور مدرسه ♦ رشد آموزش تربیت بدنی ♦ رشد آموزش علوم اجتماعی ♦ رشد آموزش تاریخ ♦ رشد آموزش جغرافیا ♦ رشد آموزش زبان ♦ رشد آموزش ریاضی ♦ رشد آموزش فیزیک ♦ رشد آموزش شیمی ♦ رشد آموزش زیست‌شناسی ♦ رشد آموزش زمین‌شناسی ♦ رشد آموزش فنی و حرفه‌ای و کار دانش ♦ رشد آموزش پیش دبستانی

مجله‌های رشد عمومی و تخصصی، برای معلمان، مدیران، مربیان، مشاوران و کارکنان اجرایی مدارس، دانش‌جویان مراکز تربیت معلم و رشته‌های دبیری دانشگاه‌ها و کارشناسان تعلیم و تربیت تهیه و منتشر می‌شود.

♦ نشانی: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، ساختمان شماره ۴ آموزش و پرورش، پلاک ۲۶۶، دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی.

♦ تلفن و نمابر: ۰۲۱ - ۸۸۳۰۱۴۷۸

«فرای» هم‌درگذشت

زهرا مروتی



ریچارد نلسون فرای، ایران‌شناس و شرق‌شناس برجسته روز پنجشنبه هفتم فروردین ۱۳۸۳ (۲۷ مارس ۲۰۱۴) درگذشت.

او بنیان‌گذار کرسی مطالعات ایرانی در دانشگاه‌های کلمبیا و هاروارد بود و تمام عمر طولانی‌اش را بر سر تحقیق و مطالعه در تاریخ و فرهنگ ایران گذاشت. این شرق‌شناس برجسته که در ۹۴ سالگی و در بوستون درگذشت، به عنوان برترین ایران‌شناس معاصر جهان شناخته می‌شد.

ریچارد فرای از پدر و مادری سوئدی تبار در آمریکا متولد شد. دارای مدرک دکترای تاریخ از دانشگاه هاروارد بود و به زبان‌های فارسی، فارسی دری، ازبکی، پشتو و عربی علاوه بر چندین زبان اروپایی مانند روسی، فرانسوی، آلمانی تسلط داشت.

فرای بخش مهمی از عمرش را در ایران، افغانستان و تاجیکستان به تحقیق و مطالعه تاریخ گذراند.

وی از سال ۱۹۴۸ تا ۱۹۹۰ عضو هیئت علمی دانشگاه هاروارد بود و به عنوان استاد میهمان در کشورهای مختلف به تدریس پرداخت. از جمله در سال‌های ۷۶-۱۹۷۰ استاد میهمان دانشگاه شیراز بود. «ایران بزرگ» یکی از آخرین کتاب‌های وی در سال ۲۰۰۵ منتشر شد. پیش از آن نیز کتاب‌های «پرشیا»



اقتصاد و فرهنگ با عزم ملی و مدیریت جهادی

برگ اشتراک مجله‌های رشد

نحوه اشتراک:

شما می‌توانید پس از واریز مبلغ اشتراک به شماره حساب ۳۹۶۶۲۰۰۰ بانک تجارت، شعبه سه‌راه آزمایش کد ۳۹۵، در وجه شرکت افست از دو روش زیر، مشترک مجله شوید:

۱. مراجعه به وبگاه مجلات رشد به نشانی: www.roshdmag.ir و تکمیل برگه اشتراک به همراه ثبت مشخصات فیش واریزی.
۲. ارسال اصل فیش بانکی به همراه برگ تکمیل شده اشتراک با پست سفارشی (کپی فیش را نزد خود نگهدارید).

♦ نام مجلات درخواستی:

نام و نام خانوادگی:	
تاریخ تولد:	
میزان تحصیلات:	
تلفن:	
نشانی کامل پستی:	
استان:	
شهرستان:	
خیابان:	
شماره فیش بانکی:	
مبلغ پرداختی:	
پلاک:	
شماره پستی:	

♦ اگر قبلاً مشترک مجله بوده‌اید، شماره اشتراک خود را بنویسید:

امضا:

- نشانی: تهران، صندوق پستی امور مشترکین: ۱۶۵۹۵/۱۱۱
- وبگاه مجلات رشد: www.roshdmag.ir
- اشتراک مجله: ۰۲۱-۷۷۳۳۶۶۵۶/۷۷۳۳۵۱۱۰/۷۷۳۳۹۷۱۳-۱۴

- ♦ هزینه اشتراک یکساله مجلات عمومی (هشت شماره): ۳۰۰/۰۰۰ ریال
- ♦ هزینه اشتراک یکساله مجلات تخصصی (چهار شماره): ۲۰۰/۰۰۰ ریال

(۱۹۶۹) «متدولوژی جدید در ایران‌شناسی» (به آلمانی، ۱۹۷۴) و «دوران طلایی ایران: اعراب در شرق» (۱۹۸۸) را نوشته بود که از آثار وی درباره ایران و ایران‌شناسی است.

از میان مهم‌ترین مقالات فرای در موضوع تمدن ایران می‌توان به سه مقاله اشاره کرد. مقاله فرّ کیانی در ایران باستان و مقاله کوتاهی که در آن با استناد بر نقاشی جیمز موریه از ویرانه‌ای که پنداشته می‌شد آتشکده بیشاپور بوده ثابت کرد که این بنا سقف داشته و آتشکده‌ای روباز نبوده است. در نقاشی مذکور در بالای دیوارهای بنا پنجره‌هایی وجود داشته که اکنون باقی نمانده است. سومین مقاله فرای «سنگ‌نبشته آرامی گور کوروش» نام دارد. او در این مقاله با بررسی تلاش‌های پیشین برای خواندن این کتیبه، اثبات کرد که کتیبه یاد شده متنی است به زبان پارسی باستان و به خط آرامی که به فرمان یکی از آخرین پادشاهان هخامنشی تهیه شده است.

ریچارد فرای بیش از ۷۰ سال از عمر خود را صرف مطالعه و پژوهش درباره تاریخ و فرهنگ فلات ایران کرده بود: از سغد در آسیای مرکزی تا تبریز در آذربایجان و از خراسان تا خوزستان، از شرق تا غرب ایران زمین. او یکی از آخرین شرق‌شناسان و ادامه نسل ایران‌شناسان بزرگی چون آرتور کریستین‌سن و آرتور پوپ، رومن گیرشمن و پروفیسور آلبرت امستد بود که شرق‌شناسی را در دانشگاه‌های جهان بنیان گذاشتند و تألیفات زیادی درباره فرهنگ و هنر و تاریخ ایران از خود به جا نهادند. فرای همچنین یکی از مدافعان نام خلیج فارس در مقابل ادعای جعلی کشورهای عربی بود و همواره بر فارس بودن این خلیج تأکید داشت.

اعتذار

در شماره قبل برای مقاله مربوط به استاد علی اصغر فقیهی (صفحه ۳۳) به تصویری از آن مرحوم نیاز داشتیم. به اینترنت رجوع کردیم و یافتیم. پس از چاپ، معلوم شد تصویر اینترنتی اشتباه بوده است! بدین وسیله از همگان به‌ویژه نویسنده محترم مقاله پوزش می‌طلبیم.



باغ‌های ایرانی، میراثی برای جهانیان (باغ دولت آباد، یزد)

نمایی از باغ دولت آباد یزد



باغ دولت آباد از باغ‌های قدیمی شهر یزد، یادگاری است از دوره‌های افشاریه و زندیه که شامل عمارت سردر، ساختمان هشتی و بادگیر، عمارت بهشت آئین و تالار آینه، عمارت تهرانی، آب انبار دو دهانه و باغ ناصر است. فضای سبز باغ درختان میوه مانند انگور و سرو و کاج داشته و همچنین گل‌های محمدی و سرخ نیز در باغ دیده می‌شوند.

بنای این مجموعه به سال ۱۱۶۰ توسط محمدتقی خان بافقی که به خان بزرگ معروف بوده ساخته شده است. این باغ محل اقامت حاکم وقت و معاصر با شاهرخ میرزا و کریم خان زند بوده است.



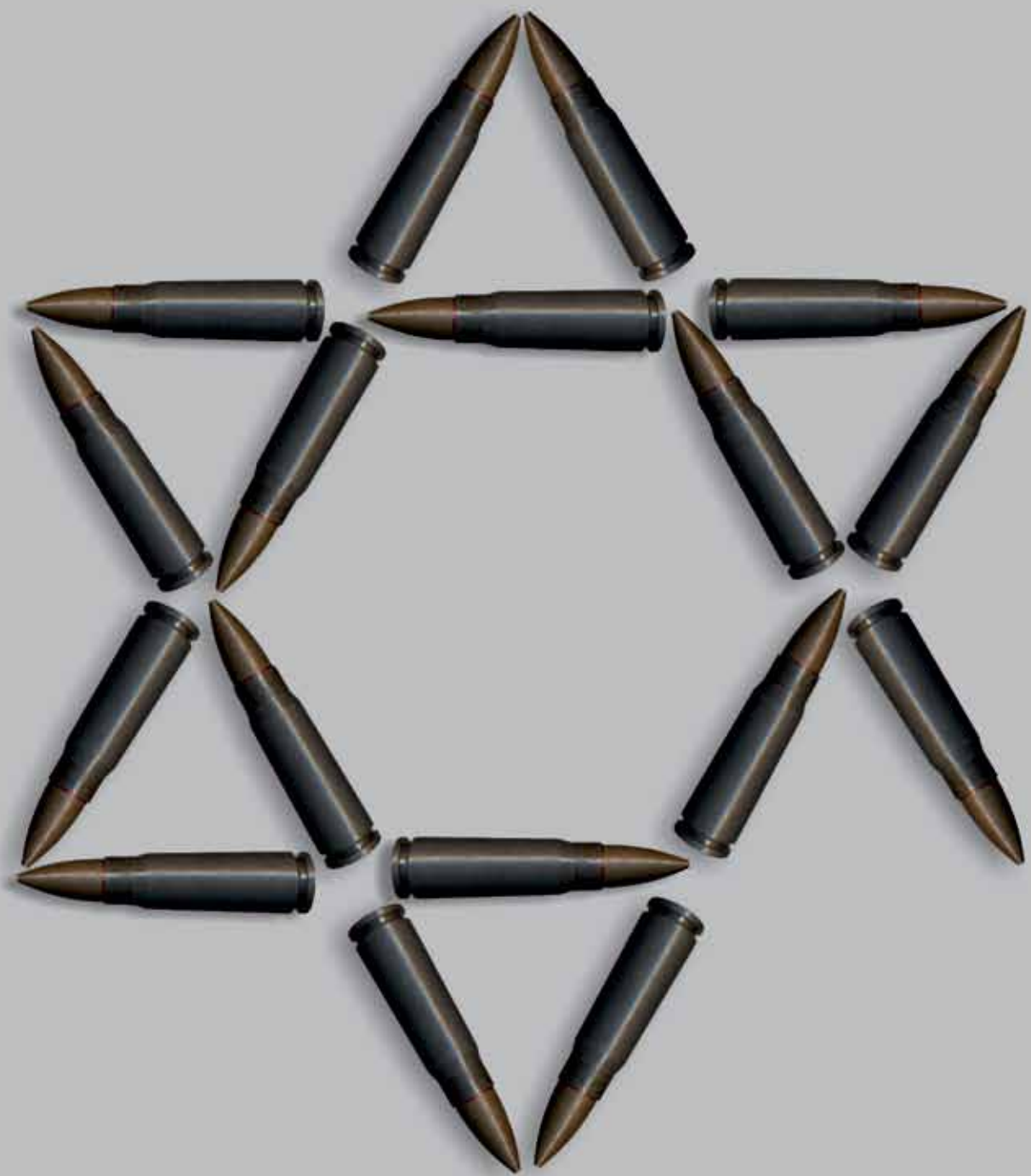
بادگیر باغ دولت آباد

یکی از خصوصیات مهم باغ ایرانی، نظم دقیق و هندسی در نحوه کاشتن درختان است و برای این منظور هر بخش از باغ که به شکل مربع یا مستطیل است به مربع‌های کوچک تقسیم و در هر رأس این شبکه مربعی یک درخت که عمر طولانی‌تر دارد کاشته می‌شد.

از ویژگی‌های مهم این باغ ساختمان هشتی با بادگیری به ارتفاع ۳۴ متر از کف ساختمان است. که مرتفع‌ترین بادگیر خشتی جهان می‌باشد. در این ساختمان‌ها با تلفیق باد و آب که در حوض‌های داخل ساختمان در جریان است هوای خنک به قسمت شاه نشین و تالارها انتقال پیدا می‌کند. از دیگر ویژگی‌های این باغ قناتی به طول ۶۵ کیلومتر و آب نمای داخل باغ به طول ۲۰۶ متر و عرض ۶ متر است.



معماری داخلی بادگیر باغ



اسرائیل
تروریسم دولتی
آدم کشی، شیوہ اسرائیل است.

